



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10866 Wilshire Blvd., Suite 400
Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880
Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfllegal.com & zfcpa.com

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوباره جوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فورا

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هرکسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

33 Central Ave., Midland Park, N.J. اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود.

RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.



زمستان ۱۴۰۳

سال بیست و نهم، شماره ۱۱۴

۴	شاهرخ احکامی	سخنی با خوانندگان
۵	جهانگیر صداقت‌فر	شعر امانگاه خلوت عزلت
۶		نامه به سردبیر
۶	مهرداد بهار	ریشه‌شناسی واژه سده
		خبرها
۷		۸۰ درصد خانوار ایرانی زیر خط فقر
۷		اعزام ۱۰ هزار تروریست به شرق ایران
۹		درگذشت ژاله علو، هنرپیشه و صدای پیشه برجسته ایران
۹		گرامیداشت اردشیر لطفعلیان
۱۰		به یاد دوستان از دست رفته
		معرفی کتاب توسط شاهرخ احکامی
۱۱	فرهنگ مصور رحمانی	گفتگو: دولت و جامعه مدنی
۱۳	ساناز طوسی	انگلیسی / کاش اینجا بودی
۱۴	محمود دهقانی	کاخ‌ها و باغ‌های ییلاقی شاه عباس
		برخورد آرا
۱۵	امیرحسین لادن	نیروهای ویژه آمریکا...
۱۷	راديو زمانه	تبعیض جنسیتی در حوزه اشتغال
۱۸	الاهه نجفی	سال محدودیت هرچه بیشتر آزادی
۲۰	مینا نصری	زمستان و بی‌خانمانی
۲۲	دکتر معین	آخرین لحظات علامه دهخدا
۲۴	محمدعلی فروغی	داستان دویست ساله ما
		فرهنگ و هنر
۲۳	بهروز برونمند	زنده‌یاد محمود نریمان
۲۶	م. پورمحمد	از قمر تا پرستو، صد سال تابوشکنی
۲۸	غلامحسین یوسفی	به یاد وطن (نقد شعر)
۲۹		«زمستان» اخوان ثالث و غزلی از سعدی
۳۰	محمد رفیع جلالی	سه یار غیر هم‌دستانی
۳۰	مجتبی کاشانی	سرطان وطن (شعر)
۳۱	شاهرخ احکامی	گفتگو با محمد معین‌فر
۳۵	شاهرخ احکامی	گفتگو با کامران خاوانی
۳۸	جهانگیر صداقت‌فر	سفر در پلدایی حیات (شعر)

Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue

Passaic, NJ 07055

E-mail: Mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: 973 471 8534

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصاری، عباس
حبیبیان، محمدعلی دولتشاهی، دکتر
کامشاد رئیس‌زاده، شاهین ریچارد
شهیدی، محمد هادی حکمی، محمد
صدیق، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء
نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات
گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب
زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول
آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و اصلاح
و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها
بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ
مجاز است.

نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست
الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تکمیه: ۸ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۴۰ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلعه

اشتراک فصلنامه «میراث ایران» را به همه دوستداران ایران،
این سرزمین مهر و دوستی توصیه نمایم!

9 7 3 4 7 1 4 2 8 3

سخنی با خوانندگان



موفق در امور ساختمانی و مسافرتی هستند و خود وی هم در کازینوهای کانادا و لاس وگاس ایام را به خوشی می‌گذراند.

دزدی‌ها و غارت‌ها فقط محدود به لباس شخصی‌ها، پاسداران و خانواده آنها نبوده و نیست. بلکه، ملایان و فرزندان‌شان هم در این رقابت چپاول و دزدی پا به پای یاران غیر عمامه‌دارشان، چندان هم از قافله عقب نیفتاده‌اند. وقتی که فرزندان آخوندی در لباس دیانت و در کرسی قضاوت، به دزدی اعتراف کنند؛ وقتی که آخوندی که پیش‌نمازی نماز جمعه را دارد و بایستی به پای منبر نشین‌هایش درس اخلاق، پرهیزکاری، درستی و صداقت بدهد، خودش در تصرف زمین و پول و وقفی پیش‌تاز دیگران است؛ چه انتظاری می‌توان از این حکومت و از این حاکمان از نظر اخلاقی، متضرر و ورشکسته داشت؟ کشوری که از هر جهت به خاطر نابسامانی و بی‌لیاقتی حاکمانش تحت محاصره نظامی و اقتصادی قرار دارد و هر آن ممکن است به سرنوشتی نظیر عراق دوران صدام و افغانستان گرفتار شود و آن را ناجوانمردانه به چند پارچه تقسیم کنند، هنوز هم دست از هارت و پورت برنداشته است. حاکمان بی‌لیاقت ایران با به اصطلاح با قوای درهم‌شکسته مقاومتی‌اش که سالیان دراز برای آنها خرج کرد و هر بار که اسرائیل خانه و زندگی مردم آن کشورها را خراب کرد، برایشان خانه و زندگی نوساخت؛ برایشان بیمارستان و دانشگاه ساخت در حالی که در کشور خودش، در بلوچستان هنوز مردم بیمارستان و درمانگاه و کودکانش مدرسه ندارند... چمدان‌های دلار به دست اسد و یارانش ریخته شد و حالا سوریه و لبنان و فلسطین به ایران و حاکمان آن پشت کرده، حتی ایران و حاکمانش را تهدید هم می‌کنند.

اصولاً در جایی که کشورهای به اصطلاح مسلمان عرب دل‌شان برای برادران عرب خود نسوخته است، چرا ایران و ایرانیان باید این همه برای حفاظت و مراقبت از این گروه‌های عرب سنگ به سینه بزنند. عراقی که چندین سال با حمایت غرب و آمریکا تقریباً یک میلیون جوان و مردم ایران را در جنگ ۸ ساله‌اش به کشتن داد، خوزستان، خرمشهر و تمام نخلستان‌های ایران را به آتش کشید، و با وجود آن همه منابع مالی و نفتی که خودش دارد، چرا بایستی ایران برای آنها بیمارستان و مدارس مدرن بسازد و اماکن مذهبی و حرم‌هایش را با هزینه‌های افسانه‌ای به زیباترین حرم‌های زیارتی تبدیل کند و درآمد آنها هم به جیب عراقی‌ها، دشمنان دیروز و دوستان ظاهری امروز ریخته شود؟

نمی‌دانم آیا کشوری مثل ترکیه که با سازش و به اصطلاح هماهنگی با قدر قدرت‌ها، به استقلالش لطمه‌ای زده یا بیشترین بهره‌ها را برده که امروز نه تنها غربی‌ها، بلکه ایرانی‌های سرمایه‌دار و عده زیادی از مردم دربدر ایران هم این کشور را کعبه آمال و محل رسیدن به آرزوهای خود می‌بینند...

جالب است که بسیاری از اماکن، میدان‌ها، و خیابان‌های شهرهای ایران با اسم‌های عربی و شخصیت‌های عربی نامگذاری شده‌اند و بسیاری از بزرگان و مشاهیر ادب، صنعت و هنرمان به یاد فراموشی سپرده شده‌اند. اگر سفری به کشورهای همسایه و به اصطلاح مسلمان مان بکنیم، هیچ‌جا

سال نو مسیحی را به خوانندگان گرامی «میراث ایران» و همه آنهایی که در سراسر دنیا نگران صلح و آرامش، دوستی و صفا، یکرنگی و وفاداری، محبت و مهربانی هستند تبریک می‌گویم. با پشت سر گذاشتن سالی پرتلاطم، پر از آشوب و خرابی و ویرانی، و با امید به سالی بهتر و آرام‌تر، به نظر می‌آید هنوز بایستی با دغدغه و نگرانی به آغاز و ادامه سال جدید بنگریم.

در جستجوی خبر و موضوعی بودم تا دیگر مثل سایر نوشته‌ها از ظلم و فشارهای روزافزون به مردم بی‌گناه ایران کم‌تر بنویسم و درباره مطلب دیگری با خوانندگان گرامی «میراث ایران» درددل کنم، تا اینکه امروز با نهایت تعجب و شگفتی خبری در رسانه‌ها دیدم که برایم قابل قبول نبود. این خبر ابتدا مضحک و بیشتر شوخی و مزاح به نظر می‌رسید تا اینکه گزارش‌های تصویری آن خبر را در رسانه‌ها دیدم.

خبر این بود: «کشف یک خط لوله به طول دو کیلومتر در بندرعباس برای سرقت سوخت هواپیما!» به گزارش ایلنا، مجتبی قهرمانی، رئیس کل دادگستری استان هرمزگان گفت: «با حضور کارشناسان و بازرسی تجهیزات کشف شده و همچنین ارزیابی میزان خوردگی لوله‌ها و زنگ زدگی تجهیزات همگی نشان می‌دهند که سارقین مدت زیادی از این خط لوله استفاده می‌کرده‌اند. این انشعاب غیرمجاز ظرفیت برداشت حدود ۷ هزار لیتر در شبانه‌روز داشته است» (نقل از بی‌بی‌سی).

عجب! آیا ممکن است که این سارقین با مسئولینی که در تهران مدیریت بنزین هواپیما را در دست دارند، زد و بندی نداشته باشند؟ این چگونه سیستم اداری و حکومتی است که در آن دزدی و چپاول اموال مملکت امری عادی و روالی معمول است و اساساً، پایه این حکومت روی رانت‌خواری، خالی کردن بانک‌ها، و منابع نقدی طبیعی کشور بنا شده است.

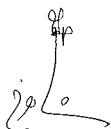
جالب این است که بسیاری از کسانی که می‌دانند تحریم‌ها یکی از عوامل درهم‌ریختن وضع اقتصادی کشور و تحت فشار قرار دادن مردم رنج‌دیده ایران است، و به خوبی وضع ایران را مانند کوبا و ونزوئلا می‌بینند که چگونه با فشارهای سرسام‌آور تحریم‌ها، حکومت‌های این کشورها متزلزل نشده، بلکه بر قدرت حاکمان افزوده شده و در نتیجه فشار مالی، فقر و درماندگی مردم عادی زیاده‌تر شده است، با این حال تمام ترس و نگرانی‌شان این است که به فرض اینکه تحریم‌ها برداشته شود و پول‌های کلانی که در خارج ضبط شده به ایران برگردد، تمام آن پول‌ها به جای خرج کردن برای سلامت، بهداشت، و بهتر ساختن شرایط زندگی مردم، یک‌سره وارد حساب‌های شخصی یک مشت دزد می‌شود و ثروت شخصی آنها را بیشتر و بیشتر می‌کند. برای مثال هیچ‌کس نتوانست رد پول‌هایی را که در زمان او یا ما به ایران داده شد، بگیرد و بداند که آن پول‌ها به کدام حساب شخصی و به کدام بانک خارجی منتقل شد. هنوز ماجرای ۳ میلیارد دلاری را که خاوری، رئیس بانک ملی ایران با جای مُهر بر پیشانی و چفیه برگردن و تظاهر به مسلمانی، امانت‌داری و خداشناسی دزدید و از ایران فرار کرد، از یادها نرفته است. و حالا این فرد و دو پسرش در کانادا جزو سرشناسان

دوران حکومتی‌اش در تلاش برای مذاکره و معامله با کشورهای اروپایی است. البته اروپاییان هم بدون مشورت و اجازه از ارباب بزرگ یعنی آمریکا به این آسانی معامله‌ای با ایران نخواهند کرد. یکی از نگرانی‌ها این است که مبادا همان بلایی سر ایران و حکومتش بیاید که بر سر هم مرام و همدست‌شان اسد در سوریه آمد و به جای اسد کسی را گذاشتند که برای دستگیری‌اش جایزه ۲۵ میلیون دلار جایزه گذاشته بودند.

آمریکا و یارانش در معامله با دشمنان خود به راه‌ها و ترفندهای گوناگونی متوسل می‌شوند. به طالبانی که مثلاً سالیان درازی با آنها جنگیدند، هفته‌ای ۵۰ میلیون دلار پول نقد می‌دادند. آنها وقتی زیر فشار افکار عمومی قرار می‌گیرند و مجبور به پاسخ دادن هستند، ادعا می‌کنند که: ما به مردم نیازمند افغانستان کمک می‌کنیم.

به هر حال روزهای دشوار و نگران‌کننده پیش‌روی ماست. ۴۵ سال است که هر روز، از روز قبل، برای آینده ایران و ایرانیان عزیز نگران‌تر و مضطرب‌تر هستیم. نمی‌دانم این درهم‌ریختگی تا کی ادامه خواهد یافت. آیا نباید از این ترس داشت که: «فردا دیراست»... یعنی ممکن است فردایی نباشد و این لحظات خفقان‌آور و ترسناک، ممکن است به وضعیتی دشوارتر و هولناک‌تر برای ایران و ایرانیان عزیز تمام شود.

به امید روزهای بهتر. به امید آینده‌ای روشن‌تر. برای خوانندگان «میراث ایران»، ایرانیان درون و برون مرز و همه جهانیان صلح و آرامش، مهربانی و دوستی آرزو می‌کنم.



اسمی از یک شخصیت ایرانی در شهرها و محلات آن کشورها نمی‌بینیم، اصولاً به عمد و با خرج‌های کلان سعی کرده‌اند همه چیز ایرانی را در موزه‌های و کشورهای خودشان به آثار و شخصیت‌های اسلامی تبدیل کنند و آنها را عرب و مسلمان بنامند.

آسیب و ضرری که برادران مسلمان و عرب ما به ایران و ایرانی‌ها زده و می‌زنند، هیچ دشمن دیگری در طول تاریخ و در حال حاضر وارد نکرده است. در داخل کشور هم، متأسفانه دولت حاکم خودش شاید بزرگ‌ترین دشمن مردم ایران باشد. با ندانم‌کاری‌ها، بی‌لیاقتی‌ها کشور را به پایین‌ترین وضع مالی و اقتصادی و به مرحله ورشکستگی رسانده‌اند. و از طرف دیگر هرگونه آزادی بیان، آزادی انتخاب پوشش و نحوه زندگی را از مردم گرفته‌اند.

در دنیایی که خارج از مرزهای ایران، حتی در کشورهای همسایه نظیر ترکیه و تاجیکستان، آذربایجان، قطر و امارات هرگونه بی‌بندوباری رایج است و پوشش و سلیقه‌های شخصی آزاد است، (درباره آزادی بیان در این کشورها حرف نمی‌زنم، چون در این کشورها هم دیکتاتوری به شکل دیگری وجود دارد)، اما در کشور ما شخصیت‌های هنری، ادبی، اجتماعی نه تنها حق بیان نظرات خود را ندارند، بلکه حتی در انتخاب پوشش‌شان هم هر روز در خیابان و مراکز عمومی درگیرند و خطر زندان بیشتر مردم را با دردرس‌بزرگی را مواجه ساخته است. با این حال، شیرزنان ایرانی با مقاومت سرسختانه خود به آسانی حاضر نیستند زیر بار فشار یا تحمیل قوانین مسخره به پوشش و آرایش مورد نظر حکومت تسلیم شوند...

به هر حال شاید روزی برسد که مردم آزاده ایران، زنان شجاع ما، مردان بردبار و سخت‌کوش ما، به آنچه در این سال‌ها دسترسی نداشتند، یعنی آزادی بیان، آزادی عقیده و مرام، آزادی دین و مذهب، آزادی پوشش و آرایش خود دست پیدا کنند. دغدغه‌ای که این روزها روز به روز در حال تشدید است، با تغییر دولت آمریکا و روی کار آمدن دوباره دونالد ترامپ، جمهوری اسلامی سخت به تکاپو افتاده و در پایین‌ترین و ضعیف‌ترین

امانگاه خلوت عزلت

جهانگیر صداقت‌فر

تنه‌اتر از خدایم و راه فرار نیست
حتا خدا چون این که منم بردبار نیست

جُز مرغ بسملی که سر از تن جدا شده ست
چونان که من کس دیگر در احتضار نیست

جز می‌زنم ز آتش سوزان بی‌کسی:
آتشفشان درونم که آشکار نیست

در محبسای غربتم و در دیار یار
در پشت هیچ دری چشم انتظار نیست

آخا، خطای وعظ رسولانِ گول بین
کز یک هزار آیه یکی راهکار نیست

برمی‌کشم ز حنجره فریاد ارتداد
زیرا دگر به رحم خدا اعتبار نیست

آهنگ این غزل همه در نوحه‌ی عزاست
گلبنگ شادیانه‌ی مرغ هزار نیست

منعم مکن که لحن کلام چو الکن است
آواز خوش به ساز دلم سازگار نیست

کنجی به دنجی خلوتسرای خود مجوی:
غم‌خوار خود بمان که کس‌ات غمگسار نیست

هم درد خویش دارم و هم غصه‌ی رفیق
اخبار روزگار نیز بر مدار نیست

هم در سفر نبود مرا هم‌رهی کنار
هم در حضر مصاحب خوش در کنار نیست

بر دفتر وقایع تاریخ قرن‌ها
جُز رزم و ظلم و آرز بشر یادگار نیست

تقویم سال و مه همه تحریف فصل‌هاست:
دی هست و برگریز خزان، بهار نیست!

در منجلاّب چهل فرو رفته‌ایم، از آنک
در نسل پشت نسل یکی هوشیار نیست

«اگر خاموش بنشینم گناه است»

گرامی و مهربان دوست آقای دکتر شاهرخ احکامی

با درود فراوان. امروز، این فرصت دست داد و توانستم شماره تابستانی مجله میراث ایران را مشاهده کنم. نگارش جناب آقای اردشیر لطفعلیان توجه مرا به خود جلب نمود و آن را، به دقت خواندم. نگارشی اجمالی در تاریخ ایجاد اسرائیل و کاملاً درست و خدشه‌ای در آن ندیدم. یادآوری بود از تاریخ که دانستن آن برای همگان، به دید من، امری است ضروری. اگر چه نتوانستم که معنی چند جمله آغازی آن را که از قرار معلوم از سوی مجله چاپ شده بود را درک کنم، که بدین نحو شروع می‌شود: «این مقاله طولانی که ارتباطی با محتوا و مندرجات همیشگی «میراث ایران» را ندارد، تنها به پاس همکاری همیشگی نویسنده سخت‌کوش آن با این مجله منتشر می‌شود.» درک این جمله که می‌توان گفت به صورت اظهار «سلب مسئولیت» می‌شود برای من قابل فهم نبود.

می‌دانم که شما مجله را به درستی، مستقل از سیاست و دیانت و نژاد و سایر پدیده‌های امروزی داشته‌اید، و برای انجام چنین کاری مورد تحسین بسیار کسان و من الجمله شخص من هستید. اما در بسیاری از مواقع، مورد گفتگو با موضوعات تاریخی همراه است که در این صورت تابع هیچ قانونی نمی‌تواند باشد. گفتار تاریخی به‌طور کلی با سیاست گروه و یا کشوری همیشه دارای برخوردی می‌باشد و به دید من هیچ کسی نباید و نمی‌بایست که از درج رویدادهای تاریخی به مناسبت وابستگی سیاسی خودداری کند. اگر اسرائیلیان و یا کسانی دیگر با چنین موضوعی موافقتی ندارند، هیچ اشکالی نباید در آن دید. بر این گمان ایمان دارم که جراید دارای مسئولیت بزرگی هستند و می‌بایست وظیفه خود بدانند که رویداد روز را به آگاهی خوانندگان خود برسانند، صرف نظر از آنکه موافق آن اخبار باشند و یا مخالف و به عبارت اخرا «اگر خاموش بنشینم گناه است» و به قول معروف دیگر «شتر سواری دولا دولا ندارد» اگر کسی نمی‌خواهد که دیده شود نباید سوار شتر گردد. من فکر نمی‌کنم که اعمال ناشایست حماس در کشتار اسرائیلیان را هیچ فردی بپذیرا باشد و یا بر آن صحنه بگذارد، به همان روی جنایت‌های اسرائیل را درباره فلسطینیان نباید به دیده مغفرت بنگریم.

پیوسته در نگارشات خود کوشش نموده‌ام که حد تعادل و بی‌طرفی را رعایت کنم و هنوز هم بر همان باور هستم. من هیچ نکته‌ای در نگارش آقای لطفعلیان ندیدم که باعث ایجاد اندیشه‌ای در من گردد که طرف کسی را گرفته باشند. امیدوارم که ایشان این روش درست خود را ادامه دهند، صرف نظر از آنکه چه کسی خوشحال و یا کدام کسان احساس ناراحتی کنند. برای چنین دیدی بود که من بلاگ خود را ایجاد کردم و پیرو همان باور آن را اداره می‌کنم و از ایراد دیگران، و همی به خود نمی‌دهم. شاید چنین اندیشه‌هایی فراورده کبر سن باشد که ایزد بزرگ ه ن اعطا نموده‌اند. گفتار حقیقت وظیفه هر فرد است، به ویژه آنانی که مشعل دار اجتماع هستند و به کار نگارش مشغول. آنان می‌بایست بیشتر و به گفتار عامیانه «پیه حرف‌های ناجور خوردن را به تن بمالند». به هر روی سپاسگزارم که نگارش آقای لطفعلیان را منتشر فرمودید و امید وارم که بیش از پیش پیروز باشید. امید بسیار دارم که مرا از این که حقیقت را آن‌طوری که می‌یابم افشا می‌کنم مورد بخشش قرار دهید.

باپوزش بسیار، هوشنگ گیلک

مرسی دکتر جان

مجله را دریافت کردم. به موسی و محمد قسم دست‌میز ادم است! همتان در خور ستایش است. تندرست و پایدار باشید. به امید دیدار در سفرهای آینده.

جهانگیر صدقات‌فر

آقای دکتر احکامی درود

اولا از اینکه هر بار که این مجله را منتشر و برای من ارسال می‌فرمایید صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. به شما تبریک می‌گویم و به خود می‌بالم که هم‌کلاس

شما بودم. چنین پشتکار در انتشار آن و مطالب بسیار جالب و ارزشمند که واقعا نمی‌توان از خواندن حتی یک مورد هم صرف‌نظر کرد. آرزو مندم که تندرست باشید و این پویایی و استعداد را همیشه شاهد باشیم. شاد و تندرست باشید

گیتی بهمنیان

«جشن سده» در فهرست میراث ناملموس یونسکو ثبت جهانی شد

«جشن سده» به عنوان بیست و چهارمین عنصر میراث فرهنگی ناملموس ایران و در پرونده‌ای مشترک به نام ایران و تاجیکستان در فهرست جهانی میراث ناملموس یونسکو ثبت جهانی شد. در پی این خبر خوب، در صفحه خبرگزاری میراث آریا متعلق به وزارت میراث فرهنگی نکته‌ای از مهرداد بهار و شخص دیگری نقل شده است که از دیدگاه این نگارنده به دلایل زیر درست نیست.

نگاهی به دیدگاه مهرداد بهار درباره ریشه‌شناسی واژه سده:

به باور مهرداد بهار، واژه سده از ریشه sand به معنی «به نظر رسیدن» مشتق شده است (جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۲۲۷)
۱- آنچه که بهار آن را سده فرض کرده در اصل «سند» sanda ماده مضارع از ریشه «سند» sand است که در فارسی امروز نیز به همان صورت در واژه‌هایی همچون «پسند» یا «پسند» از مصدر پسندیدن حاضر است:

(پسند: پ+سند/ pati+sanda) (نگا: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، ج ۲، ص ۶۹۸ و ۶۹۹). بنابراین، دیدگاه بهار درباره ریشه‌شناسی سده نمی‌تواند درست باشد، چون سند یا سنده به سذک و سپس سذق دگرگون نمی‌شود.

۲- سَت در اوستایی sata، سَت یا سَد یا سَدَه در پهلوی (نگا: زادسپرم)، و سَد یا صَد در فارسی امروز = ۱۰۰ هستند.

(نگا: فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، جلال خالقی مطلق، ص ۲۷۸ و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی ج ۳ ص ۱۹۴۹/ فرهنگ واژه‌های اوستا، احسان بهرامی، ص ۱۴۰۵)

عدد یا شماره صد، در برخی دیگر از واژه‌های فارسی امروز نیز با «س» به کار می‌رود: سنار (سد دینار)، دوپست (دوسد).

براین پایه، سَت/ سَد + ه یا یک نسبت = سَدَه یا سَتَک یا سَدَک، اسم مرکب منسوب به شماره صد (صد) است که به صورت سَدَق معرب شده است. پس، به نظر می‌رسد که صورت دیگر این واژه «ستک» یا «سذک» بوده است که به «سذق» تغییر یافته است.

۳- متن‌های عربی همچون آثار الباقیه را ایرانیان فارسی‌زبان چون بیرونی نوشته‌اند که بر هر دو زبان فارسی و عربی تسلط داشته‌اند، و با آگاهی از معنای واژه سده (دوره ۱۰۰ روزه) همه جاسده را به صورت سذق معرب کرده‌اند. اگر چه در متون عربی و فارسی قدیم، سده را به صورت سذق یا صدق معرب کرده‌اند. (سده: دهخدا، نقل از آندراج و غیاث) اما واژه «سده» نیز تا امروز همچنان متداول است.

نمونه مشابه دیگر، هفته است که در برخی متون، معرب آن را هفتق آورده‌اند. (منتهی الارب فی لغه العرب)

۴- سده نام یکی از جشن‌های ایرانی است و این نام‌گذاری از یک الگوی کهن پیروی می‌کند. این الگو در نام چهار جشن ایرانی به کار رفته است: * چله (چله) تابستان. یک دوره چهل روزه از یکم تیرماه تا نیمه مردادماه....

خبرها

بیش از ۸۰ درصد خانوارهای ایران زیر خط فقر جهانی قرار دارند



صدای آمریکا: با تداوم روند فزاینده تورم و شدت گرفتن کاهش ارزش پول ملی در ایران، رسانه‌های ایران از سقوط بیش از ۸۰ درصد خانوارهای ایرانی به زیر خط فقر جهانی خبر دادند. وبسایت «اقتصاد آنلاین» نوشته است براساس خط فقر تعیین شده (بانک جهانی) برای اقتصادهای هم سطح ایران، یک خانوار سه نفره (با درآمد ریالی) در (اقتصاد دلاری) ایران به درآمد ماهانه ۴۰ تا ۵۰ میلیون تومان نیاز دارد تا فقیر محسوب نشود. این درحالی است که حداقل دستمزد یک کارگر مشمول قانون کار، متاهل و دارای فرزند در ایران با تمامی مزایا به ۱۱ میلیون تومان هم نمی‌رسد. در همین حال گزارش‌های منتشرشده در ایران نشان می‌دهد افراد در سمت‌های رئیس بانک، رئیس اداره، رئیس دایره، مدیر سرمایه‌گذاری و معاون شعبه به طور متوسط ۳۵ میلیون و سیصد هزار تومان دریافتی دارند که این گروه از کارکنان رده بالا نیز فاصله قابل توجهی با خط فقر جهانی دارند.

بنابر گزارش‌ها مرکز پژوهش‌های مجلس نیز پیش‌تر از افزایش نرخ فقر در سال ۱۴۰۲ به ۱/۳۰ درصد خبر داده بود که معنای آن ناتوانی یک سوم از جمعیت ایران در برآورده کردن نیازهای اساسی خود است، آماری که منتقدان آن را بسیار بیشتر دانسته و معتقدند در صورت مبنا قرار دادن همین آمار، با توجه به کاهش ارزش پول ملی در سال جاری و عدم تقویت قدرت خرید مردم، این آمار به بالای ۴۰ درصد رسیده است.

بررسی‌های مرکز پژوهش‌های مجلس همچنین نشان می‌دهد اقتصاد کشور پس از چهار سال رشد ادعایی بالای ۴ درصد، در بهار ۱۴۰۳ با کاهش ۵/۲ درصدی مواجه شده است. این کاهش به دلیل قطعی برق صنایع، افت صادرات نفتی، و سیاست‌های بودجه‌ای انقباضی دولت بوده است. ادعا شده که رشد اقتصادی در سال‌های ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ به ترتیب ۵/۲ و ۸/۲ درصد باشد، که پایین‌تر از هدف ۸ درصدی برنامه هفتم توسعه جمهوری اسلامی است. این بخش از گزارش بازوی پژوهشی مجلس نیز تایید کننده نبود چشم‌انداز روش برای بهبود وضعیت اقتصادی مردم است.

گزارش‌ها نشان می‌دهد در هفته‌های پیش‌رو جلسات تعیین حداقل مزد برای سال آینده برگزار خواهد شد که با نگرانی هرچه بیشتر فعالان و جامعه کارگری همراه

شده است چرا که برآوردها نشان می‌دهد دولت در نظر دارد افزایش دستمزد را در محدوده ۳۰ درصد تعیین کند. برآوردها از تورم سال آینده در ایران بیش از ۴۰ درصد است و عقب ماندگی سال‌های اخیر در درآمد و هزینه با ناترازی درآمدی در سال آینده می‌تواند معیشت خانوار را با چالش‌های بزرگ‌تری روبرو کند.

اعزام ۱۰ هزار تروریست به شرق ایران اولین بمب ساعتی در کدام مرز ایران منفجر می‌شود؟

پیک نت، ۱ دی ۱۴۰۳: سوریه که نزدیک به ۱۳ سال، همراه با حزب الله لبنان پیش جبهه ایران در برابر اسرائیل بود، حالا تبدیل به جبهه اسرائیل علیه ایران شده است. دست و پای گروه‌های تروریست را در سوریه باز کرده و نیروی کمکی هم به آنها اضافه کرده‌اند تا ماموریت تازه‌ای را در عراق و سپس ایران انجام بدهند.

یک کارشناس ارشد نظامی ترک به نام «یارار» در یک برنامه تلویزیونی رسمی ترکیه در همین ارتباط گفت: «۱۰ هزار نیروی مسلح (تروریست) در شمال سوریه (ادلب) با ملیت‌های مختلف آموزش دیده‌اند تا پس از استقرار تحریر الشام به شرق ایران و آسیای میانه اعزام شوند.» این احتمال قوی است که از این نیرو ابتدا علیه شبه نظامیان عراقی که مورد حمایت ایران هستند وارد عمل شوند و پس از ضعیف شدن آنها، طرح خلع سلاح شدن آنها توسط ارتش عراق آغاز شود. به این ترتیب همه شرایط برای رسیدن به مرزهای ایران، تحت حمایت ارتش آمریکا که در عراق مستقر است و همچنین اسرائیل و سکوت دولت عراق به مرزهای ایران برسند. هدف یک از سه ضلعی است که در پیک نت روز چهارشنبه آن را در عنوان اول (بمب ساعتی زیر پای سه منطقه ایران) مطرح کردیم، یعنی آذربایجان، کردستان و بلوچستان.

«کیک محبوب من» دومین فیلم برتر سال به انتخاب منتقدین گاردین



صدای آمریکا: عنوان دومین فیلم برتر سال ۲۰۲۴ در بریتانیا از سوی منتقدین نشریه گاردین را به خود اختصاص داد. این فیلم، داستانی عاشقانه در دوره سالخوردگی و تحت سرکوب حکومت دین‌سالار حاکم بر ایران را به تصویر می‌کشد. فیلم با درخشش لیلی فرهادپور و اسماعیل محرابی، زنی را نشان می‌دهد که ضمن ایستادگی در برابر «گشت ارشاد» آزادی‌های دوران پیش از جمهوری اسلامی را به یاد می‌آورد. برخی از صحنه‌های فیلم همچون رقص، نبود حجاب اجباری، و مقاومت در برابر استبداد دینی حکومت ایران، موجب خشم مقامات حکومتی و اعمال فشارهای امنیتی بر سازندگان «کیک محبوب من» و ممنوع‌الخروجی آن‌ها شد.

پیتر برادشاو، از منتقدین سرشناس گاردین، گفت این فیلم «قدرتمند و مهم» تراژدی‌های واقعی در ایران همچون مرگ مهسا (ژینا) امینی و اعتراضات جاری را نشان می‌دهد. برادشاو ضمن تقدیر از ماهیت انسانی و «قدرت خاموش» این فیلم گفت «کیک محبوب من» با برجسته‌ساختن خاطرات ستارگان سالخورده خود به طور شجاعانه‌ای به نقد «میانمایگی» و «سرکوب» می‌پردازد و «ایستادگی» و «انسانیت» را به تصویر می‌کشد.

«کیک محبوب من» به تهیه‌کنندگی غلامرضا موسوی تاکنون در ۵۳ جشنواره جهانی به روی پرده رفته و ۱۶ جایزه بین‌المللی از جمله جایزه فدراسیون منتقدین



هوایی این روستا، به آرامگاه آسیب رسانده است.

پیش‌تر گزارش‌هایی درباره تلاش اعضای طالبان برای تخریب آرامگاه ناصر خسرو منتشر شده بود، اما ذبیح‌الله امیری تأکید کرد که این آرامگاه به دلیل قرار داشتن در منطقه تحت سلطه طالبان، هدف دستبرد قرار نگرفته است. با این حال، در طول سال‌های گذشته، نه طالبان و نه دولت پیشین افغانستان، برای نگهداری و بازسازی آن اقدامی نکردند. امیری افزود که در این آرامگاه هیچ آثاری مانند کتاب یا اشیای متعلق به ناصر خسرو وجود ندارد، اما نقاشی‌ها، خطاطی‌ها و حکاکی‌های روی در و دیوار آرامگاه حفظ شده‌اند.

آرامگاه ناصر خسرو در زمینی به مساحت هفت جریب واقع است که در بخشی از آن یک مسجد ساخته شده و بخش دیگر باغ است. رئیس اطلاعات و فرهنگ طالبان در بدخشان گفت که این آرامگاه در فهرست میراث‌های فرهنگی افغانستان ثبت و پس از بازسازی، از مردم محلی خواسته شده است که در حفظ و مراقبت آن همکاری کنند.

بین‌المللی (فیپرشی) از جشنواره برلین، هوگوی نقره‌ای از جشنواره شیکاگو، بهترین فیلم جشنواره کلگری کانادا، و بهترین فیلم جشنواره کابورگ فرانسه را از آن خود کرده است. به گفته بهتاش صناعی‌ها، این فیلم «تاکنون در سینماهای کشورهای چوچون آلمان، انگلستان، سوئد، استرالیا، هلند، اتریش، فنلاند، دانمارک، نیوزیلند، لهستان، تایوان و ترکیه اکران عمومی موفق‌تری را پشت سر گذاشته و در آینده نزدیک در کشورهای چوچون فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، نروژ، بلژیک، برزیل، کلمبیا و... اکران عمومی خواهد شد.»

فیلم قبلی بهتاش صناعی‌ها و مریم مقدم به نام «قصیده گاو سفید» جوایز ارزنده‌ای را از جشنواره‌های سینمایی از جمله برلیناله و زوریخ دریافت کرد.

(ویدئو) بازسازی آرامگاه ناصر خسرو قبادیانی شاعر نامدار ایرانی در افغانستان

فرارو: ۱۹ آذر ۱۴۰۳: بنیاد آقا خان آرامگاه ناصر خسرو قبادیانی، یکی از شاعران و نویسندگان نامدار فارسی‌زبان، را که در منطقه کوهستانی یمگان بدخشان افغانستان واقع است، مرمت و بازسازی کرد. بخش‌هایی از این آرامگاه در سال‌های اخیر، به دلیل حوادث طبیعی و نیز درگیری میان طالبان و نیروهای دولت پیشین افغانستان تخریب شده بود. ذبیح‌الله امیری، رئیس اداره اطلاعات و فرهنگ طالبان در بدخشان گفت که هزینه بازسازی این آرامگاه را بنیاد آقا خان پرداخت کرده و آرامگاه پس از تکمیل روند بازسازی، به وزارت اطلاعات و فرهنگ واگذار شده است.

آرامگاه ناصر خسرو در روستای حضرت سید شهرستان کوهستانی یمگان در بدخشان افغانستان قرار دارد. ذبیح‌الله امیری افزود که روستای حضرت سید در یمگان از سال ۲۰۱۴ تحت کنترل طالبان بود و چندین بار درگیری، از جمله بمباران

Telling the Truth since 1982

Contact the Washington Report on Middle East Affairs

Web site: www.wrmea.org

Circulation: P.O. Box 292380 • Kettering, OH 45429 • circulation@wrmea.org • Tel: (800) 607-4410

Editorial Office & Bookstore: 1902 18th St NW • Washington, DC 20009 • (202) 939-6050

Digital and Regular Subscriptions (U.S. Funds only, please)



U.S. Subscriptions
Canadian Subscriptions
Overseas Subscriptions
Digital Subscriptions*

	1 year	2 years	3 years
U.S. Subscriptions	\$29	\$ 55	\$ 75
Canadian Subscriptions	\$35	\$ 65	\$ 85
Overseas Subscriptions	\$70	\$125	\$185
Digital Subscriptions*	\$10	\$ 20	\$ 30

*All paid subscriptions include digital subscription



ژاله علو، ستاره تئاتر و سینما، تلویزیون و صدایشه ایران درگذشت



ژاله علو، ستاره تئاتر و سینمای ایران ظهر امروز سوم دی ۱۴۰۳ در ۹۷ سالگی درگذشت. شاهرخ رزمجو، فرزند خانم علویه خبرنگاران گفت که مادرش در بیمارستان شهرام تهران چشم از جهان فرو بسته است. ژاله، با نام اصلی شوکت، چهاردهم مرداد ۱۳۰۶ در کوچه شریعت، محله سنگلج تهران به دنیا آمد. پدرش ارثشی و پدر بزرگش، علوا السلطنه از خوشنویسان دوران قاجار بود که نام خانوادگی آنها از نام او گرفته شد. خانم علو در خانواده‌ای ادب دوست پرورش یافت و از کودکی آثار ادبی ایران را فراگرفت. دوره ابتدایی را در دبستان نواختران و دوره متوسطه را در دبیرستان خسرو خاور گذراند و هم زمان به مطالعه متون ادبی و اشعار کلاسیک فارسی پرداخت به طوری که در عنوان جوانی عضو چند انجمن ادبی و گروه شعرخوانی بود. در سال ۱۳۲۶ ژاله از دانشسرای مقدماتی تهران فارغ التحصیل شد و بعد به دلیل علاقه‌ای که به تئاتر پیدا کرده بود وارد هنرستان هنرپیشگی شد. ژاله علو از زمان تحصیل در هنرستان روی صحنه تئاتر رفت و پس از فارغ التحصیلی به اجرای نمایش در تئاتر فردوسی و تئاتر تهران پرداخت. در سال ۱۳۲۷، بازی در فیلم «طوفان زندگی» به کارگردانی علی دریا بیگی، اولین تجربه سینمایی ژاله محسوب می‌شود و از آنجا که صدای بسیار خوبی داشت، در همان سال به عنوان گوینده به رادیو ایران رفت. او همچنین به اجرای نمایش های رادیویی پرداخت و از پایه گذاران برنامه داستان شب در رادیو بود.

اولین نمایشنامه‌ای که به طور زنده برای «داستان شب» کار کرد، «دختر خورشید» نام داشت که نصرت الله محترم آن را کارگردانی کرد. با اجرای موزیکال رادیو، نام هنری «ژاله» را برای خود برگزید. از سال ۱۳۳۲ وارد عرصه دوبله شد و در فیلم های زیادی به جای بازیگران معروف سینمای جهان از جمله سوفیا لورن حرف زد. به پیشنهاد اسماعیل کوشان، نقش اول فیلم «افسونگر» را با آنکه نقش منفی بود، پذیرفت و ۳ هزار تومان دستمزد گرفت. او تا اواخر دهه سی خورشیدی ایفاگر نقش های اصلی بود اما به تدریج با بازی در بیش از ۱۰۰ فیلم سینمایی به شخصیت مادر در سینمای ایران بدل شد.

او در برخی از برنامه های موسیقی تلویزیون مثل دنوازان اشعار را دکلمه می کرد و در آلبوم «دختر گل فروش» اثر حسن کسائی، موسیقی دان و تک نواز شهیر نی، با صدای علی جهاندار و تنبک محمود رفیعیان اشعاری را خواند.

بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بازی در تلویزیون را با مجموعه امیرکبیر ادامه داد و آخرین حضور تلویزیونی اش در مجموعه مختارنامه بود. خانم علو همچنین مدیریت دوبلاژ مجموعه های تلویزیونی مهمی از جمله «سال های دور از خانه» معروف به سریال اوشین را عهده دار شد. یکی دیگر از نقش آفرینی های به یادماندنی او در مجموعه تلویزیونی «روزی روزگاری» بود که در نقش یک زن ایلیاتی مقتدر به نام خاله لیلیا طرفداران بسیار زیادی داشت.

خانم علو جوایز زیادی را دریافت کرده است، از جمله تندیس افتخار برای یک عمر فعالیت سینمایی از سوی خانه سینمای ایران (۱۳۸۲)، لوح تقدیر و جایزه بهترین کارگردانی برای نمایشنامه رادیویی «یک اتفاق ساده» در جشنواره بین المللی برنامه های رادیویی (۱۳۸۵)، معرفی به عنوان چهره ماندگار (۱۳۸۹)، تقدیرنامه برای یک عمر فعالیت هنری و تأثیر فرهنگی از انجمن بازیگران سینمای ایران و لوح تقدیر به عنوان کارگردان برتر از ششمین جشنواره بین المللی برنامه های رادیویی.

گرامیداشت اردشیر لطفعلیان

از سوی دو گروه فرهنگی فعال در حوزه واشنگتن بزرگ



دو گروه فرهنگی فعال در حوزه واشنگتن بزرگ: بنیاد فرهنگی دماوند (Damavand Cultural Foundation) و کانون اجتماعات ایرانی-آمریکایی (Iranian-American Community Center) معروف به Pars Place، با سود جستن از فرصت سخنرانی اردشیر لطفعلیان زیر عنوان "حافظ و زاهدان ریایی"، مراسمی در گرامیداشت سخنران و قدردانی از خدمات فرهنگی او به جامعه ایرانیان این منطقه در چهار دهه گذشته در تالار اجتماعات Pars Place بر پا داشتند.

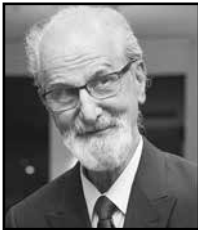
شرح حال فشرده

اردشیر لطفعلیان در ۱۳۱۷ شمسی در کرج چشم به جهان گشود. وی تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته حقوق سیاسی و حقوق بین الملل در ایران و فرانسه دنبال کرده است. پس از فراغت از تحصیل وارد رشته سیاسی وزارت در امور خارجه ایران شده و به عنوان دیپلمات در کشورهای فرانسه، چین، تونس بلژیک و چندین کشور اروپای شرقی مأموریت هایی را عهده دار بوده است.

از میان تألیفات او می توان به «حافظ و زاهدان ریایی»، «کشورهای جنوبی خلیج فارس»، «اقتصاد جمهوری خلق چین» و «مقالاتی در نقد و نظر» در دو مجلد اشاره کرد. وی چندین کتاب از زبانهای فرانسه و انگلیسی به فارسی برگردانده که «ساعت های زندگی» از امیل ورهارن، «گواهان آدمی» از پیر هانری سیمون، عضو آکادمی فرانسه، «پویایی انقلاب ایران: فراز و فرود دودمان پهلوی» نوشته جهانگیر آموزگار، «ناپلئون و ایران» نوشته ایرج امینی و مجموعه «داستان های کوتاه از نویسندگان بزرگ» و «الفبای اقتصاد» از آن جمله ند.

دلبستگی اردشیر لطفعلیان به شعر و ادب فارسی از خردسالی آغاز شد که خود حاصل تأثیر پذیری از محیط خانواده بود. سرودن شعر را از دوره دبیرستان آغاز کرد. نخستین گزیده اشعار او در سال ۲۰۰۱ (۱۳۸۰) زیر عنوان "در آن سوی زمستان" به وسیله انتشارات شاهین منتشر شده است. از او در دوران بعد از انقلاب دهها مقاله در زمینه های سیاسی و ادبی در نشریاتی چون ایران میراث ایران، مهرگان، ره آورد و نقد و بررسی کتاب، آرمان و ایران تایمز به چاپ رسیده است.

به یاد عزیزان از دست رفته



متأسفانه دکتر امیر قندچی، همکلاسی، دوست و همکار گرامی را از دست دادیم. ماه‌های اخیر، ایام خوب و آرامی برای امیر عزیز نبود و بیماری جانفرسایی آزارش می‌داد، ولی امید به زندگی و اراده قوی، او را به ادامه درمان مصمم کرده بود. اما متأسفانه بیماری و عوارض ناشی از آن پا در آوردش و امروز خانواده نازنینش، دوستان و دوستانانش را با حسرت و غم فراوان ترک کرد. دکتر امیر قندچی، همسر، پدر، پدربزرگ، دوست و مرد خانواده بود. وی جراحی زبردست، مدیر و بنیان‌گذار سازمان‌های بسیار مهمی بود. دکتر قندچی با چند تن از دوستانش، از جمله من، انجمن پزشکان ایرانی-آمریکایی (یاما) را پایه گذاشت و سالیان دراز در توسعه و سازماندهی «یاما» تلاش زیادی کرد. وی علاوه بر انجمن پزشکان، در کارهای فرهنگی و اجتماعی دیگری هم سهم به‌سزایی داشت و از اعضای هیأت مدیره انجمن فرهنگی و انساندوستی ایرانیان نیوجرسی بود. امیر عزیز با توجه به مهارت و دانش تخصصی خود، پزشکی مورد احترام همکاران و بیمارانش بود.

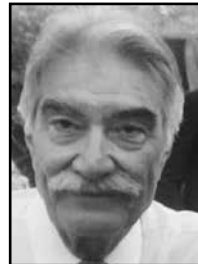
پرواز دکتر امیر قندچی را به فرزندان گرانمایه‌اش دکتر پرهام و همسرش، دکتر پدر و همسرش، نوادگان و بستگان و دوستانش تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهخ احکامی، «میراث ایران»



با نهایت تأسف از درگذشت همسر استاد ارجمند احمد قایمی بعد از ۶۳ سال زندگی مشترک با خبر شدیم. این فقدان را به ایشان، فرزندان و بستگان تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهخ احکامی، «میراث ایران»



با کمال تأسف و تأثر دکتر عباس مجاب یکی دیگر از فرهیختگان ایران به دور از وطن به سفر جاودانگی رفت. زنده‌یاد دکتر مجاب تحصیلات پزشکی را در دانشکده پزشکی دانشگاه پهلوی به پایان رساند و تخصص خود را در رشته داخلی و فوق تخصص در رشته‌های هماتولوژی و آنکولوژی را از دانشگاه‌های پنسیلوانیا و کلمبیا در آمریکا دریافت کرد و در سال ۱۳۵۸ برای خدمت به دانشگاه شیراز برگشت. زنده‌یاد دکتر مجاب ضمن استادی مدتی ریاست بخش داخلی دانشکده پزشکی شیراز را به عهده داشت. بعد از انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها، او نیز همراه هزاران دانشگاهی، مهاجرت اجباری را در آمریکا برگزید و در کالیفرنیا مرکزی به کار پزشکی ادامه داد. شادروان دکتر مجاب در طول مهاجرت خود همیشه آرزوی بازگشت به ایران و ادامه خدمت در ایران را داشت.

فقدان دکتر مجاب را به مینو عزیز، همسر و به فرزندان برومند آن سفر کرده دکتر صنم و دکتر علی مجاب و جامعه پزشکی دانشگاه پهلوی تسلیت گفته، شادی و آرامش ابدی برای آن سفر کرده از خداوند بزرگ خواهیم.

مسعود خجسته

درگذشت دکتر عباس مجاب، پزشک عالیقدر و ممتاز، انسان متواضع، مهربان، خیراندیش و فرهنگ‌دوست، همسر نمونه، پدر دلسوز و پر مهر، با وجود فداکاری‌های همسر دل‌بندش، خانم مینو مجاب، پس از یک دوره سخت بیماری دار فانی را وداع گفت. دکتر مجاب همواره وظیفه پزشکی خود را با دلسوزی خاصی نسبت به بیمارانش انجام می‌داد.

درگذشت ایشان را به همسر محترم سرکار خانم مینو مجاب، فرزندان دکتر علی مجاب و دکتر صنم مجاب، نوادگان، بستگان و دوستانش صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهخ احکامی، «میراث ایران»



با کمال تأسف، پاییز امسال آقای حسین بزرگ‌نیا دیار فانی را وداع نمود. ایشان مهندس مشاور برجسته‌ای بودند که در طول دوران حرفه‌ای خود، بیش از صدها پروژه در سراسر ایران به ثمر رساندند. از جمله دستاوردهای ایشان، طراحی و اجرای پل‌های زیبا و احداث اتوبان‌های متعدد در اصفهان، بروجرد و مشهد بود که به بهبود زیرساخت‌های حمل و نقل این نقاط کمک شایانی کرد. علاوه بر این، با همکاری تعدادی از اساتید، دانشگاه خیام را در مشهد بنیان نهادند؛ دانشگاهی که به عنوان یکی از مؤسسات آموزش عالی معتبر ایران شناخته می‌شود و نقش مهمی در تربیت نیروی انسانی متخصص ایفا می‌کند. اخلاقش آینه‌ای بود از تمام زیبایی‌های انسانی؛ صبور، متین، فهیم و سرشار از ادب.

یادش گرامی، هادی صدرالسادات

درگذشت مهندس حسین بزرگ‌نیا را به دخترخاله عزیزمان خانم نسرين صدرالسادات بزرگ‌نیا، فرزندان و خاندان بزرگ‌نیا و وابستگان صمیمانه تسلیت می‌گوییم. مهندس بزرگ‌نیا از خاندانی دانش‌پژوه و وارسته، درکار و حرفه‌مندشی‌اش شخصیتی برجسته و ممتاز بود و علاوه بر فعالیت‌های حرفه‌ای خود، یکی از بنیان‌گذاران دانشگاه خیام مشهد بود. مهندس بزرگ‌نیا همسری وفادار، پدری مهربان و دوستی ارجمند بود. روانش شاد و یادش پایدار باد.

ناهید و شاهخ احکامی، «میراث ایران»



زمان چه زود می‌گذرد. یک سال است که مادر گرامی و عزیزمان عشرت مؤید قرشی احکامی را از دست داده‌ایم. مادر عمری را علاوه بر تربیت فرزندان خود، در کار آموزش و پرورش کودکان و جوانان ایران گذراند و سال‌ها مدیریت و سرپرستی دبیرستان دخترانه قوچان و بعد هم مشهد را بر عهده داشت. شاگردان او همواره از او به نیکی یاد می‌کنند. اینجا سروده‌ای از شاعر گرانقدر خانم منیژه پلنگ‌پوش را که به یاد مادر سروده‌اند، تقدیم می‌کنیم.

در سوگ استاد گرانقدرم، سرکار خانم احکامی عزیزی رحمت‌الله علیه
پله پله تا ملاقات خدا / رفت آن گل، نازنین از پیش ما
گریه کردم، گل خزانی گشته است؟ / پشت استادم کمانی گشته است؟
سهم او بود در سیر و سلوک؟ / در دلش غم، بر رخس چین و چروک
ما قهرش کاش طاقت داشتیم / خدمتش را کی لبابت داشتیم
او عصای علم بر ما داده است / راه رفتیم و زیا افتاده است
او به ما مشق شب فریاد داد / درس خوب استقامت یاد داد
او به ما مشق شب فریاد داد / درس خوب استقامت یاد داد
یادش گرامی و روانش شاد باد.

ناهید و شاهخ احکامی، لاله و بهزاد احکامی، فریده و پیروز احکامی، سیمین و رضا فرید حسینی، مینا احکامی، و نوادگان.

گفتگو

دولت و جامعه مدنی: دوستان یا دشمنان؟

شماره ۲

دکتر فرهنگ مصور رحمانی

ناشر: انتشارات ارون

Arvannashr@yahoo.com

بررسی: شاهرخ احکامی



صورت‌ها سر در خواهد آورد....

مارکسیست‌هایی را دیدیم که معتقد بودند کاپیتالیسم به‌زودی در زیر بار ظلم خود فرومی‌پاشد و نیز کاپیتالیست‌هایی که مدعی بودند کاپیتالیسم یگانه نظریه اقتصادی است که می‌تواند آزادی و سعادت را تضمین کند....

معلمان به من آموختند که همه انسان‌ها برابر و دارای ارزش یکسان هستند. اما با حیرت تمام می‌دیدم که هوش، استعداد، خرد و سطح اخلاقی بعضی بالا و برخی متوسط و بعضی پایین است و به نظر می‌رسید که مردم با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند و لذا نمی‌توانند در ارزش‌گذاری، یکسان انگاشته شوند....

سقراط که از او به عنوان «پدر فلسفه» یاد می‌کنند در سال ۴۶۹ یا ۴۷۰ قبل از میلاد در آتن به دنیا آمد. از زندگی خصوصی او چیز زیادی نمی‌دانیم. ظاهراً پدرش مجسمه‌سازی سرشناس و محترم بود. این اعتبار برای سقراط مجالی آورد تا از بهترین آموزش‌های آن زمان آتن، از حساب و هندسه و نجوم تا

از دکتر فرهنگ مصور رحمانی تا به حال ۵ جلد کتاب «۳۳ روز» و چندین کتاب دیگر در این صفحات بررسی شده‌اند. در ابتدای کتاب گفتگو از قول برتراند راسل گفته می‌شود:

دو چیز انسانیت را در وجود انسان‌ها از بین می‌برد: (۱) فریاد، وقتی که باید سکوت کرد؛ (۲) سکوت، وقتی که باید فریاد زد.

در پیش‌گفتار می‌خوانیم: این روزها قطبی شدن در جامعه آمریکا به یک بحران اجتماعی تبدیل شده است که خود را در جنبه‌های مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نشان می‌دهد....

بررسی‌ها نشان می‌دهند که سه موضوع اصلی قطبی شدن را پیچیده‌تر کرده است. اول موضوع میزان عدم اعتماد مردم آمریکا نسبت به دولت و سایر ارکان آن است.... موضوع دوم، نژادپرستی و به طبع تبعیض نژادی است... و سوم فقر و نابرابری اقتصادی و افزایش روزافزون فاصله بین دارا و ندار است... میزان دو قطبی شدن به جایی رسیده است که اعضا و طرفداران دو حزب اصلی علناً یکدیگر را متهم به خیانت علیه کشور و آینده آن می‌کنند و مدعی‌اند اگر حزب رقیب برنده شود، آمریکا به پایان عصر طلایی خود خواهد رسید....

در کشورمان راه حل بیش از آنکه سیاسی و یا نظامی باشد، اجتماعی است. مردم ما هنوز نه اعتماد لازم را بهم و نه آنطور که باید و شاید علاقه‌ای به کارهای داوطلبانه و گروهی دارند. در نتیجه نمی‌توانند با همکاری باهم مشکلات پیش رو برخورد کنند... در میان بسیاری از گروه‌های ایرانی در خارج نیز این چند قطبی‌رایی می‌توان دید. رفتار بعضی از افراد وابسته به سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی با همدیگر و گاه با گروه‌های طرفدار جمهوری اسلامی بسیار تأثرانگیز و تعجب‌آور است....

مصور رحمانی در ادامه پیش‌گفتار می‌نویسد: در نوشتن این یادداشت‌ها تا حدود زیادی روش سقراط برای بررسی موضوعات مورد استفاده قرار گرفته است... معرفت‌شناسی systemology یکی از رشته‌های اصلی فلسفه است چرا که دو موضوع از مهم‌ترین موضوعات کاوش‌های فلسفی را به همدیگر پیوند می‌زند: ما و جهان. به عبارت دیگر راه پیونددهنده ما و جهان است. افلاطون اعتقاد جالبی داشت. او معتقد بود که معرفت شباهت‌های بسیاری به عشق ورزیدن دارد چرا که هم عشق آدمی را از خویش بیرون می‌آورد و هم معرفت. افلاطون بر آن بود که آدمی با بیرون آمدن از خویش، ابتدا از جهانی سرد می‌آورد که بازتاب یار و گرفتگی از صورت‌های ازلی است و بعد از آن اگر بخت با او یار باشد و از مقررات سخت‌گیرانه‌ای نیز بیرون کند، از جهان خود

شعر کلاسیک یونان را فراگیرد. او مطالعات زیادی در مورد روش گفتگو و آموزش انجام داد و در آخر روش خاص خود را برای آموزش دادن و بیدار کردن انسان‌ها و تشویق‌شان به جستجوی دانش و فضیلت انتخاب کرد و تا آخر عمر از همان روش در بحث‌ها و گفتگوهایش استفاده نمود. در محکمه‌ای که برای او ترتیب دادند او را متهم کردند که: (۱) خدایانی را که آتن‌یان می‌پرستند، عبادت نمی‌کند، بلکه اعمال دینی جدید و ناشناخته آورده است. (۲) به علاوه جوانان شهر آتن را با افکار خود فاسد می‌کند.

به دلیل همین اتهام‌ها برای او تقاضای مرگ شده بود. سقراط با خونسردی و متانت به تمام اتهام‌ها پاسخ گفت و آنها را به سوی خود متهم‌کنندگان بازگرداند. سقراط اعلام کرد که از مرگ هیچ باکی ندارد اما مرگ وی لکه ننگینی بر چهره آتن بر جای خواهد گذاشت و آیندگان در این مورد، آتن‌یان را محکوم خواهند کرد... هیئت منصفه دادگاه حکم به مرگ سقراط داد... در چند روزی که تا اجرای حکم باقی مانده و سقراط زندانی بود، دوستان وی تلاش زیادی کرده و همه چیز را برای فرار او مهیا ساختند، ولی سقراط با بیان اینکه چنین اقدامی مخالف اصول و ارزش‌هایی است که تمام عمر خود را صرف تدریس آنها کرده، پیشنهادشان را رد کرد. در روز موعود در حالی که خانواده و دوستان و شاگردانش گردوی جمع شده و بی‌تابی می‌کردند، آنها را به آرامش فراخواند و پس از اینکه وصیت‌هایش را کرد، جام زهر را به آرامی سرکشید و پس از دقایقی جان سپرد. سقراط را «فیلسوف گفتگو» نیز می‌خوانند. زیرا او با ابداع روش خاصی که از او نام بردیم و به نام خودش «روش سقراطی» نامیده شده، به مبارزه با سوفسطائیان و سودجویان زمان خویش برخاست....

در جلسه اول: جامعه مدنی می‌نویسد: مارکسیست‌هایی مانند گرامشی جامعه مدنی را با قلمروهایی خارج از قدرت دولت می‌شناسد. این برداشت‌ها تا حدی در ادبیات اخیر نیز منعکس شده‌اند. به‌طور مثال فوکو یا جامعه مدنی را مجزا از دولت می‌داند که شامل تشکیلاتی هستند که توسط افراد یا سازمان‌هایی به وجود آمده‌اند. او همچنین این سازمان‌ها را زیربنای نهادهای سیاسی یک سیستم دموکراتیک می‌داند.... جامعه مدنی فضایی میان دولت و خانواده یا حوزه خصوصی افراد است و کلیه نهادهایی را در بر می‌گیرد که بدون توجه به تغییراتی که در دولت به وجود می‌آید همواره به‌طور مستمر باقی می‌مانند و سعی می‌کنند مشکلات مردم را مطرح و در حل آنها بکوشند....

در جلسه دوم: عوامل لازم برای به وجود آوردن یک جامعه مدنی پویا می‌خوانیم: دو اصل را باید از

به حقوق موضوعه است. این اولویت به این معناست که حقوق موضوعه معیاری برای مضمون حقوق بشر نیست، بلکه برعکس این حقوق بشر است که معیار حقوق موضوعه به شمار می‌رود....

بالاخره در جلسه هفتم می‌خوانیم: جهانی شدن از بعد فرهنگی تبادلات و ارتباطات متقابل علمی و فرهنگی موجب ایجاد همگرایی بین ملت‌های جهان شده است. برخی از منتظران با فرض قرار دادن این که فرهنگ عاملی برای تکامل جوامع و ملت‌هاست معتقدند که فرهنگ‌ها از طریق بده بستان، تکامل می‌یابند و بنابراین می‌توان جهانی شدن را ضمن فراهم آوردن زمینه ارتباط به جوامع مختلف واجد فرصت برای فرهنگ‌های ملی محلی دانست به گونه‌ای که در این پروسه زمینه را برای یادگیری فرهنگ‌ها از یکدیگر، درک متقابل و افزایش وابستگی متقابل فراهم شده و به عنوان فرآیندی در جهت توسعه همکاری‌های فراملی و همگرایی بیشتر ملت‌ها در نظام جهانی تعریف می‌شود که می‌تواند زمینه را برای گفت‌وگو و برقراری صلح و آشتی فراهم کند... برخی دیگر، جهانی شدن را از بعد فرهنگی حاکمیت ارزش‌های جوامع غربی بر کل جهان می‌دانند و معتقدند که در عرصه فرهنگ نظیر سایر عرصه‌ها همچون اقتصاد و سیاست، قدرت و برابری و رقابت کشورهای جهان سوم به حدی ضعیف است که ناگزیر فرهنگ‌ها و ارزش‌های ملی و محلی این کشورها رو به زوال و نابودی می‌داند....

همچون سایر کتاب‌های دکتر مصور رحمانی، «گفتگو»، کتابی آموزنده، جالب و خواندنی است. توفیق و تداوم کارهای فرهنگی ایشان را آرزو می‌کنیم.

یعنی اینکه حقوق بشر از اعتباری عمومی برخوردار و برای همه آدمیان معتبر است و به طور نامشروط به همه انسان‌ها در سراسر گیتی تعلق می‌گیرد.... دومین ویژگی حقوق بشر، سلب ناپذیری و بخش ناپذیری بودن آن است. به دیگر سخن، نمی‌توان حقوق بشر فردی را از او سلب کرد.

همچنین هیچ کس نمی‌تواند حق بشری خود را واگذار کند یا از آن دست بردارد. افزون بر این، به بهانه هیچ «ساحت برتری» نیز نمی‌توان حق بشری انسانی را نقض کرد. حقوق بشر، حقوقی شخصی است، نمی‌توان آن را در خدمت جمع لغوی تابع فرمانروایی حکومت کرد. ویژگی بخش ناپذیری حقوق بشر تأکید می‌کند که این حقوق همواره باید در کلیت خود متحقق گردند.... سومین ویژگی حقوق بشر، خصلت برابری طلبانه است. معنای این سخن آن است که حقوق بشر برای همه انسان‌ها مستقل از ملیت، تبار، جنسیت، آیین، نژاد، رنگ، خاستگاه اجتماعی و میزان دارایی اعتبار دارد....

چهارمین ویژگی حقوق بشر، اعتبار آن به مثابه حقوقی اخلاقی است. یک حق، زمانی اخلاقی است که قانون متضمن آن از اعتباری اخلاقی برخوردار باشد و یک قانون زمانی از اعتبار اخلاقی برخوردار است که در مقابل هر کس که استدلال عقلی را بپذیرد، قابل توجیه باشد....

پنجمین ویژگی حقوق بشر بنیادی بودن آن است. این بنیادی بودن به موضوع حقوقی برمی‌گردد در امر حقوق بشر موضوع بر سر حفظ و ارضای علایق و نیازهای بنیادین است....

شمشمین ویژگی حقوق بشر، اولویت آن نسبت

هم تفکیک نمود. نخست تفکیک حق از قانون و دوم تفکیک قوانین اجتماعی از قوانین طبیعی. حق: آزادی و اختیاری است که هر انسانی از آن برخوردار است تا به میل و اراده خویش قدرت خود را برای حفظ طبیعت یعنی زندگی خویش به کار برد و به تبع آن هر کاری را که بر طبق داوری و عقل خودش مناسب‌ترین وسیله برای رسیدن به آن هدف تصور می‌کند انجام دهد. بر همین اساس قانون طبیعی حکم با قاعده‌های کلی است که به واسطه عقل کشف شده باشد و آدمی را از انجام فعلی که مخرب زندگی است و یا وسایل صیانت زندگی را از او سلب می‌کند و یا ترک فعلی که به عقیده خویش بهترین راه حفظ آن است، منع کند.... یکی از مشکلات این است که گروه‌هایی که در حفظ قوانین جاری و سنت‌ها نفع دارند آنها را طبیعی و غیر قابل تغییر می‌دانند در حالی که آنها اجتماعی و ساخته بشر هستند....

در تعریف و مفهوم قدرت می‌نویسد: نیچه «خواست قدرت» را محور حیات انسان و آثار او می‌داند که منطق و عقل آدمی خادمان آن هستند و هر زمان این خواست ناتوان گردد، آثار فروریزی تمدن و فرهنگ و زوال زندگی انسان هویدا می‌شود.... در اندیشه ذات‌گرایان، قدرت ذاتی و طبیعی است و با شرایط جسمانی پیوسته است. کسانی در تاریخ به قدرت رسیدند که توان جسمانی بالاتری داشتند. در واقع دیدگاه روسو در باب جوامع اولیه بر همین استوار است... وقتی می‌خواهید شخصی را با کلمات خود تحت تأثیر قرار دهید، هر چه بیشتر صحبت کنید بیشتر به نظر متعلق می‌آیید. افراد قدرتمند با هوش ذاتی که دارند کم و به صورتی مبهم حرف می‌زنند. آنها با این کار حاضران را تا حدودی مرعوب می‌کنند. اگر دقت کنید می‌بینید که این افراد اکثراً به دلیل رفتار و اقدامات شان برنده می‌شوند و نه در بحث و جدل.... مارکس در تعریف قدرت: آن را به سه شکل تعریف می‌کند: قدرت سنتی، قدرت عقلانی و قدرت کارزماتیک... قدرت کارزماتیک برای مدت کوتاهی ظاهر می‌شود و نهایتاً به قدرت سنتی تبدیل می‌گردد....

دموکراسی بر سه اصل استوار است: انسان، آزادی و برابری... بین نابرابری اجتماعی و خشونت اجتماعی نیز رابطه مستقیم وجود دارد. یعنی هر قدر نابرابری و احساس تبعیض در یک جامعه بیشتر باشد به همان میزان رفتارهای خشونت‌آمیز نیز افزایش می‌یابد و افراد مختلف که احساس تبعیض می‌کنند به طور ناخودآگاه از خود رفتارهای خشونت‌آمیز بروز می‌دهند....

درباره حقوق بشر می‌نویسد: نخستین ویژگی حقوق بشر، جهان‌شمولی آن است. جهان‌شمولی

کسب اولین مدال جهانی تاریخ تنیس روی میز ایران توسط بنیامین فرجی

به گزارش خبرنگار مهر، مسابقات تنیس روی میز قهرمانی نوجوانان و جوانان جهان روز ۹ آذر با برگزاری دیدارهای مرحله نیمه نهایی رده سنی زیر ۱۵ سال در هلسنبورگ سوئد پیگیری شد. در این مرحله از رقابت‌ها بنیامین فرجی نابغه ۱۴ ساله تنیس روی میز ایران به مصاف «لی‌هه چن» رفت و با نتیجه ۴ به ۲ متحمل شکست شد. او پس از پیروزی در گیم نخست، نتیجه گیم‌های دوم، سوم و چهارم را در رقابتی نزدیک و آگاهانه در ادامه گیم پنجم را با برتری خود تمام کرد و به برتری در این دیدار امیدوار شد. فرجی اما در نهایت با متحمل شدن شکست در گیم پایانی بازنده این دیدار حساس شد. هر چند این نابغه ۱۴ ساله تنیس روی میز ایران از صعود به فینال مسابقات قهرمانی جهان بازماند اما موفق به کسب مدال برنز نشد. این اولین مدال تاریخ تنیس روی میز ایران در رده سنی نوجوانان در جهان به حساب می‌آید. بنیامین فرجی پیش از این با غلبه بر «شان‌تو ایوایدا» از ژاپن در جمع هشت بازیکن برتر قرار گرفت، سپس با غلبه بر «لین چین تینگ» از چین به مرحله نیمه نهایی راه یافت و مدال برنز خود را قطعی کرد. این پینگ‌پنگ‌باز کشورمان یک ماه پیش برای نخستین بار با تیم ملی تنیس روی میز در مسابقات قهرمانی آسیا شرکت کرد و موفق شد در جریان این رقابت‌ها با غلبه بر «وانگ چوکین» نفر اول رنکینگ جهان و قهرمان المپیک پاریس از چین شکستی ساز جهان شود.



انگلیسی

کاش اینجا بودی

(English & Wish You were Here)

ساناز طوسی

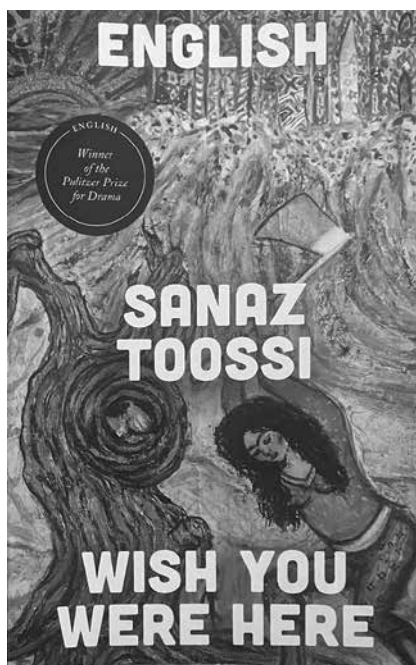
ناشر

Theatre Communication Group

Cover Art: Negar Ahkami

Cover design: Rodrigo Corral Studio

بررسی: شاهرخ احکامی



روی خودمان بازکنیم...

الهام: اسم مرجان که مشکل است.

مرجان: ولی حُسن اش زیاد است.

الهام: فکر نمی‌کنی که مردم باید از روی ادب اسم ما را یاد بگیرند.

مرجان روی تخته اسم الهام، گلی، رویا، امید و یک خط و نشان هم برای الهام می‌گذارد.

الهام: اسم شما، مرجان، واقعاً زیباست. اگر من دختر داشتم اسم او را مرجان می‌گذاشتم.

مرجان: شما سه بار دیگر می‌توانید این هفته فارسی حرف بزنید. الهام من می‌خواهم این کار را

تمرین کنید. هر چیز کوچکی که من در اینجا بگذارم برای یک تست بزرگ‌تر است. من اینجا هستم که صدای شما را بشنوم و شما را عاشق آنچه که پیش می‌آید بکنم.

ساناز طوسی نمایشنامه‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس آمریکایی است که در سال ۲۰۲۳ با نمایشنامه «انگلیسی» (English) برنده جایزه پولیتزر شد. خانواده ساناز طوسی پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، از کشور خارج و در ایالت کالیفرنیا سکونت گزیدند. ساناز دانش‌آموخته دانشگاه کالیفرنیا سانتا باربارا است و نمایشنامه دیگرش «کاش اینجا بودی» نگاشته سال ۲۰۲۲ است. این کتاب مجموعه دو نمایشنامه انگلیسی و کاش اینجا بودی است. پوشش هنری جلد این کتاب از نقاشی‌های نگار احکامی است. ساناز طوسی علاوه بر جایزه پولیتزر، جوایز متعدد دیگری هم از کانون‌های تئاتری دریافت کرده است.

مزیل فلیپس در نیویورک تایمز در بررسی این کتاب و نمایشنامه کاش اینجا بودی، می‌نویسد: پنج زن ایرانی این کتاب با همدیگر در حین شوخی و مزاح، یکدیگر را با نیش زبان، تمسخر و طعنه و کنایه با یکدیگر مقابله می‌کنند. صحنه‌ها تقریباً مربوط به سال‌های بین ۱۹۹۱-۱۹۷۸، یعنی زمانی که انقلاب، جنگ ایران و عراق و مشکلات اقتصادی آن می‌باشد. طوسی در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه روابط این زن‌ها با همدیگر بر حسب ازدواج‌ها، مرگ‌ها و مهاجرت تغییر می‌کنند...

پیتر مارک در واشنگتن پست می‌نویسد: «انگلیسی» یک کتاب جدی‌کمدی است که با مزاح و مهارت خاصی نشان می‌دهد که چگونه باید با زبانی جدید با تلاش و جدیت در دنیایی متفاوت پا گذاشت و در یک جامعه منزوی زندگی کرد...

در «انگلیسی»، مرجان، الهام، رویا، امید و گلی کاراکترهای این نمایشنامه هستند. در هفته سوم، مرجان در کلاس پای تخته ایستاده است و می‌گوید، ما به نیمه‌راه رسیده‌ایم و کمی دلسرد هستیم. من می‌فهمم که چقدر سخت است که یک زبان خارجی را وارد بدن‌تان کنید. ذهن و زبان‌تان را برای تلفظ لغات و جملات تغییر ندهید. امروز می‌خواهم از شما بخواهم با هم کار دیگری بکنیم. اگر اینجا هستید که انگلیسی یاد بگیرید بیایید توافق کنیم که ما ایرانی نیستیم. تو این قاره نیستیم. امروز می‌خواهم شما را از پوست و جلد ایرانی‌تان بیرون بیاورم و آن را بیرون این کلاس بگذارم.

– توی این اطاق ما آدم‌های بومی این سرزمین هستیم. ما به انگلیسی فکر می‌کنیم. ما به انگلیسی می‌خنیدیم؛ ما به انگلیسی نفس می‌کشیم و ریه‌هایمان را پر می‌کنیم.... دیگر فارسی حرف نمی‌زنیم. موافقت؟ سپاس

– برای ۹ سال اسم من «مری» بود. اسم من مرجان است. من اسمم را حتی اسم جدیدم را دوست دارم. با یک فداکاری کوچک می‌توانیم دنیایی را

الهام: اسم‌ها اسم ماست. آیا من درست می‌گویم؟

مرجان: بله. کلاس به پایان می‌رسد.

رویا: من زیاد مطمئن نیستم. مرجان، اسم‌های ما را مادرمان روی ما گذاشت نه خارجی‌ها....

الهام: من می‌خواهم انگلیسی صحبت کنم.

مرجان: اگر دوست داری

الهام: نه من الهام را دوست دارم وقتی که فارسی حرف می‌زند.

– تو ایرانی هستی ولی انگلیسی‌ات خیلی چیزهاست. می‌خواهد آمریکایی باشد و گاهی می‌خواهد انگلیسی باشد و حالاً نمی‌داند که چه چیزی و چه کسی است. وقتی که من انگلیسی حرف می‌زنم همیشه می‌دانم که یک غریبه هستم.

– آره (اوکی) من می‌دانم که صدایم چگونه است من صدایم را می‌شنوم اما من خودم را می‌شنوم. من خود را با صدای خیلی بلند می‌شنوم.

من صدای خواهرم و صدای ترافیک صبح را و درس شیمی معلم در دبیرستان را می‌شنوم.

من صدای خانم‌ام را می‌شنوم.

چه و چه کسی را می‌شنوم؟

مرجان: من، من هم همین‌ها را می‌شنوم. ولی...

نمی‌دانم (...).

الهام: بی‌خیال

مرجان: جوابم همون بود.

الهام: باشد.

مرجان: شایدم، یه روز لهجه خودت عوض شد.

الهام: شایدم نشد.

مرجان: یه روزی پای به تلفون یهو می‌شنوی

که لهجه خودتم خارجی شده. ممکنه اون روز برسه.

الهام: ممنونم مرجان جون روزتون بخیر.

مرجان: سر بزنی‌آ.

الهام: انشاالله.

نمایشنامه انگلیسی از اول ژانویه در برادوی نیویورک روی صحنه خواهد آمد.

نمایشنامه «کاش اینجا بودی» را به زنان ایرانی که آرزو می‌کنند روزی جهان ارزش آنها را خواهند دانست، هدیه داده است. این نمایشنامه در سال ۲۰۲۰ در ویلیامزتون ماساچوست به نمایش گذاشته شد و در آن کاراکترها نازنین، سالمه، زری، شیده (دوست جدید) و رعنا هستند...

کاش اینجا بودی در ماه مه ۲۰۲۲ در نیویورک به نمایش گذاشته شد...

نازنین دیروز سه بعداً ظهر چه کاری کردی؟

رعنا: کاری کردم.

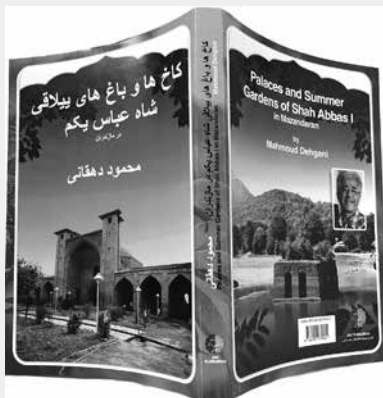
نازنین: کجا؟ کجا کار می‌کنی؟

رعنا: من در یک شرکت پیتزای آمریکایی

کاخ‌ها و باغ‌های بیلاقی شاه عباس یکم در مازندران

نوشته محمود دهقانی

کتاب «کاخ‌ها و باغ‌های بیلاقی شاه عباس یکم» در فرح آباد و بهشهر استان مازندران نوشته محمود دهقانی، پیشینه این دو شهر را بررسی کرده و سرگذشت روزگار نخست شهرسازی تا به امروز را همراه با نقشه‌ها و عکس‌های نو و کهن آشکار می‌کند. دهقانی که بیشتر عمر خود را در دوی، اسپانیا و استرالیا سپری کرده، برای پژوهش درباره شهرسازی روزگار صفوی فرح آباد (طاهان) و بهشهر (اشرف) چندین بار به مازندران سفر کرده است. به نوشته وی علاقه شاه عباس یکم، به مازندران چند دلیل داشت. برجسته‌ترین آن برقراری امنیت و سرکوب یورشگرانی بود که به مازندران می‌تاختند. پس از آن با تجربه و دانشی که از پیشرفت اقتصاد در کوچاندن ارمنی‌های جلفای آذربایجان به اصفهان داشت، تلاش کرد بازرگانان مسلمان، مسیحی و یهودی را به سوی این دو شهر بکشاند. از سویی دسته‌های بزرگی از گرجستانی‌ها و ارمنی‌ها و اسرای جنگی آن سوی مرز را با دادن زمین و فراهم کردن آسایش ازدواج در این دو شهر نوپا، سرگرم کار و زندگی کرد.



«پیترو دلاواله» مسیونر مذهبی مسیحی از ملازمان پاپ در تمجید شاه عباس و نکوهش شاهان اروپایی آنچنان قلم در دوات انتقاد زد که میزهای اروپایی آن زمان جلو چاپ بخشی از سفرنامه او را گرفتند. اقتصاد و آبادانی به گونه‌ای پیشرفت کرد که این مسیونر را به تحسین از شاه عباس واداشت. یک دهه پس از او نیز «توماس هربرت» از همراهان «سرداد مورکاتن» فرستاده انگلستان از پیشرفت این دو شهر نوشت. شاه عباس که در سن ۱۹ سالگی سکان فرمانروایی ایران را به دست گرفت نه تنها در درون، طومار ملوک الطوایفی و خان‌خانی را در هم پیچید بلکه دو دشمن سنتی ازبک و عثمانی را نیز در جنگ شکست داد. با مصادره اموال برخی از کلان‌اختلاسگران قزلباش که پس از جنگ چالدران تا روزگار شاه عباس خود را طلبکار مردم می‌دانستند، آن‌ها را سر جای خود نشاند. مدرسه برای دانش و کاروانسرا برای بهبود تدارکات بازرگانی و گرمابه برای بهداشت ساخت.

شاه عباس مجیزگویان را از خود دور کرد. ساروقتی وزیر با دانش را در مازندران، گنجعلی خان در کرمان، سرتپ قرچقای بیگ در آذربایجان و سپهدامامقلی خان را فرمانده سپاه پارس و هرمزگان کرد. ... این پنجمین شاه با نبوغ صفوی با برپایی دو شهر فرح آباد و بهشهر نه تنها بازرگانی ابریشم و تولیدات ایران را گسترش داد و به کشور لهستان و اروپا صادر کرد بلکه در ساختمان‌ها و باغ‌های بیلاقی خود کارهای سیاسی، ارتشی و بازرگانی آن بخش از کشور را نیز رونق داد. پیشرفت شهرسازی به گونه‌ای بود که حتی شیوه معماری و فاضلاب بهشهر نیز زبانزد مردم و جهانگردان شد. کاخ چشمه، جویبارهای سنگی باغشاه (ملت)، آب بند عباس آباد برفراز کوه جهان مورا، نمایانگر اوج معماری روزگار صفوی است که با لوله‌های تنبوشه آب را در ساختمان‌ها به گردش در می‌آوردند. با شیوه آواشنودی «اکوستیک» و ساختن حفره درون دیوار، از اشکوب همکف صدای موسیقی را در اشکوب بالا پژواک می‌دادند. در چهارتاقی و استخر عباس آباد فواره‌هایی اوج می‌گرفته که بدون برق و پمپ با اندیشه ژرف معماران و مهندسان صفوی ساخته شده و آب تا ده‌ها متر جهش داشته است. استخر عباس آباد هنر معماری روزگار صفوی را در ساختن نخستین فواره بدون پمپ در ایران بازگو می‌کند. در روزگار کنونی نگهداری و بازسازی ساختمان‌های تاریخی از سوی وزارت میراث فرهنگی نه تنها گذشته را در آینه امروز بازتاب می‌دهد بلکه ثروتی را نیز به وجود می‌آورد که پس از خشکیدن چاه‌های نفت می‌تواند به کشور سود برساند.

کتاب «کاخ‌ها و باغ‌های بیلاقی شاه عباس یکم در مازندران» در ۲۸۰ صفحه در قطع وزیری از سوی انتشارات «جستارنامه فرهنگ و هنر اسلامی» دفتر بندر عباس مرکز استان هرمزگان به چاپ رسیده است.

کار می‌کنم.

نازنین: اسمش پیتزاهات است. پیتزای ایرانی نیست. فکر می‌کنم پیتزای ایتالیایی نباشد.

نازنین: پس مثل یک کافه کوچک است؟

رعنا: آره یک جای خاصی است.

نازنین: فقط پیتزا می‌فروشید؟

رعنا: نه، پاستا و سالاد هم هست.

نازنین: اونجا غذا می‌خوری.

رعنا: اکثر شب‌ها...

رعنا: آنقد سودا که شبیه پیپسی است نوشیدم که سنگ کلیه گرفتم. ولی بالاخره سنگ را انداختم و حالا دیگه پیپسی نمی‌نوشم که خیلی دلخورم چون احتمالاً تنها چیزی بود که از آمریکا خوشم می‌آمد. نازنین: حالا در آمریکا زندگی می‌کنی؟ یعنی دیگه به ایران برنی‌گردی؟

رعنا: آره. فکر می‌کنم اینجوری باشه... می‌دونی که دیگه آنقدر سخت نمی‌گیرند که ویزا بگیرم. می‌تونی یک روزی به اینجا بیایی و مرا ببینی.

نازنین: توی کافه پیتزاهات.

رعنا: مهمان من. می‌تونی دختر مرا هم ببینی.

نازنین: دختر داری؟

رعنا: به زودی. هفته پیش فهمیدم که دختر خواهم داشت. می‌دونی که من دختر خواهم داشت و به اورنج کانتی نقل مکان خواهم کرد. یک سگ خواهم داشت. بچه‌ام مثل من از سگ نخواهد ترسید. من برایش سگی می‌آورم برای اینکه سگ‌ها اینجا خیلی خوبند. بچه‌ام صاحب خانه خواهد بود. خانه، یک خانه. من به او فارسی یاد نخواهم داد. او هیچوقت نخواهد دانست که یک F-4 یا IR-2 چیست. او کلمه انقلاب را نخواهد دانست. هرگز، هرگز. او هیچوقت نخواهد دانست زمین چه تند می‌چرخد. چطور می‌شود تصور کرد که یک روز صاحب خانه‌ای و روز دیگر بی‌خانه و کاشانه شد... با همان سرعتی که در هوا پرواز می‌کنی... به همان سرعت خانه‌ات را از دست می‌دهی. ایده و تصور خانه... تصور آنکه وجود داشته یا یک روزی دوباره وجود خواهد داشت.

تنها چیزی که دخترم خواهد دانست، آرامش... آسودگی و زندگی معمولی است. برای آنکه زمین زیر پایش آرام و ثابت خواهد بود. So fucking still.

نازنین: رعنا چرا به من زنگ نزدی؟ فکر کردم ازمن دلخوری... نه، رعنا، حتی اگر از من دلخور بودی، می‌خواهم بدانی هر وقت فکر می‌کنم که از کجا می‌آیم، به تو فکر می‌کنم... احساس غرور و افتخار به نسل جوان ایرانی در هر کجای دنیا فکر می‌کنم. برای ساناژ طوسی و ساناژ طوسی‌ها آرزوی بهترین‌ها را می‌کنم.

«نیروهای ویژه آمریکا»، در شکار رهبران حماس

کماندوها و مأموران اطلاعاتی آمریکا با هواپیماهای تجسسی «ام کیو ۹»، بر فراز نوار غزه و منطقه

امیر حسین لادن (دوشنبه ۳۰ مهر ۱۴۰۳)

اکتبر ۲۰۲۳، پنتاگون، بی‌سر و صدا (پنهانی)، کماندوهای «نیروی ویژه فیلوژن» را، همراه با هواپیماهای تجسسی «ام کیو ۹» به اسرائیل اعزام کرد؛ تا در زمینه بازیابی گروگان‌ها و جمع‌آوری اطلاعات، یاری دهند.*

مقامات رسمی پنتاگون، می‌گویند، هواپیماهای جاسوسی ام کیو ۹ که پس از حمله ۷ اکتبر، بر فراز غزه در پرواز بوده‌اند از مشخصات برجسته‌ای برخوردار هستند. ام کیو ۹، به عنوان اولین هواپیمای بدون سرنشین «شکارچی - قاتل» نیروی هوایی ایالات متحده، طراحی شد، اما به دلیل سنسورهای پیچیده و توانایی پرسه زدن در بالای یک منطقه برای بیش از بیست ساعت در یک زمان، عمدتاً برای مأموریت‌های نظارتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این هواپیما، برای انجام حملات هوایی و جمع‌آوری اطلاعات در عراق، افغانستان و سوریه استفاده شده است.* پنتاگون می‌گوید: «گروهی از افسران اطلاعاتی فرماندهی عملیات ویژه مشترک، به سرعت به گروه‌های اطلاعاتی در اسرائیل پیوستند. و برخی نیز در دفتری سی‌آی‌ا در مرکز لنگلی، در ایالت ویرجینیا، مشغول جمع‌آوری و بررسی اطلاعات مورد نیاز اسرائیل شدند.»

«بیش از یک سال است که بیشتر توجه و انتقادات پیرامون حمایت آمریکا از اسرائیل، بر بمب‌ها و تسلیحات دیگر که اسرائیل برای حمله به غزه استفاده کرده، متمرکز شده است.» در صورتی که کمک اطلاعاتی آمریکا به اسرائیل نیز، بسیار مهم و اساسی بوده است؛ برای نمونه، چهارگروگانی که اسرائیل در ماه ژوئن نجات داد، مدیون اطلاعات ایالات متحده بود. و بلافاصله پس از آغاز جنگ، هسته‌های نظامی و اطلاعاتی ایالات متحده نه تنها در جستجوی گروگان‌ها، بلکه در جستجوی رهبران ارشد حماس نیز متمرکز بودند.

مقامات ارشد آمریکا، مدعی اعتبار عملیات اسرائیل که یحیی سنوار، رهبر حماس، معمار حمله ۷ اکتبر را به قتل رساند، نیستند، اما می‌گویند، اطلاعات آمریکا، در این شکار از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

رئیس جمهور بایدن، روز پنجشنبه پس از اینکه اسرائیل اعلام کرد آقای سنوار را کشت، در بیانیه‌ای گفت: اندکی پس از قتل عام ۷ اکتبر، من به پرسنل عملیات ویژه و متخصصان اطلاعاتی خود دستور دادم که دوشادوش با هم‌تایان اسرائیلی خود برای کمک به یافتن و ردیابی سنوار و دیگر رهبران حماس که در غزه پنهان شده‌اند، کار کنند.*

به گفته مقامات ارشد، در طول جنگ در غزه، «نیروی ویژه فیلوژن» ایالات متحده، بر اساس جدیدترین اطلاعات، عملیات را تغییر می‌دادند. گاهی اوقات، بهترین راه برای یافتن مکان گروگان‌ها و در موارد دیگر، تمرکز بر محل اختفای رهبران حماس، متمرکز می‌شد. اما هیچ یک از مأموریت‌ها هرگز کنار گذاشته نشد. مقامات وزارت دفاع ایالات متحده می‌گویند، طی یک سال گذشته، جستجوی گروگان‌ها، مأموریت اصلی آنها در اسرائیل بوده است. و مقامات ارشد دولت، جستجو برای گروگان‌ها و رهبران حماس را، در هم تنیده توصیف می‌کنند. جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی، در مصاحبه‌ای در اوایل سال جاری گفت، ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، در یافتن اهداف با ارزش، از تجربیات شکار اسامه بن لادن و سایر تروریست‌ها در عراق و افغانستان، برای کمک به اسرائیل، استفاده کردند. سالیوان گفت: «ما استفاده از این تجربیات را، از هفته‌های اولیه پس از ۷ اکتبر آغاز کردیم.»

آنچه تا امروز مشخص بود و همه می‌دانستیم، کمک‌های نظامی - مالی آمریکا، از جمله بمب و گلوله‌های توپخانه، همراه با میلیاردها دلار کمک نقدی به اسرائیل بود. نشریه کمان دریم‌گزارش می‌دهد: «ایالات متحده، از زمان حمله ۷ اکتبر سال گذشته حماس، بیش از ۵۰ هزار تن تجهیزات نظامی به اسرائیل فرستاده است.» در ضمن، آمریکا از زمان حمله ۷ اکتبر، دو ناو هواپیما بر و صدها نیروی نظامی، در خاورمیانه مستقر ساخت. در رابطه با دفاع از اسرائیل نیز، آمریکا عملاً با تمام قوا، در خنثی کردن دو حمله جمهوری اسلامی به اسرائیل، شرکت داشت. این هفته نیز آمریکا، سامانه دفاع موشکی «تاد» را همراه با بیش از صد نظامی کارشناس، به اسرائیل فرستاده تا در مقابل حمله احتمالی بعدی جمهوری اسلامی، از اسرائیل دفاع کند. این سامانه امروز به اسرائیل رسید.

سامانه «تاد»، یک سامانه دفاع موشکی ضد بالستیک آمریکایی است، که برای رهگیری و انهدام موشک‌های بالستیک کوتاه، متوسط و میان برد در مرحله پایانی (نزول یا ورود مجدد) طراحی شده است. رهگیر تاد هیچ کلاهکی حمل نمی‌کند، در عوض با انرژی جنبشی خود، موشک را از بین می‌برد.*

اکنون، پس از کشته شدن بیش از ۵۰ هزار فلسطینی بی‌پناه در غزه و صدها لبنانی در بیروت، آوارگی بیش از ۳ میلیون انسان، و ترور رهبران حماس و حزب الله؛ می‌بینم که نقش ایالات متحده در این فاجعه، بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر بوده است. آمریکا نه تنها اقرار می‌کند که بلافاصله پس از حمله ۷ اکتبر، وارد صحنه کارزار شد، بلکه پروازهای تجسسی و نیروهای ویژه آمریکا در اسرائیل، برای نجات گروگان‌ها و ترور رهبران حماس و حزب الله، نقش کلیدی داشت.

قدرت و نفوذ صهیونیسم در آمریکا

این موضوع برای کسانی که با قدرت و نفوذ صهیونیسم در آمریکا آشنا هستند، غیرمنتظرانه نیست!

- نیم قرن پیش، هارولد ماینر، سفیر آمریکا در لبنان به سناتور ادلای استیونسون که از بیروت دیدن می‌کرد، گفت: «سیاست خاورمیانه ایالات متحده» اسیر هدف و برنامه توسعه طلبانه صهیونیست‌ها است.*

- محمدرضا پهلوی، در مصاحبه‌ای در ۲۶ اکتبر ۱۹۷۶ گفت: لابی یهودی در ایالات متحده «بیش از حد قدرتمند» است ... یهودیان آمریکایی «قوی» هستند زیرا «آنها بسیاری از چیزها را کنترل می‌کنند.» و این دلیلی است که رؤسای جمهور آمریکا به آنها توجه می‌کنند.»

هنگامی که والاس از او پرسید که یهودیان در ایالات متحده چه چیزی را کنترل می‌کنند، شاه پاسخ داد: «روزنامه‌ها ... رسانه‌ها ... بانک‌ها، امور مالی ...». وی افزود که نیویورک تایمز و واشنگتن پست قدرت لابی یهودیان را در حجم اخباری که در مورد مسائل صهیونیستی و عربی چاپ می‌کنند منعکس می‌کنند.* - دو استاد و پژوهشگر (یهودی آمریکائی) حقوق سیاسی در آمریکا؛ می‌نویسند: «رویکرد سنتی وزارت خارجه ایالات متحده، اتخاذ موضع نخست وزیر اسرائیل بوده است. این روش در زمان دولت نتانیاهو، به شدت به نمایش گذاشته شد.»*

کمک پنهانی به اسرائیل

مقامات آمریکایی می‌گویند، چند روز پس از حمله حماس به اسرائیل در ۷

«هدف افزایش تعداد کشته شدگان طرف مقابل است. تنها پس از ضرب و شتم آنها می توانیم گفتگو کنیم.»

باید به خاطر داشت، که طرف مقابل ارتش نیست، جامعه ای است بی پناه و فقیر و اشغال شده! رهبران اسرائیل همیشه بر این باور بوده اند که داشتن هر شانس برای بقایشان، در گروی تعداد هر چه کمتر اعراب در اسرائیل است. این نگرش، هر چند از نظر اخلاقی پرشش انگیز، در پس اخراج ها و امتناع آشکار از اجازه دادن به هر پناهنده برای بازگشت است.*

«رسانه ها مدام مطرح می کنند که حماس به نابودی اسرائیل اختصاص دارد. در واقع، رهبران حماس بارها به صراحت اعلام کرده اند که حماس «راه حل دو کشوری» را بر اساس اجماع بین المللی که چهل سال است توسط ایالات متحده و اسرائیل مسدود شده، می پذیرد. اسرائیل، متعهد به نابودی فلسطین است و این تعهد را اجرا می کند.» «مرانامه حزب لیکود بنیامین نتانیا هو، «به طور قاطع تأسیس یک کشور عربی فلسطینی در غرب رود اردن را رد می کند.»*
دکترین حزب هروت مناخیم بگین، قلمرو هر دو طرف اردن را بخشی از سرزمین اسرائیل می داند.»*

این مواضع جا افتاده و پذیرفته شده را، رئیس جمهور هیم هرتزوک چنین بیان کرد: «من جایگاه، موضع یا نظر فلسطینی ها را در مورد هر موضوعی انکار نمی کنم. اما قطعاً من حاضر نیستم آنها را در سرزمینی که هزاران سال است در دست ملت ما وقف شده است، شریک بدانم.

برای یهودیان در این سرزمین، هیچ شریکی وجود ندارد.»

* جهت اطلاع از منابع این نوشته به نویسنده مراجعه نمایید.

مقامات ایالات متحده می گویند، مسئولان ارشد کاخ سفید مرتب با ویلیام برنز، مدیر سی آی، ملاقات می کردند. و لوید آستین، وزیر دفاع، اشاره داشت به تمرکز بیشتر نیروهای ویژه آمریکا، در تسریع شکار آقای سنوار.

به گفته مقامات رسمی، حداقل ۶ فروند «ام کیورپی» تحت کنترل نیروهای عملیات ویژه ایالات متحده برای کمک به یافتن گروگان ها، نظارت بر نشانه های حیات و یافتن سرنخ های احتمالی، به نیروهای دفاعی اسرائیل؛ ماموریت هایی را انجام داده اند. سرلشکر پاتریک راید، سخنگوی پنتاگون گفت، ایالات متحده با جمع آوری اطلاعات، به ارتش اسرائیل کمک کرد تا جستجوی خود را متمرکز و هدفمند کند.

کشتار در غزه و لبنان

فاجعه ای یک سال گذشته، تردیدی باقی نگذاشته که اسرائیل یک کشور سرکش است، که با پشتیبانی آمریکا، تأیید نسبی کشورهای غربی، و بی تفاوتی دیگران، دست به کشتار جمعی، بمباران مدارس و بیمارستان ها و نابودی منابع آب و برق و زیر ساختاری غزه و اخیراً لبنان زده است. اسرائیل خود را مقید به قوانین و مقررات جهانی، و معیارهای پذیرفته شده نمی داند و مناسبات اخلاقی را زیر پا می گذارد و کوچک ترین حق و حقوقی برای همسایگان خود، قائل نیست. هر اعتراضی را نیز با برچسب های ضد یهود، رد می کند و نادیده می گیرد!

دیده بان حقوق بشر اعلام کرد دولت اسرائیل از گرسنگی دادن غیر نظامیان به عنوان روشی برای جنگ در نوار غزه استفاده می کند، اقدامی که جنایت جنگی است. بیانیه می نویسد: نیروهای اسرائیلی عمداً از تحویل آب، غذا، و سوخت در اراضی فلسطینی جلوگیری می کنند، عمداً مانع کمک های بشردوستانه می شوند، مناطق کشاورزی را ویران می کنند و جمعیت غیر نظامی را از خدماتی که برای بقای آنها ضروری است محروم می سازند.»

در این راستا، معاون کمیته پیشروهای کنگره آمریکا، گفت: «نتانیا هو بارها و بارها مرتکب نقض حقوق بشر می شود - بمباران بیمارستان ها، - زنده زنده سوزاندن فلسطینی ها، - مسدود کردن کمک های غذایی و - کشتن امدادگران. این نسل کشی شیطانی باید پایان یابد و رئیس جمهور باید از فعال کردن آن دست بردارد.*

حمله حماس در ۷ اکتبر، پرهن عثمان!

سیاست اسرائیل بر پایه دید و باور بن گورین: «دولت (یهودی و فلسطینی) نمی توانند در یک سرزمین، زندگی کنند. این سرزمین متعلق به یهودیان است»، مشخص و برنامه ریزی شد. برای اجرای این سیاست و ایجاد چنین واقعیتی، فلسطینی ها، باید پاکسازی و اخراج می شدند.

بنی موریس، تاریخ شناس برجسته اسرائیل و استاد دانشگاه بن گورین می نویسد: «پاکسازی قومی ۷۷۵ هزار فلسطینی در سال ۱۹۴۸، از نظر اخلاقی کاردرستی بود، ولی از نظر سیاسی اشتباه بزرگ اسرائیل این بود، که اخراج بزرگی انجام نداده و کل کشور را پاکسازی نکرده است.»*

استفن زونر، پژوهشگر و نویسنده یهودی آمریکایی، در مورد حمله پیشین اسرائیل به غزه، می نویسد: اسرائیل با قدرت آتش برتر خود، تانک ها و هلیکوپترهای جنگی را علیه اردوگاه های بی دفاع آوارگان فلسطینی و شهرهای بی دفاع مستقر، و منظره ای از وحشیگری ظالمانه را خلق کرد که به ندرت در تاریخ طولانی مدت اشغال نظامی دیده شده است. آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل، که مسئول مجموعه ای از سوء استفاده های گذشته و جنایات جنگی در طول زندگی طولانی اش بود، در کمال بی شرمی به نمایندگان مجلس اسرائیل می گوید که تا زمانی که فلسطینی های بیشتری کشته نشوند، خشونت ها پایان نخواهد یافت.



Iran MS Society
انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

انجمن ام اس ایران خدمت گزار بیماران ام اس

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آئین نامه ثبت مؤسسات غیر تجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۳۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می شود:

نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران ۱ موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام اس، تهیه آمار بیماران، جمع آوری اطلاعات، اطلاع رسانی. ۲ تابعیت: ایرانی ۳ مرکز اصلی مؤسسه: خ استاد مطهری، نبش میزای شیرازی پلاک ۲۱۳. ۴ اسامی مؤسسين آقایان جمشید لطفی، هژیر سیگارودی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدی پور اقبالی ۵ تاریخ تشکیل مؤسسه از تاریخ ثبت نام محدود ۶ مدیر یامدیوان و اشخاصی که در مؤسسه حق امضا دارند آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش؛ خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی البدل هیئت مدیره می باشند. کلبه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دوام از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبر خواهد بود ۷ دارایی مؤسسه: بیست میلیون ریال

پ-۱۷۱ اداره ثبت شرکت ها و مؤسسات غیر تجاری

خدمت به خانواده ها و بیماران ام اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن ام اس ایران از خدمات انجمن بهره مند گردید.

شماره تماس جهت عضویت: ۱۱۸۷ ۶۶۹۵
WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب ها به نام انجمن ام اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴
بانک صادرات: ۱۰۰۴۴۹۳۸۹۰۰۳

تبعیض جنسیتی در حوزه اشتغال در ایران

ایران از نظر نرخ اشتغال زنان در میان ۱۵ کشور منطقه در رتبه یازدهم قرار دارد. فرصت شغلی در میان زنان نسبت به مردان دستخوش بی‌ثباتی بیشتری است. دستمزد زنان ۴۱ درصد کمتر از مردان است. در بخش خصوصی این نسبت گاه به ۷۰ درصد هم می‌رسد.

رادیو زمانه، ۲ دی ۱۴۰۳

رسمی، اشتغال زنان غیرضروری معرفی می‌شود، چون گفته می‌شود هر زن به‌طور پیش فرض وابسته به یک مرد (پدر، شوهر) است و نان‌آوری وظیفه او نیست، بنابراین زنان نیازی به کار ندارند. چنین تبلیغاتی بر نگرش جامعه هم تاثیر گذاشته است، به‌طوری‌که اشتغال زنان به‌عنوان تهدیدی برای اشتغال مردان تلقی می‌شود، آن هم در شرایطی که بیکاری یکی از بزرگترین مسائل اجتماعی ماست.»

به گفته این کارشناس:

نگرش منفی به اشتغال زنان موجب شده با وجود آنکه زنان دارای تحصیلات دانشگاهی بیشتر از مردان هستند، اما بیکاری در آنها بسیار بیشتر است و فقدان فرصت اشتغال موجب بی‌انگیزگی و سرخوردگی زنان از بازار کار رسمی شده است. به‌طوری‌که هشتاد و پنج درصد زنان هیچ مشارکت اقتصادی ندارند، یعنی نه شاغل‌اند و نه حتی جویای کار هستند. بخشی از زنان که با وجود چنین وضعیتی همچنان در جست‌وجوی کار هستند، مجبورند به بازار کار غیررسمی روی بیاورند و با مزد ناچیز و شرایط غیرمنصفانه کار کنند که در واقع بهره‌کشی از نیروی کار زنان است.

در ایران ممکن است میزان بیکاری در میان زنان آماده به کار چندان به چشم نیاید، چون همه جا زنان شاغل به چشم می‌خورند. اما آنچه به چشم می‌آید بخش خدمات است که اشتغال زنان بیشتر در آن بخش است. سیمین کاظمی در این باره می‌گوید:

اشتغال در بخش خدمات موجب شده که ما زنان را در برخی مشاغل پشت پیشخوان‌ها ببینیم. همین رویت پذیر بودن کار زنان در بخش خدمات باعث شده است که بسیاری با ناباوری با مسئله بیکاری زنان و تبعیض جنسیتی در اشتغال مواجه شوند و حتی آن را نپذیرند.

یعنی بدون اطلاع از تبعیض جنسیتی عمیق در اشتغال و این واقعیت که نرخ مشارکت اقتصادی زنان در ایران کمتر از پانزده درصد است، و بدون اینکه به آمار نگاهی بیندازند: می‌گویند ما هر جا می‌رویم زنان را می‌بینیم. با چنین سوگیری‌هایی رسانه‌ها و فعالان حقوق زنان لازم است در روشن کردن وضعیت بیکاری زنان و تبعیض جنسیتی در اشتغال بیشتر تلاش کنند.



نماگر زیر (برگرفته از سایت آمارفکت) نشان می‌دهد که نرخ اشتغال زنان در ایران در مقایسه با کشورهای منطقه چگونه است. طبق داده‌های بانک جهانی که مبنای ترسیم نماگر زیر است، ایران در رتبه یازدهم نرخ اشتغال زنان در میان کشورهای منطقه قرار گرفته است:

در آمارگیری در مورد اشتغال معمولاً کار خانگی را به حساب نمی‌آورند و منظور از شغل کاری را می‌دانند که بیرون از خانه انجام می‌شود. کار زنان در مزرعه هم معمولاً به‌عنوان

کار بیرون از منزل منظور نمی‌شود. داده‌های آماری در مجموع حاکی از آن‌اند که بازار کار در ایران به روی زنان گشوده نیست. حتا عربستان وضع بهتری از ایران دارد.

بنابر آمار رسمی دولت ایران در بهار امسال (۱۴۰۳) نرخ اشتغال در کشور ۴۱٫۲ درصد بوده است. همین آمار برای زنان برابر با ۱۴٫۳ درصد است. طبق همین آمار نرخ بیکاری کل کشور ۷۰٫۷ و در میان زنان آماده به کار ۱۵ درصد است. بیشترین نرخ بیکاری در میان زنان گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ ساله ثبت شده است: ۳۴٫۹ درصد.

در دهه ۱۳۷۰ نرخ اشتغال زنان در حال رشد بود. اما از میانه دهه هشتاد این روند متوقف و سپس معکوس شد. اندکی بهبود در برخی سال‌ها چیزی در اصل مسئله تغییر نداد. و این همه در حالی است که بر تعداد تحصیل‌کرده‌ها در میان زنان مدام افزوده شده است. نسبت ورود دختران به دانشگاه در میان کل نودانشجویان از ۲۸ درصد در سال ۱۳۵۷، به ۳۷ درصد در سال ۱۳۷۴ و به ۶۲ درصد در سال ۱۳۸۱ رسیده است.

اگر با نگاه به متوسط آمار جهانی هدف، رسیدن به نرخ اشتغال ۴۰ درصد زنان باشد، بنابراین برآورد اگر در ایران سالانه یک درصد به میزان اشتغال زنان افزوده شود، ۲۸ سال طول می‌کشد تا به آن هدف برسد. (در این باره بنگرید به این منبع)

سیمین کاظمی، پزشک و جامعه‌شناس: «مطالعاتی که در رشته‌های علوم اقتصادی انجام شده، همگی شکاف جنسیتی در پرداخت دستمزد را تایید می‌کنند. گفته شده دستمزد زنان ۴۱ درصد کمتر از مردان است. البته شکاف دستمزدی در بخش خصوصی

بیشتر از بخش دولتی است و در بخش خصوصی تا ۷۰ درصد هم می‌رسد.»

توصیف یک پژوهشگر از وضعیت تبعیض جنسیتی در حوزه اشتغال

سیمین کاظمی، جامعه‌شناس و پزشک، در گفت‌وگویی با سایت خبرآنلاین وجوهی از تبعیض جنسیتی در حوزه اشتغال را تشریح کرده است. او در ابتدای این مصاحبه تبعیض جنسیتی را در این حوزه این‌گونه صورت‌بندی می‌کند:

تبعیض جنسیتی در حوزه اشتغال چند وجه دارد. یک وجه آن در میزان اشتغال است که به‌طور کلی میزان اشتغال و کار دستمزدی زنان بسیار کمتر از مردان است. دوم اشتغال متزلزل و ناپایدار زنان و رانده شدن آنها به بخش غیررسمی بازار کار است. سومین وجه هم تبعیض جنسیتی در پرداخت حقوق و دستمزد و مزایای شغلی است، که زنان حقوق کمتری می‌گیرند و از مزایا هم محروم‌اند. به گفته کاظمی، ساختار سیاسی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هبر تداوم تقسیم کار مبتنی بر جنسیت اصرار دارد: تقسیم کار مبتنی بر جنسیت با آموزه‌های سنتی مطابقت دارد که نقش اصلی و اساسی زن را در خانه و مادری و مراقبت و خانه‌داری تعریف و تعیین می‌کند. چنین تقسیم کاری به لحاظ اقتصادی برای ساختار سیاسی اقتصادی منفعت دارد، چون از نیروی کار رایگان و بدون مزد و مواجب زنان در خانه بهره‌مند می‌شود.

دکتر سیمین کاظمی در مصاحبه با «خبرآنلاین» تبعیض میان مرد و زن در حوزه اشتغال را از مقوله «تبعیض ساختاری» می‌داند و می‌گوید «در تبلیغات

۲۰۲۴: سال انتخابات، سال محدودیت هرچه بیشتر آزادی بیان

الاهه نجفی (رادیو زمانه، ۲۶ آبان ۱۴۰۳)



در مقابل برزیل به عنوان یک نمونه مثبت، هند در دوران ناراندا مودی به عنوان یک تجربه نامطلوب مقابل دیدگان ما قرار دارد. کشوری که زمانی خود را بزرگ‌ترین دموکراسی جهان می‌نامید و بدان مفتخر بود به یک منطقه بحرانی برای آزادی بیان بدل شده است. کوین مک‌کیو، مدیر اجرایی ARTICLE ۱۹ می‌گوید: در هیچ زمانی در ۲۰ سال گذشته این تعداد زیاد از مردم از آزادی بیان و دسترسی به رسانه‌های آزاد یا شرکت در انتخابات آزاد و باز، محروم نشده بودند. اولین نشانه‌های فرسایش دموکراسی از حملات به آزادی بیان ناشی می‌شود. نقض آزادی‌ها هر روز و در سراسر جهان اتفاق می‌افتد، زیرا رهبران سیاسی آزادی‌های ما را یکی پس از دیگری کاهش می‌دهند. بسیاری از آن‌ها این کار را از طریق تغییرات سیاسی ظریف و به بهانه «امنیت عمومی»، «اخلاق» یا «امنیت ملی» انجام می‌دهند. تنگ کردن فضای تنفس تا بدان حد که دیگر جایی برای نفس کشیدن باقی نماند.

تأثیر مخرب جنگ غزه بر آزادی بیان در جهان

داستان کاهش آزادی بیان در جهان متأسفانه فقط به رژیم‌های خودکامه محدود نمی‌شود. در ۱۰ سال گذشته، در بریتانیا ۶ شاخص از ۲۵ شاخص آزادی بیان کاهش یافته است، از جمله آزادی از تلاش‌های سانسور اینترنت و آزادی تجمعات مسالمت‌آمیز که از این نظر از ایالات متحده و اکثر کشورهای اتحادیه اروپا، به جز مجارستان، لهستان و رومانی، پایین‌تر است. در همین دوره، در ایالات متحده ۹ شاخص کاهش یافته است، از جمله آزادی تبادل علمی و آزادی تجمعات مسالمت‌آمیز. حمله تروریستی حماس در ۷ اکتبر سال گذشته که به جنگ غزه انجامید در این روند بی‌تأثیر نبوده است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور آزادی بیان در گزارشی که درباره وضع آزادی بیان در سال ۲۰۲۴ به مجمع عمومی سازمان ملل تقدیم کرد، از محدودیت‌های شدید و نقض آزادی بیان ناشی از درگیری‌ها، از جمله قتل خبرنگاران در غزه، سرکوب اعتراضات در سراسر جهان و خاموش کردن صداهای هنرمندان و دانشمندان خبر داده بود.

بر اساس این گزارش در جریان جنگ غزه، بازداشت خودسرانه خبرنگاران، تخریب گسترده تجهیزات و تأسیسات مطبوعاتی در غزه، عدم دسترسی به رسانه‌های بین‌المللی، ممنوعیت پخش شبکه خبری الجزیره و تشدید سانسور در اسرائیل و سرزمین‌های اشغالی فلسطین در دستور کار قرار گرفت. ایرنه خان در جمع خبرنگاران گفته بود این اقدامات «نشان‌دهنده استراتژی مقامات اسرائیلی برای ساکت کردن روزنامه‌نگاری انتقادی و جلوگیری از مستندسازی جنایات بین‌المللی احتمالی است». گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور آزادی بیان یادآوری کرده بود: به ندرت شاهد الگوهای گسترده‌ای از محدودیت‌های غیرقانونی، تبعیض‌آمیز و نامتناسب از سوی دولت‌ها و بازیگران خصوصی در زمینه آزادی

آزادی بیان در سال ۲۰۲۴ در سراسر جهان با چالش‌های جدی روبرو بود. عوامل متعددی از جمله فشارهای سیاسی، اطلاعات نادرست، خشونت علیه روزنامه‌نگاران و سانسور دولت‌ها، محیطی ناامن و محدود برای فعالیت‌های رسانه‌ای ایجاد کرده بود که همچنان هم ادامه دارد. در سال ۲۰۲۴ برگزاری انتخابات در نیمی از جهان بر آزادی مطبوعات تأثیرگذار بود و به افزایش استفاده از اطلاعات نادرست در کارزارهای سیاسی انجامید و نقش دولت‌ها در محدود کردن دسترسی به اطلاعات را برجسته‌تر کرد. از آخرین شاخص سالانه آزادی مطبوعات که توسط گزارشگران بدون مرز (RSF) تهیه شده چنین برمی‌آید که در سال ۲۰۲۴ همچنان دولت‌ها در پی محدود ساختن هرچه بیشتر آزادی بیان بودند. در سالی که اکنون به روزهای پایانی آن نزدیک می‌شویم نیمی از مردم جهان پای صندوق‌های رأی رفتند. بر اساس گزارش گزارشگران بدون مرز گاهی اقدامات خصمانه دولت‌ها در «سال انتخابات» به تضعیف نقش روزنامه‌نگاران انجامید.

نیمی از جمعیت جهان از آزادی بیان بی‌بهره‌اند

در مجموع بیش از نیمی از جمعیت جهان از آزادی بیان بی‌بهره‌اند. چهار میلیارد و ۲۰۰ میلیون نفر معادل ۵۳ درصد از جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که آزادی بیان در این کشورها در وضعیت «بحران» قرار دارد.

هنده که زمانی جزو کشورهایی به شمار می‌آمد که شهروندان از آزادی بیان برخوردار بودند در ۱۰ سال گذشته به تدریج به رده کشورهای بی‌آزادی بیان محدود و به تازگی به رده کشورهای بحران زده تنزل پیدا کرده است. در همان حال پس از شکست ژائیر بولسونارو در سال ۲۰۲۲، برزیل به جمع کشورهای بازگشت‌کننده آزادی بیان در آن‌ها وجود دارد. بنابراین می‌توان گفت نسبت مستقیمی بین قدرت گرفتن راست افراطی و محدود شدن آزادی بیان وجود دارد. در سال گذشته، برزیل از ۲۵ شاخص آزادی بیان در ۱۷ شاخص، از جمله آزادی از آزار و اذیت خبرنگاران، آزادی‌های جامعه مدنی و آزادی تجمعات مسالمت‌آمیز پیشرفت کرده بود. ماریا تراژان یکی از مسئولان ARTICLE ۱۹ می‌گوید:

با این حال، برزیل هنوز با آینده دشواری روبروست، زیرا در تلاش است تا سیاست‌های عمومی مربوط به حفاظت از ارتباطات و مدافعان حقوق بشر را بازسازی کند، جغرافیای رسانه‌ای را متنوع‌تر کند و به اصلاحات ساختاری برای مقابله با سوءاستفاده از قدرت اقتصادی و سیاسی بپردازد. ایمنی مدافعان حقوق و خبرنگاران، حفظ یکپارچگی اطلاعات، توسعه زیرساخت‌های عمومی دیجیتال و تقویت مکانیزم‌های مشارکت باید در دستور کار دولت باشد.

تراژان در ادامه یادآوری می‌کند:

نمونه برزیل به ما امید می‌دهد که تغییر ممکن است. اما باید همواره در نظر داشت که حقوق و آزادی‌های مدنی را هرگز نباید یک امر بدیهی شمرد. کار برای تضمین، تقویت و بهبود حقوق باید همیشه ادامه داشته باشد.

فعالیت‌های حرفه‌ای روزنامه‌نگاران اثر سوء گذاشته و آزادی مطبوعات را بیش از پیش تحت فشار قرار داده است.

شبکه‌های اجتماعی

قانون خدمات دیجیتال اتحادیه اروپا، ژوئیه ۲۰۲۲ توسط پارلمان اروپا به تصویب رسید و یک ماه بعد از آن تاریخ هم با هدف تضمین امنیت آنلاین و مهار پلتفرم‌های بزرگ فناوری هم چون فیس‌بوک و گوگل و تعدیل محتوای غیرقانونی و جلوگیری از ترویج نفرت پراکنی در پلتفرم‌های آنلاین به اجرا گذاشته شد. ۷ اکتبر ۲۰۲۳ همزمان با حمله تروریستی حماس به مناطق مرزی اسرائیل، تیری برتون، کمیسار امور بازار داخلی اتحادیه اروپا در نامه‌ای به شرکت‌های متا، تیک‌تاک، شبکه ایکس (توییتر) خواهان جلوگیری از انتشار محتوایی شد که مصداق «نفرت‌پراکنی» و تبلیغ «تروریسم» و یا از زمره «اخبار جعلی» باشند، اما ملاک‌های «نفرت‌پراکنی» و «تروریسم» و «اخبار جعلی» را مشخص نکرد و با این حال شرکت‌های یاد شده را تهدید کرد که چنانچه چنین محتواهایی را نشر دهند، جریمه‌های مالی سنگینی بر آن‌ها اعمال می‌شود. ناظران نامه برتون را به عنوان یک اقدام پلیسی با یک سویه امنیتی برجسته درک کردند و کمیسرین اروپا را متهم کردند که در امتداد جنگ غزه، در پی محدود کردن آزادی بیان و نقض حقوق بشر است. این وضعیت همچنان از سال گذشته تاکنون ادامه دارد.

چالش‌های هوش مصنوعی و پیامدهای تنظیم‌گری بر آزادی بیان

ریسک سیستماتیک که به آن ریسک غیرقابل اجتناب یا ریسک بازار هم گفته می‌شود به پتانسیل یک رویداد یا یک اقدام برای ایجاد اثرات منفی گسترده و قابل توجه بر یک سیستم اشاره دارد. در زمینه هوش مصنوعی (AI)، ریسک‌های سیستماتیک می‌توانند از به کارگیری مدل‌های قدرتمند ناشی شوند که بر جامعه، اقتصاد و فرهنگ در مقیاس وسیع تأثیر بگذارند. این شامل ریسک‌های مربوط به تعصب و رزی، اطلاعات نادرست، نقض حریم خصوصی و احتمال سوءاستفاده از فناوری هوش مصنوعی است.

از طرف دیگر الزام به ارزیابی و کاهش ریسک‌های سیستماتیک توسط ارائه‌دهندگان هوش مصنوعی ممکن است به رویکردهای بیش از حد محتاطانه منجر شود، که در نتیجه، سانسور محتوا را به همراه داشته باشد. شرکت‌ها ممکن است تصمیم بگیرند که برخی انواع گفتار یا اطلاعات را محدود کنند تا از عواقب قانونی جلوگیری کنند و این امر آزادی بیان را تضعیف می‌کند. علاوه بر این مدل‌های هوش مصنوعی ممکن است به برخی تعصبات قومی و مذهبی و مانند آن دامن بزنند. تمرکز بر کاهش ریسک‌ها ممکن است منجر به سرکوب صداهای جوامع حاشیه‌ای شود، زیرا شرکت‌ها ممکن است از درگیر شدن با مسائلی که ممکن است جنجالی باشند، خودداری کنند.

ترس از اینکه محتوا ممکن است به دلیل ریسک‌های سیستماتیک تحت فشار قرار گیرد یا جریمه شود، می‌تواند افراد و سازمان‌ها را از ابراز نظرات خود بازدارد، به خصوص در موضوعات حساس. این اثر سردکننده ممکن است گفت‌وگوهای عمومی را محدود کرده و تبادل ایده‌ها را مختل کند. در مجموع حامیان آزادی بیان باید تلاش کنند تا اطمینان حاصل شود که اجرای قانون هوش مصنوعی، توازن مناسبی بین کاهش ریسک‌های سیستماتیک و حفاظت از حقوق افراد برای بیان آزادانه نظراتشان را فراهم آورد.

در نهایت، گفت‌وگوی مداوم بین ذینفعان، از جمله سیاست‌گذاران، توسعه‌دهندگان AI، جامعه مدنی و عموم مردم برای مدیریت این پیچیدگی‌ها و ایجاد محیطی که نوآوری و آزادی بیان بتوانند در کنار هم وجود داشته باشند، ضروری خواهد بود. هنوز نخستین گام‌ها در این جهت برداشته نشده است.

بیان بوده‌ایم و همین موضوع من را نگران می‌کند.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور آزادی بیان در گزارش خود همچنین به تبعیض و استانداردهای دوگانه‌ای اشاره می‌کند که آزادی بیان در حمایت از حقوق فلسطینی‌ها را محدود کرده و اعتراضات علیه کشتار در غزه را سرکوب می‌کند. اعتراضات فلسطینی‌ها در کشورهای اروپایی ممنوع اعلام شد و اعتراضات دانشگاهی در ایالات متحده آمریکا هم سرکوب شد. نمادهای فلسطینی ممنوع و در برخی کشورها حتی نمایش عمومی این نمادها جرم‌انگاری شد. ایرنه خان هشدار داد که چنین رویکردهایی ممکن است به سایر بحران‌ها هم سرایت پیدا کند: نادیده گرفتن استانداردهای بین‌المللی یک مسأله جهانی است زیرا پیامی به سراسر جهان ارسال می‌کند که آزادی بیان را می‌توان به دلخواه یا بنا بر ملاحظات سیاسی سرکوب کرد.

کشتار روزنامه‌نگاران

گزارشگران بدون مرز در گزارش سالانه خود درباره آزادی مطبوعات اعلام کرده است که در سال جاری ۵۴ روزنامه‌نگار کشته شده‌اند و ۵۵۰ نفر در بازداشت به سر می‌برند. در سال جاری ۳۱ تن از ۵۴ روزنامه‌نگار کشته شده در مناطق جنگی جان خود را از دست داده‌اند که این تعداد در پنج سال پیش بی‌سابقه بوده است. بر اساس این گزارش، نوار غزه بار دیگر خطرناک‌ترین منطقه بود. تا یکم دسامبر سال جاری، ۱۶ روزنامه‌نگار به دست نیروهای اسرائیلی در غزه کشته شدند. طبق گزارش گزارشگران بدون مرز، اگر به آغاز جنگ در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ برگردیم، تا پایان ماه گذشته بیش از ۱۴۵ روزنامه‌نگار در نوار غزه جان خود را از دست داده‌اند.

از آغاز جنگ در اسرائیل، دو روزنامه‌نگار و در جنگ لبنان پنج روزنامه‌نگار به دلیل فعالیت‌های خود کشته شده‌اند. اسرائیل ادعای کشتن عمدی روزنامه‌نگاران در غزه را رد می‌کند، اما اذعان دارد که برخی از روزنامه‌نگاران ممکن است در حملات هوایی جان خود را از دست داده باشند. گزارشگران بدون مرز از دادگاه کیفری بین‌المللی خواسته است که کشتار روزنامه‌نگاران را به عنوان احتمال جنایات جنگی مورد بررسی قرار دهد.

در سایر مناطق جهان نیز خبرنگاران در معرض خطر قرار دارند. بر اساس گزارش گزارشگران بدون مرز، پاکستان با هفت کشته و بنگلادش و مکزیک با پنج کشته هر یک از خطرناک‌ترین مکان‌ها برای روزنامه‌نگاران به شمار می‌روند. طبق این گزارش، در سال جاری ۵۵۰ روزنامه‌نگار در بازداشت هستند که بیشتر آن‌ها در چین، میانمار و اسرائیل زندانی‌اند. همچنین ۵۵ روزنامه‌نگار به عنوان گروگان نگهداری می‌شوند و ۹۵ روزنامه‌نگار مفقودالاثرند.

جنگ اوکراین و سرکوب آزادی بیان

این وضعیت در جنگ اوکراین هم پیش و کم مشاهده می‌شود. بر اساس گزارش سازمان گزارشگران بدون مرز (RSF) شاخص آزادی مطبوعات در اوکراین تنها در یک سال ۱۸ پله صعود کرد و به رتبه ۶۱ رسید. این بهترین شاخص در این رتبه از زمان استقلال اوکراین است. با این حال، علی‌رغم این دستاوردها، روزنامه‌نگاران اوکراینی همچنان به دو دلیل، در وهله نخست تهاجم نظامی روسیه و در وهله دوم اذیت و آزار روزنامه‌نگاران تحقیقی با چالش‌های مهمی روبرو هستند. بر اساس آخرین گزارش‌ها از آغاز تهاجم روسیه، ۹۲ خبرنگار در اوکراین کشته شده‌اند، بسیاری از رسانه‌ها مجبور به تعلیق دائمی فعالیت‌های خود شده‌اند و تعداد بی‌شماری از روزنامه‌نگاران و بازیگران رسانه‌ای در معرض اشکال مختلف ارباب، از جمله حملات فیزیکی، حملات دیجیتال و مستقیم قرار گرفته‌اند. علاوه بر این تهدیدها، حکومت نظامی در شرایط جنگی بر

زمستان و بی خانمانی؛

نگاهی به وضعیت گرمخانه‌ها در ایران

راه‌حل این زندگی‌های از هم گسیخته به خیابان آمده، نه گرمخانه‌های موقتی که پانسیون‌ها یا خوابگاه‌هایی است که حداقل امکان یک زندگی تا حدودی امن و عادی برایشان فراهم شود و نه فقط در زمستان که در تمام روزهای سال.

مینا نصری (رادیو زمانه)



سطح شهر تدارک دیده شد. این اتوبوس‌ها که در زبان محاوره‌ی کارتن‌خواب‌ها به کنایه «هتل» نام گرفته است از ساعت ده شب تا پنج صبح سرپناه موقتی است برای گذراندن شب‌های سرد زمستان.

چرا بی خانمان‌ها چنان که باید از گرمخانه‌ها استقبال نمی‌کنند؟ دلیل مخالفت مردم محلی با راه‌اندازی گرمخانه در جوار محله‌شان چیست و اصلاً چرا شهرهای بزرگ این همه بی خانمان دارد که زمستان‌ها برایشان تبدیل به مبارزه‌ای بین مرگ و زندگی شود؟ این پرسش‌ها هر زمستان ذهن‌ها را به خود مشغول می‌کند و پس از پایان زمستان با پاک شدن صورت مسئله به فراموشی سپرده می‌شود.

گرمخانه یا مددسرا و گره کور بی خانمانی

بنابه گزارش «همشهری» و برخی از خبرگزاری‌های رسمی در حال حاضر تعداد ۲۰ گرمخانه در مناطق ۲۲ گانه‌ی تهران وجود دارد که در برخی از مناطق تعداد این گرمخانه‌ها بیش از یکی است. این گرمخانه‌ها با اسم جدید «مددسرا» در منطقه‌های ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ فعال‌اند. سال گذشته اعلام شد که از این تعداد، ۱۶ گرمخانه به مردان، با ظرفیت ۱۶۳۰ تخت و ۴ گرمخانه به زنان با ظرفیت ۳۷۰ تخت اختصاص دارد:

هزینه نگهداری افراد بی خانمان و کارتن خواب در گرمخانه‌های شهرداری برای هر فرد حدود ۷۰ هزار تومان است که این هزینه شامل هزینه نگهداری و توزیع سه وعده غذا، صبحانه، نهار و شام است و البته این هزینه علاوه بر این موارد به پزشک و مددیار نیز اختصاص دارد. (نقل از صراط ۲۶ مهر ۱۴۰۲)

زمستان همواره مصادف است با مرگ و میر بی خانمان‌ها؛ کارتن خواب‌ها، معتادین، زنان رانده شده از خانه و مردان و کودکان بی سرپناه. زمستان تهران و چند کلان‌شهر دیگر ایران به جز سرما با آلودگی هوا نیز مواجه است که هر روز زندگی خیابان خواب‌ها را تهدید می‌کند.

هنوز خاطره‌ی زمستان طولانی و یخبندان اوایل دهه هشتاد که به مرگ چندین تن از بی خانمان‌ها انجامید از یادها نرفته است. پس از این سرمای سخت کوشش‌هایی به راه افتاد تا در شب‌های سرد زمستان سرپناهی تدارک دیده شود. در مناطقی همچون منطقه ۹ و ۱۲ تهران چادرهایی در پارک نصب شد و سپس انبار خاوران و زندیان و سوله‌ی ورزشی بهمن در سال ۱۳۸۵ اضافه شد اما نه این کارها کفاف جمعیت هر دم رو به فزونی بی خانمان‌ها را می‌داد و نه زمستان‌های سردی که از بی آمدن چندان مجالی برای زندگی کارتن خواب‌ها باقی گذاشت.

کاهش ناگهانی دما در زمستان سال ۱۳۹۶ ضربه‌ی بعدی بر پیکر نحیف بی خانمان‌ها بود. این مرگ و میرها زنگ خطر را برای نهادهای مسئول به صدا درآورد که علیرغم تکذیب مرگ و میر بی خانمان‌ها پی بردند که کارتن خوابی را باید به عنوان معضله اجتماعی به رسمیت بشناسند و برایش کاری بکنند. پس از همین زمستان بود که شهرداری تهران سرانجام دریافت که اغلب کارتن خواب‌ها علاقه‌ای به حضور در گرمخانه‌هایی که از سال ۱۳۹۰ در مناطق ۲۲ گانه تهران تدارک دیده شده بود، ندارند و برای این عدم استقبال از گرمخانه‌ها دلایل فراوانی دارند. به منظور شب خوابی بی خانمان‌ها، تعدادی اتوبوس سیار در

مشخص است که هزینه هفتاد هزار تومانی حتی با تورم سال گذشته برای هر فرد حداقل میزان تغذیه است و به نظر نمی‌رسد که به هزینه‌ی پزشک و مددیار هم کفاف دهد مگر اینکه پزشکان و مددیارانی داوطلبانه گاهی به گرمخانه‌ها سرزنند و به وضعیت بهداشت و درمان مراجعین رسیدگی کنند.

گرمخانه‌ها در واقع کمترین هزینه‌ای برای شهرداری ندارد و در خیلی از جاها خبری از وعده‌های غذایی نیست بلکه فقط سرپناهی است برای خوابیدن که برای آن هم شرط و شروط‌هایی وجود دارد که اغلب افراد به خصوص معتادین بی خانمان را از آن‌جا‌ها فراری می‌دهد. تغییر نام گرمخانه به مددسرا حامل پیامی خدماتی است که در عمل وجود ندارد یا آن قدر کم است که عدم حضور در گرمخانه و تحمل شب‌های سرد زمستان برای برخی ساده‌تر از حضور در گرمخانه است. وجود قوانین سختگیرانه به خصوص برای معتادین، کنار هم بودن افراد بی خانمان عادی با معتادین، برخورد مجرمانه با افراد، بی احترامی و عدم وجود بهداشت محیط مناسب در برخی گرمخانه‌ها و از همه مهم‌تر نگرانی از انتقال اجباری معتادین به کمپ‌های ترک اعتیاد برخی از دلایل این عدم استقبال است. در عوض استقبال از اتوبوس‌ها برای گذراندن شب بیشتر است و با توجه به اینکه برای حضور در اتوبوس‌ها نیازی به تحویل لوازم، بازدید بدنی و ایجاد محیطی شبه زندان وجود ندارد، استقبال از اتوبوس‌ها با وجود امکانات کمتری که دارد بیشتر از گرمخانه‌هاست.

گفت‌وگو با یکی از دو تن از بی خانمان‌هایی که پس از یک شب گذراندن در اتوبوس در حال خروج از آن بودند، دلایل استقبال از اتوبوس‌ها و عدم حضور در گرمخانه‌ها تا حدودی روشن شد. ابوالفضل جوانک لاغررنگ پریده‌ای با اندکی معلولیت حرکتی گفت که «در گرمخانه آدم مجبور است با همه قاطی شود، همه جور آدمی هست ولی ظرفیت اتوبوس‌ها کمتر است و تازه وقتی کسی روی صندلی خودش می‌نشیند دیگر کاری به بقیه ندارد.» در واقع فضای اردوگاهی گرمخانه‌ها برای کسی مثل ابوالفضل راحت نیست چون آن حریم نیمه خصوصی هم وجود ندارد. شایان، با ته‌چهره‌ای زرد و تکیده، به فضای بسته‌ی گرمخانه‌ها اشاره کرد که «نفس کشیدن را در آن سخت می‌کند.» که باز هم اشاره به بزرگی فضا و ظرفیت بالای جمعیت گرمخانه‌ها و فضای سوله‌مانند آن دارد که حضور را سخت می‌کند و مردی نسبتاً پخته به سن گذشته که به شوخی دکتر صدایش می‌کردند اشاره کرد: «اتوبوس‌ها ضد عفونی می‌شود و پتوها تمیز است در حالی که در گرمخانه‌ها چنین چیزی وجود ندارد.» اضافه کرد که «خود ما هم باید در تمیزی آن بکوشیم.» این در حالی

است که بنا به گفته‌های مسئولین شهرداری، هر فرد پس از ورود به گرمخانه، باید تمام لوازم و لباس‌هایش را تحویل دهد، دوش بگیرد و لباس تمیزی را که به او داده می‌شود به تن کند و صبح فردا لباس‌ها و لوازمش را تحویل بگیرد. هیچ اجباری برای ساعت خروج در گرمخانه‌ها وجود ندارد در حالی که اتوبوس‌ها نهایتاً تا ۶ صبح بی‌خانمان‌ها را می‌پذیرند.

یکی از مشکلات متولیان گرمخانه‌ها در تهران و شهرستان‌ها این است که افراد سالم علاقه‌ای به حضور در کنار معتادین ندارند و یا در حضور آن‌ها احساس ناامنی می‌کنند. از طرفی، فرد معتاد هم مثل دیگران برای خواب و استراحت نیاز به سرپناه دارد. بنا به نقل از یکی از مسئولان شهرداری کرمان، «هر فرد بی‌خانمان، معتاد یا حتی سالم و نیازمند اسکان در گرمخانه پذیرش می‌شود لذا معتادان جمع‌آوری شده از سطح شهر نیز تا زمان تعیین تکلیف در این محل نگهداری می‌شوند.» عبارت «تعیین تکلیف» برای معتادان عبارت‌گوش‌ناوژی نیست و خبر از تحویل آن‌ها به کمپ‌های ترک اعتیاد می‌دهد که در بین شهروندان بسیار بدنام است و هرازگاهی خبرهای بد رفتاری با معتادان به بیرون در می‌کند.

روند فزاینده بی‌خانمانی و فقر

یکی از اعضای شورای شهر تهران ۲۱ آذر امسال در گفت‌وگویی گفته است: تمام افراد مستقر در گرمخانه‌ها از یک قشر نیستند و در بین آنها افراد سالم نیز حضور دارند که از جای خواب محروم‌اند و نه معتاد و نه آسیب‌دیده اجتماعی‌اند. تفکیک این افراد کمک می‌کند تا بدانیم سطح جامعه چه وضعیتی دارد. (۲۱ آذر ۱۴۰۲ به نقل از سایت شهر)

حضور افرادی که نه معتاد و نه آسیب‌دیده اجتماعی‌اند در بین بی‌خانمان‌ها گویای واقعیتهای بزرگی است به نام فقر که سال به سال تعداد بیشتری از مردم را به کام خود می‌کشد. واقعیتی که گفته نمی‌شود این است که وضعیت سرسام‌آور تورم، هر سال بیش از پیش به فقر دامن می‌زند. حمایت‌های دولتی از اقشار کم‌درآمد تقریباً زیر صفر است و خانوارهایی که تحت پوشش بهزیستی یا برخی از جمعیت‌های خیرین هستند کمترین کمک‌ها را دریافت می‌کنند. هر ساله با افزایش میزان اجاره مسکن، مستأجران بیشتری مجبور به ترک خانه و کاشانه می‌شوند و اگر فامیل، دوست یا یآوری نداشته باشند به اجبار به حاشیه‌ی کلان‌شهرها کوچ می‌کنند و به زندگی حاشیه‌نشینی در کپرها و حلبی‌آبادهای موقتی روی می‌آورند. اجبار به ترک خان و مان و تغییر یک زندگی معمولی حتی با درآمد اندک با زندگی پر مخاطره‌ی حاشیه‌نشینی با مسائل خاص خود گذشته از آسیب‌های هولناک اجتماعی،

هر سال تعداد بیشتری از ساکنان این حلبی‌آبادها را به خیابان‌خوابی می‌کشاند. مهاجرت به کلان‌شهرها موقتاً مشاغل کاذبی از دستفروشی در بالاترین سطح تا تکدی‌گری را در پی دارد و افراد آبرومند را از چشم دوست و آشنای همشهری‌شان پنهان می‌کند.

گذشته از عامل فقر، عوامل دیگری مثل تغییر ساختارهای قدیمی اجتماع و عدم برنامه‌ریزی مناسب دولت‌ها برای سالمندان به بی‌خانمانی سالمندان نیز دامن زده است. مردی مسن و آبرومند در میدان بزرگ یکی از کلان‌شهرها شب‌ها را با یک پتوی نازک و یک فلاکس چای به صبح می‌رساند و می‌گفت که فرزندش او را از خانه بیرون کرده است. کارتن‌خواب‌های مقیم آن میدان یک روز صبح همراه با جسد سرمازده‌ی او مواجه شدند در حالی که تا پیش از آن در تمام عمر حتی یک روز را در خیابان نگذرانده بود.

وضعیت زنان در این میان از مردان هم سخت‌تر است و گرمخانه‌های کمتری هم به آنان اختصاص دارد. گفته می‌شود در اتوبوس‌های تدارک دیده شده، چند ردیف جلویی را به زنان اختصاص داده‌اند چون تعداد آن‌ها آن قدر نیست که اتوبوس جداگانه‌ای برایشان در نظر گرفته شود. هیچ خبری مبنی بر تعرض و آزار و اذیت به این زنان از درون این اتوبوس‌ها به بیرون در نمی‌کند. علیرغم تأکید بر تعداد کمتر زنان خیابان‌خواب، گاهی نیز چنین اخباری از زبان مسئول شورای شهر شنیده می‌شود که:

عصر هر روز ظرفیت گرمخانه‌های بانوان و آقایان تکمیل می‌شود و این نشان می‌دهد که تعداد بانوان مستقر در گرمخانه‌ها نیز زیاد است. (۲۱ آذر ۱۴۰۲ به نقل از سایت شهر)

در ویکی‌پدیا هم می‌خوانیم «به‌طور متوسط روزانه ۱۳۰۰ نفر در گرمخانه‌های تهران پذیرش می‌شوند که حدود ۷۰ درصد آن‌ها از سایر شهرها به تهران آمده‌اند و وسیله‌ی امرار معاش اغلب آن‌ها زباله‌گردی و جمع‌آوری ضایعات از سطح شهر است.» و بنا به گفته‌ی مدیرعامل سازمان رفاه، خدمات و مشارکت‌های اجتماعی شهرداری تهران در سال ۱۳۹۹، ۶۰ درصد از زنان و حدود ۸۰ درصد مردان مراجعه‌کننده به گرمخانه‌ها اعتیاد دارند. [ایسنا/ ۱۲ اسفند ۱۳۹۹]

ولی واقعیت این است که به دلیل عدم حضور ثابت مراجعان به گرمخانه‌ها امکان درست‌پایش وجود ندارد گرچه بیماری‌های دیگری با ناشی از کم‌هولت سن و یا ناشی از وضعیت بد غذایی در بین مراجعین هم دیده شده است مثل «دیابت که از بیماری‌های رایج گرمخانه‌هاست، همچنان که ایدز و هپاتیت هم با درصد کمی وجود دارد.» با این همه به نظر می‌رسد لااقل در تهران تا حدودی از نگاه بزه‌کارپندارانه به مراجعین کاسته شده است که البته بیانگر افزایش بی‌رویه

بی‌خانمانی به دلیل فقر است و نه لزوماً مثل گذشته آسیب‌های معمول اجتماعی مثل اعتیاد.

بیش از ۴۰ درصد زنانی که در گرمخانه‌ها حضور دارند اصلاً اعتیاد ندارند و خیلی از آن‌ها انسان‌های شریفی هستند که بی‌سرپناه مانده‌اند. به‌طور مثال اگر کسی خانواده نداشته باشد و یا فرض بر این باشد که با همسرش مشکلی پیدا کند و اصالتاً تهرانی نباشد این فرد اگر شب بیرون بماند، بی‌خانمان تلقی می‌شود. این فرد یک شب بدون سرپناه بماند با مشکلات بسیاری روبه‌رو می‌شود. ما از این دست افراد، تعداد قابل ملاحظه‌ای داریم؛ کسانی که آبرودار هستند و بنا بر جبر زمانه بی‌خانمان شده‌اند. لذا اینگونه تصور نکنیم افرادی که وارد گرمخانه‌ها می‌شوند بزه‌کار هستند. (ایسنا/ ۱۲ اسفند ۱۳۹۹)

آسیب‌های زنان بی‌خانمان

بر اساس ماده ۶ قانون ساماندهی متکدیان، «سازمان بهزیستی موظف است افراد بی‌سرپرست، ناتوان، معلول و سالمندان نیازمند را در اماکن مناسب نگهداری کند و تحت آموزش قرار دهد.» انجام این وظیفه بین سازمان بهزیستی و شهرداری دست به دست می‌شود و هیچ‌کدام مسئولیت کامل آن را به عهده نمی‌گیرد. شورای شهر تهران «مشکلات مدیریتی سازمان بهزیستی» و «کمبود اعتبار» آن را از دلایل شانه خالی کردن سازمان بهزیستی از انجام این وظیفه می‌داند و سازمان بهزیستی هم تمام بی‌خانمان‌ها را مشمول این قانون نمی‌داند و با ارجاع به بند ۵ تبصره ۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری‌ها، شهرداری‌ها را مکلف به جمع‌آوری متکدیان از سطح شهر می‌داند. گذشته از آن، در سال‌های اخیر و با رواج زباله‌گردی که به‌هر طریق درآمد آن نصیب شهرداری‌ها می‌شود، این دسته از افراد را از شمول قانون مربوط به وظایف این سازمان خارج می‌کند. در این میان آنچه همچنان بی‌سامان باقی می‌ماند، بی‌خانمانی گسترده است که حالا دیگر نه فقط مردان که زنان و کودکان را هم شامل می‌شود. وضعیت زنان بی‌خانمان و زنان آسیب‌دیده اجتماعی پیچیده‌تر از آن است که با یک شب اسکان در محیطی سرپوشیده قابل حل باشد. مدیرعامل مؤسسه «زنان سرزمین خورشید» در گفت‌وگویی به یکی از این مشکلات پیچیده‌ی زنان نیازمند حمایت اشاره کرده و گفته است:

گاهی مسئولان این احساس خطر را دارند که با خدمت به زنان بی‌سرپناه مورد اتهام قرار گیرند که از زنان دارای روابط جنسی پرخطر حمایت می‌کنند. واقعیت این است که اگر قرار باشد کسانی که رسیدگی به این زنان به آن‌ها محول شده است، افرادی سوجو و غیرمسئول باشند طبیعتاً این زنان در معرض

آسیب‌های تازه قرار خواهند گرفت. از آن گذشته، فضای گرم‌خانه به دلیل داشتن حالت اردوگاهی مناسب زنان نیست. زنان اغلب همراه فرزندان هستند، برخی از آنان باردارند و روابط اردوگاهی در جمعیت‌های زنان همانند جمعیت‌های مردان نیست. مردان صبح‌ها خود را به جایی می‌رسانند و با وجود اینکه خیابان هم برای زنان و هم مردان محیط مناسبی برای زندگی نیست ولی برای زنان نامناسب‌تر است و آنان را بیشتر در معرض آسیب و تعرض قرار می‌دهد.

از لحاظ کسب درآمد هم، در خیابان راه‌های کمتری پیش روی زنان هست. اگر به جای محیط اردوگاهی گرم‌خانه، زنان را در خوابگاه‌هایی با جمعیت کمتر اسکان دهند و به آن‌ها کارهایی همچون نظافت، پخت و پز و آشپزی و... محول شود تا کم‌آمدی ورود به اجتماع و کار در محیط‌هایی امن شوند، امکان خودباوری، استقلال و امنیت آنها هم بیشتر خواهد شد حتی اگر تعداد کمی از زنان موفق شوند کاری درخور بیابند. وضعیت زنان بارداری که مجبور به شب‌گذراندن در گرم‌خانه‌ها هستند از این هم سخت‌تر است و بیش از دیگران در معرض ناامنی روانی و جسمی قرار دارند. حداقل برای زنان دارای فرزند و زنان باردار گرم‌خانه مکان مناسبی نیست.

وضعیت زنان بی‌خانمان در شهرستان‌ها از تهران هم بدتر است زیرا در جوامع کوچک سنتی خیلی زود به زنان برچسب زده می‌شود و همین آن‌ها را بیش از پیش از عرصه‌های اجتماعی دور می‌کند و در انزوایی قرار می‌دهد که امکان بازگشت دوباره به جامعه را از آن‌ها را سلب می‌کند.

تعداد گرم‌خانه‌ها در شهرستان‌ها برای مردان کم و برای زنان یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار نابسامان است. معاون اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری کل استان مرکزی در گفت‌وگویی گفته است: یکی از تکالیف قانونی دستگاه مدیریت شهری در آستانه‌ی فصل سرما، راه‌اندازی گرم‌خانه‌ی آقایان و بانوان افراد بی‌سرنیست است اما علی‌رغم گذشت بیش از دو سوم فصل پاییز، انگار کسی در شهرداری اراک، دغدغه ایجاد گرم‌خانه بانوان را ندارد. (تسنیم ۱۴۰۳/۱۰/۱۰)

و شهردار بیرجند به ساخت مجتمعی برای «بانوان آسیب‌دیده» اشاره می‌کند که تا ۲۰ آذر امسال تنها سی درصد پیشرفت داشته است. این‌ها دو نمونه کوچک است برای وضعیت زنان بی‌خانمان در شهرستان‌ها و یکی از دلایلی است که آن‌ها را به سمت شهرهای بزرگتر سوق می‌دهد تا گذشته از رها شدن از

برچسب اجتماعی، شانس بیشتر برای کسب درآمد و امکان بهتر یافتن سرنیست برایشان فراهم باشد. مسأله اصلی همچنان بر جای خود باقی است: با فرض اینکه برنامه‌ریزان و مدیران دولتی خیلی دلسوزانه و مدبرانه در اندیشه‌ی ریشه‌کنی فقر باشند، به سال‌ها صرف زمان نیاز است ولی سامان دادن به زندگی افرادی که قربانی سیاست‌های نادرست اقتصادی، تورم، اختلاف طبقاتی، اقتصاد رانتی و... مسئله‌ای فوری و وظیفه‌ی امروز و هر لحظه‌ی آنان است.

راه حل این زندگی‌های از هم گسیخته‌ی به خیابان آمده، نه گرم‌خانه‌های موقتی که پانسیون‌ها یا خوابگاه‌هایی است که حداقل امکان یک زندگی تا حدودی امن و عادی برایشان فراهم شود و نه فقط در زمستان که در تمام روزهای سال. سرنیست که با حمایت‌های دولتی و با احترام کرامت انسانی به افراد چنان امنیتی بدهد که در آن همچون فضای خانه قرار گیرند تا تازه بعد از این توان برنامه‌ریزی برای آینده خود را داشته باشند و بتوانند به حل مشکلاتی بیندیشند که با آن دست به گریبانند. سرنیست که شعله امید به زندگی را در این محروم‌ترین قشر اجتماعی روشن نگاه دارد تا زندگی را پاس دارند.

علامه دهخدا، در آخرین لحظات حیاتش چه گفت؟

دکتر محمد معین درباره آخرین روز حیات دهخدا می‌نویسد: ۲ روز قبل از مرگ دهخدا به دیدارش رفته بودم، حالش بد و در بیهوشی سختی فرو رفته بود. وارد اتاق شدم، چشم‌هایش بسته بود و در پی خودی به سر می‌برد. هر چند دقیقه یک بار چشمانش را می‌گشود و اطراف را نگاه می‌کرد و باز چشم فرو می‌بست. مدتی گذشت چشمانش را باز گشود، مرا شناخت و با دستش اشاره کرد که در کنارش بنشینم. بستر کوچکی بود، همان تشکچه‌ای را که رویش می‌نشست بسترش کرده بود، حتی نمی‌خواست تا واپسین دم عمر از آنچه که او را به کارش می‌پیوست، جدا باشد. در کنارش روی زمین نشستیم. وقتی برای بار دوم چشم گشود، آهسته گفت: می‌رس!

یکباره برقی در خاطرم درخشید. با صدای بلند گفتم: استاد، منظورتان غزل حافظ است؟ با سر اشاره‌ای کرد: آری.

بار دیگر پرسیدم: می‌خواهید آن را برایتان بخوانم؟ در چشمان خسته‌اش برقی درخشید و چشمانش را بست. دیوان حافظ را گشودم و آن غزل را خواندم. خاموش شدم. چشمانش را گشود. تلاش کرد تا در بسترش بنشیند. نگاهش را به نقطه‌ای دور و نامعلوم فرو دوخت و با صدائی که به سختی شنیده می‌شد، گفت:

بی تو در کلبه گدائی خویش / رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌رس

این واپسین دم زندگانی دهخدا بود که از درونش و از اعماق قلب و روحش فریاد کشید. از رنج‌هایی که در خانه تاریکش بر دوش کشیده بود، سخن می‌گفت و بریده بریده می‌خواند: به مقامی رسیده‌ام که می‌رس!

فریدون مشیری نیز روایت مشابهی دارد: دهخدا با صورت متورم و چشمان برآمده دوزانو نشسته بود. بیماری و خستگی ۴۸ ساعت کار مداوم او

را از پای درآورده بود. سنگینی ۴۸ ساعت مطالعه، تحقیق و جستجو شانه‌های ناتوانش را خرد کرده بود. هزاران جلد کتاب که در مدت ۴۰ سال با او سخن گفته و گفتگو کرده بودند، اینک همه خاموش نشسته و استاد پیر را تماشا می‌کردند. درین زمان دکتر محمد معین و سید جعفر شهیدی همکاران صمیمی‌اش به عیادتش آمدند. او با همان حال گفت: پوست بر استخوان ترنجیده.

لحظاتی چند به سکوت گذشت. استاد هر چند لحظه یکبار به اغما می‌رفت و باز به حالت عادی برمی‌گشت. در یک لحظه لبانش سکوت سنگین را شکست و گفت: که می‌رس. باز چند لحظه سکوت برقرار شد و دهخدا مجدداً گفت: که می‌رس.

در این هنگام دکتر محمد معین پرسید: منظورتان شعر حافظ است؟ دهخدا جواب داد: بله. دکتر معین پرسید: مایل هستید برایتان بخوانم؟ دهخدا گفت: بله. آنگاه دکتر معین دیوان حافظ را برداشت و چنین خواند:

درد عشقی کشیده‌ام که می‌رس / زهر هجری چشیده‌ام که می‌رس

گشته‌ام در جهان و آخر کار / دلبری برگزیده‌ام که می‌رس

آن چنان در هوای خاک درش / می‌رود آب دیده‌ام که می‌رس

همچو حافظ غریب در ره عشق / به مقامی رسیده‌ام که می‌رس

از آن لحظه به بعد دهخدا به اغما رفت و روز بعد جان سپرد. پس از فوتش، سازمانی که دهخدا برای تدوین و طبع لغت‌نامه در سال ۱۳۲۴ در منزل دایر کرده بود، در سال ۳۴ به مجلس شورای ملی منتقل و در سال ۳۶ به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران واگذار شد که هنوز هم فعالیتش ادامه دارد. دهخدا در ۵ اسفند ۱۲۵۸ در تهران چشم به جهان گشود و در ۷ اسفند ۳۴ در تهران درگذشت و در این بابویه شهری به خاک سپرده شد.



بهروز برومند

زنده‌یاد محمود نریمان

پاک‌ترین دولتمرد ایران در سده گذشته

با درود به همه ایرانیان، درست و انسان و آزادی‌خواه. این واژه‌ها را از این روبرگزیدم که بنا دارم درباره زنده‌یاد محمود نریمان، هم میهن ارزنده‌ای بنویسم که هم انسان درستی بود، هم با تقوا، آزاده، و بسیار میهن دوست باید گفت برای امیال حیوانی و شیطانی درستی و حق را پایمال نمی‌کرد. محمود نریمان در مهرماه سال ۱۳۷۲ خورشیدی در تهران به دنیا آمد پدر ایشان زنده‌یاد عون‌الملک جزایری ازمدیران بانک شاهنشاهی ایران بود. در ایران آموزش دبستانی و دبیرستانی را گذرانید سپس به انگلیس و پس از چندی به سوئیس فرستاده شد و آموزش دانشگاهی را در ژنو در رشته تجارت به پایان رسانید. نوشته‌اند که در رشته تجارت از دانشگاه ژنو درجه اجتهاد گرفت، که برابر دکترای تجارت در این دوران می‌باشد. در سال ۱۳۹۸ خورشیدی به ایران بازگشت.

از بهمن ماه سال ۱۳۹۸ خورشیدی با سمت مترجم در وزارت فوائد عامه و سپس وزارت مالیه استخدام شد و با پشتکار و برپایه شایستگی، آراستگی و آموزش‌های بسیاری که دیده بود به سمت‌های مانند ریاست اداره اقتصاد، ریاست ضرابخانه، ریاست محاکمات اداری، ریاست کمیسیون ارزی و مدیریت کل اداره مالیات‌های غیرمستقیم رسید. نریمان در سال ۱۳۲۲ خورشیدی به معاونت وزارت دارائی منصوب شد. نخست‌وزیر محمد ساعد در روز هشتم فروردین ماه سال ۱۳۲۳ خورشیدی نریمان را به عنوان وزیر دارائی به مجلس شورای ملی معرفی نمود، نه روز پس از آن کابینه ترسیم شد و از وزارت دارائی کناره گرفت (گفته می‌شد برای اعتراض به میلیسپوکناره‌گیری نمود). در پانزدهم شهریورماه همان سال به عنوان وزیر راه به مجلس شورای ملی معرفی شد. در مقام وزارت راه کوشید تا ارزش‌های ملی را زنده نگه دارد، از این روخواست فردی به نام حسین نفیسی که ریاست راه آهن سراسری ایران را داشت برکنار نماید، زیرا بنا بر آنچه در نوشته‌ها هست، حسین نفیسی در دوره جنگ دوم جهانی، از راه آهن سراسری در جهت منافع متحدین یعنی روسیه، انگلیس و آمریکا برای رسانیدن اسلحه از جنوب به شمال استفاده نموده و گاهی در بردن کالاهای تجارتي ایران کوتاهی می‌نمود. سفیر دولت آمریکا رسماً از نریمان خواست که حسین نفیسی را در سمت خود نگاه دارد. نریمان برای برکناری نفیسی پافشاری نمود. سفیر آمریکا به نخست‌وزیر وقت محمد ساعد فشار آورد. ساعد درخواست سفیر آمریکا را به هیأت وزیران آورد. پس از گفتگوی بسیار و ایستادگی زنده‌یاد نریمان کابینه رأی داد که حسین نفیسی باید در ریاست راه آهن ایران بماند. نریمان بی‌درنگ روی یک برگ کاغذ نوشت من تصدیق می‌کنم هرکس که وزیر باشد ناچار است از تصمیم‌های هیأت دولت پیروی نماید، ولی این را هم می‌دانم که اجباری ندارم وزیر راه بمانم و از وزارت راه استعفا می‌دهم. نامه را به ساعد داده و بی‌درنگ کابینه را ترک نمود. یک سال پس از کناره رفتن ساعد، نریمان به مدت سه ماه شهردار تهران گشت. در زمانی که شهردار تهران بود قوام السلطنه از شهرداری درخواست‌هایی داشت که زنده‌یاد نریمان بدون ترس از نفوذ قوام السلطنه زیربار فشار او نرفته قوام را وادار به پیروی از قانون نمود. داستان برخورد قوی او با قوام السلطنه بر محبوبیت او نزد مردم افزود. در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در کابینه

حکیم‌الملک به وزارت پست و تلگراف برگزیده شد. نریمان نمونه بارز میهن دوستی بود و نمی‌توانست ببیند که کسی نسبت به کشور و سرمایه ملت دست درازی کرده و به مردم ستم روا دارد. در این دوره با زنده‌یاد الهیار صالح که در کابینه وزیر مشاور بود همکاری نزدیک داشت. در این زمان همفکری و همکاری محمود نریمان و الهیار صالح در جهت پاسداری از استقلال ایران بسیار کارساز بود. بیرون نمودن دوباره میلیسپو مشاور مالی آمریکائی از وزارت دارائی حاصل همدلی و همراهی نریمان و صالح بود. فاش نمودن برنامه‌های پشت پرده سه دولت آمریکا، انگلیس و روس در پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبه برای نظارت سیاسی در امور ایران در دیماه سال ۱۳۲۴ خورشیدی و آماده مکاری ارزشمند این دو وزیر ایران دوست در کابینه حکیم‌الملک بود. پس از آگاهی از پیشنهاد سه دولت فاتح جنگ و طرح پیشنهاد در هیأت وزیران که الهیار صالح و نریمان در آن حضور داشتند، این دو وزیر ایران دوست در کابینه نگذاشتند آن پیشنهاد به جایی برسد و زنده‌یاد دکتر محمد مصدق را که در آن زمان نماینده دوره پانزدهم مجلس شورای ملی بود، از برنامه‌های شوم سه دولت فاتح جنگ دوم جهانی آگاه نمودند.

دکتر محمد مصدق با سخنرانی تاریخی خود در مجلس شورای ملی روشن نمود که پیامد خفت بار نظارت سیاسی سه کشور فاتح جنگ جهانی دوم در امور ایران اسارت ایران در چنگال بیگانگان می‌باشد. در نتیجه مخالفت کارساز دکتر مصدق روس‌ها پیشنهاد خود را پس گرفته آمریکا و انگلیس نیز ناگزیر با مخالفت مجلس شورا کوتاه آمدند. می‌توان گفت که اگر نریمان و صالح در کابینه مانند دیگران سکوت نموده بودند و دکتر مصدق برای مبارزه با این نقشه شوم آگاه نمی‌نمودند، ایران در از مدت بیشتر به اسارت دولت‌های بیگانه درمی‌آمد.

در مخالفت با کابینه حسین علادر مجلس ۱۶ نریمان می‌گوید: براساس قانون اساسی شاه نباید بدون ابراز تمایل مجلس علاراً نخست‌وزیر می‌نمود. جای تأسف است که دولت‌های ما که مسئول اداره امور مملکت هستند و باید نقشه‌های ثبت و مطالعه شده داشته و متکی به نیات و مقاصد خیرخواهانه و اصلاح‌کننده خودشان باشند، برای خوش آمدگویی همیشه دم از اجرای منویات مقام غیر مسئول می‌زنند و هیچ وقت هم کاری از پیش نمی‌برند. من نمی‌دانم این روح تملق‌گویی و مدهانه چه وقت از بین ما رخت بر خواهد بست و ما کی بجای توجه به الفاظ و القاب و عناوین این حشو و زواید را دور انداخته به حقیقت زندگی و امور خواهیم پرداخت؟ همین الفاظ تملق آمیز است که شاه را تبدیل به یک خودکامه بی توجه به مصالح ملت نموده. نمایندگان باید برپایه نیاز ملت برنامه بدهند نه خواسته‌های شاه.

در بهمن ماه سال ۱۳۲۸ خورشیدی پیش از انتخابات مجلس دوره شانزدهم شورای ملی محمود نریمان همراه یازده تن دیگر از همراهان دکتر مصدق در دربار شاه تحصن نمود و از نخستین پایه‌گزاران هسته نخستین جبهه ملی ایران شد. نریمان در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی به عنوان نماینده انتخاب گشت و در مجلس از یاران نزدیک پیشوای درگذشته ملت ایران دکتر محمد مصدق بود،

مدافع سرسخت ملی نمودن نفت در سراسر ایران بود. پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت وسیله زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی در منزل محمود نریمان مطرح در تاریخ ۱۷ اسفند ماه سال ۱۳۲۹ خورشیدی به مجلس شورای ملی برده و در تاریخ ۲۴ اسفند سال ۱۳۲۹ خورشیدی تصویب شد.

در ۱۱ مهرماه سال ۱۳۳۰ خورشیدی دکتر محمد مصدق محمود نریمان را برای وزارت دارائی به مجلس شورای ملی معرفی نمود که با آرائی چشمگیر به وزارت رسید پس از دو ماه در ۹ آذرماه ۱۳۳۰ از وزارت دارائی کناره‌گرفت تا در انتخابات دوره هفدهم شرکت نماید. او در مجلس شورای ملی از نمایندگان هوادار دکتر مصدق و عضو برجسته فراکسیون نهضت ملی بود. در مجلس شورای ملی ابتکار انحلال مجلس سنا را بدست گرفت و طرحی برای تفسیر قانون اساسی با سه فوریت به مجلس شورا داد که با تصویب آن در سیزدهم آبان ماه سال ۱۳۳۱ خورشیدی مجلس سنا منحل شد. در ماه‌های آخر زمامداری دکتر مصدق زنده‌یاد محمود نریمان از عضویت فراکسیون نهضت ملی در مجلس شورای ملی استعفاء داده و بدون وابستگی با فراکسیون نهضت ملی کوشش‌های سازنده خود را ادامه داده و رسماً گفت دست از پشتیبانی دکتر مصدق نخواهد کشید و همچنان گذشته پشتیبان حکومت ملی دکتر مصدق ماند. نریمان در چند برخورد برای هواداری از نیروهای ملی با نمایندگان مخالف دکتر مصدق درگیر شد. دلیری و بی‌پروائی ویژگی برجسته دیگر نریمان بود. در مجلس شورای ملی در ۱۷ خردادماه سال ۱۳۳۲ خورشیدی به هنگام مطرح شدن گزارش هیات هشت نفری درباره محدود نمودن اختیارات محمد رضا شاه در حمایت از مهندس احمد رضوی نایب رئیس مجلس که هوادار دکتر مصدق بود با سید مهدی میراشرفی افسر بازنشسته ارتش که از نریمان جوانتر و قوی‌تر بود، شمس قنات آبادی که او نیز در لباس روحانیت از چاقو کش‌های جنوب شهر تهران بود و حسین مکی سر هواداری از دکتر مصدق درگیری پیدا نموده و فریاد زدن پدروخته میراشرفی نوکر انگلیس است که کار بالا گرفته و به زد و خورد بسیار خشن بین نریمان و میراشرفی کشید و در نتیجه مجلس شورا به تشنج کشیده و جلسه تعطیل شد.

پیشوای درگذشته ملت ایران دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ گفت: محمود نریمان یکی از مردان صحیح و درست مملکت است و همیشه درباره لوايح مربوط به امور اقتصادی با ایشان مشورت می‌کردم. شایسته است برای شناخت بهتر از خود نریمان بشنویم: «سعادت و رفاه و منزلت ترقی و تعالی و پیشرفت هر ملت تناسب مستقیم با میزان و درجه قدرت مادی و معنوی افراد آن ملت دارد. اگر اکثریت افراد یک ملت مردمانی سالم و پاک اندیش و پاکدل باشند بالطبع آن ملت دارای همان صفات و خاصیت بوده و آن مردم مدارج ترقی و سعادت را خواهند پیمود. هیچ ملتی به‌اوج عزت و عظمت نرسید مگر اینکه اکثر افراد آن ملت دارای روح و اخلاقی پاک و بدنی سالم و قوی باشد.»

محمود نریمان، دوره شانزدهم مجلس شورای ملی ۱۹ بهمن ماه

ایرج افشار می‌نویسد: نریمان از ذوق ادبی و اطلاعات تاریخی برخوردار بود و قلمی توانا داشت. شیوه زندگی سیاسی و اجتماعی نریمان، او را از نوادر این عصر ساخت و به حق افسانه تقوا، قناعت و وطن دوستی و دلیری شد. چهار صفت یاد شده در آن مرحوم به نحو بارزی جلوه گر بود. نریمان زندگی مادی خود را فدای حیات معنوی کرد و در حفظ شخصیت بارز خویش، سر را پیش هیچ کس و هیچ چیز خم نکرد تا سر بلند بماند و از خویشتن خویش خجل نگرده

روزی در بهار، نریمان بمن گفت که بهای زندگی به گمان من در آن است که بکوشیم تا انسان بمانیم و انسان بودن جز این نیست که از ظلم و بیداد بپرهیزیم. حق را پایمال امیال حیوانی و شهوانی شیطانی نکنیم. میگفت چون آمریکائی‌ها در بیشتر کارهای ایران دست دارند من نتوانسته‌ام هیچ مقام و کاری را پس از کودتای ۲۸ مرداد بپذیرم. در همه امور نشان فریب و دروغ و خیانت می‌بینم. نریمان

در درازای زمان با آنکه چهار بار وزیر، دوبار نماینده مجلس شورا و یکبار شهردار تهران بود، همانگونه در این نوشتار خواهید دید زندگی بسیار ساده داشت و برخلاف کاربدستان این سال‌ها که اگر یکبار در جایگاه مدیر کلی یک وزارتخانه باشند با بهره برداری نادرست از جایگاه اداری ثروت زیادی اندوخته و پول زیادی را دزدیده و ایران خارج زندگی می‌کنند در دو اطاق که از یکی از آشنایان اجاره نموده بودند تنگدستی زندگی می‌کرد.

زنده‌یاد محمود نریمان در بیست و چهارمین نشست دادگاه نظامی در ۹ بامداد یک شنبه ۱۵ آذر ۱۳۳۲ در تالار آئینه سلطنت آباد در پاسخ به رئیس دادگاه درباره رابطه خود با دکتر مصدق گفت: بنده از سال ۱۳۲۲ که در وزارت دارائی خدمت می‌کردم با جناب آقای مصدق آشنائی و ارادت پیدا کردم، زیرا ایشان تا آن موقع که بنده خدمت کرده بودم، تنها وزیری بودند که نسبت به تحصیلات و معلومات کارمندان توجه می‌کردند و مخصوصاً سوابق تحصیلی بنده را مورد تمجید قرار دادند. البته این نوع تشویق برای جوانی که تازه وارد خدمت شده است، فراموش ناشدنی است. از آن زمان، بنده نسبت به ایشان ارادت و صمیمیت داشتم. اغلب خدمتشان می‌رسیدم و به من اظهار لطف می‌فرمودند و بنده را در درستی و پاکی تشویق می‌کردند. این جریان ادامه داشت تا آنکه قرار بود برای انتخابات دوره شانزدهم در دربار شاهنشاهی تحصن اختیار کنند. بنده را هم دعوت به شرکت فرمودند و بنده هم با جان و دل پذیرفتم. از آنجا همکاری من با ایشان و تماسان بیشتر شد تا اینکه در دوره شانزدهم در خدمت ایشان در مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشته و ایشان رهبر فراکسیون ما بودند. و در نتیجه شور و تبادل افکار و همفکری موضوع ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و به نتیجه رسید. هنگامی که ایشان به سمت نخست وزیری انتخاب شدند موضوع خلع ید را انجام دادند و در شورای امنیت و در دادگاه لاهه از حقوق ایران دفاع فرمودند، بر مراتب ارادت بنده به ایشان افزوده شد.

رئیس: ممکن است بفرمایید روز ۲۸ مرداد چه مدت در خدمت آقای دکتر محمد مصدق بودید؟ و بعداً به کجا رفتید؟ نریمان: بنده از صبح روز ۲۸ مرداد شاید در حدود ساعت ۱۱ منزل جناب آقای دکتر مصدق بودم و تا صبح پنج شنبه در خدمت ایشان بودم. نزدیک ظهر روز ۲۸ مرداد یک عده‌ای که آنجا بودند، می‌آمدند و می‌رفتند، گفتند: «برویم، برویم برای ناهار». بنده گفتم «دیگر دور از مردی و مردانگی است که در این زمان پیشوای خود دکتر مصدق را تنها بگذاریم». نریمان چند ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد از زندان آزاد شد و به فعالیت در نهضت مقاومت ملی پرداخت. همین فعالیت‌ها باعث شد که وی در اردیبهشت ۱۳۳۴ همراه با مذهب‌الدوله کاظمی، الهیار صالح، دکتر عبدالله معظمی و شمس الدین امیرعلائی بازداشت و به جنوب تبعید شد.

یک بار دیگر نیز در دیماه سال ۱۳۳۴، نریمان در ارتباط با قتل سپهبد حاجعلی رزم‌آرا و فعالیت‌های فدائیان اسلام بازداشت و پس از ده روز به قید التزام آزاد شد. حسن نریم، رئیس پیشین کانون وکلای دادگستری درباره زندگی محمود نریمان پس از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می‌گوید: سال ۱۳۳۵ یا ۳۶ بود که یک روز به قصد دیدن شادروان نریمان به سوی خانه نریمان رفتم. شنیده بودم در سلسبیل زندگی می‌کرد. با تجسس بسیار خانه او را یافتم. متأسفانه در خانه نبود. در بازگشت توی کوچه نریمان را دیدم. از خرید برمی‌گشت. دو عدد بادمجان و یک عدد نان سفید خریده بود. ظاهراً خجالت کشید و گفت از شما چه پنهان تدارک شام خود را دیده‌ام بادمجان سرخ کرده با نان سفید. مریخانه خود برد. دو اطاقی محقر در طبقه دوم یک ساختمان بسیار کوچک منزل او بود و در طبقه، اول عده زیادی زن و بچه زندگی می‌کردند. میلمان اطاق نریمان چیزی غیر از یک تخت‌خواب آهنی ساده و یک میز و چند صندلی آهنی و فرش شیبی به زیلو بیشتر نبود. از دیدن نریمان در چنان وضعی اشک بر دیدگانم نشست. مرد آزاده بزرگ پس از سالها وزارت و خدمت در کمال قناعت با آنچنان زندگی ساخته بود. سر بلند و سرافراز.

به گفتگو نشستیم. از خاطراتش راجع به ۲۵ تا ۲۸ مرداد پرسیدم. نریمان

گفت: روز ۲۵ مرداد هیأت دولت تشکیل شد. من پیشنهاد کردم نصیری و افسران دیگری که بازداشت شده بودند، بجرم قیام برعلیه مصالح ملی و نهضت ملی ایران فوراً در یک دادگاه صحرانی محاکمه و اعدام شوند. این پیشنهاد متأسفانه به تصویب نرسید که شاید می توانست مسیر تاریخ را عوض کند و اما روز ۲۸ مرداد هیأت دولت در اطاق کار و استراحت دکتر مصدق منعقد گردید. صدای تیراندازی از خیابان کاخ بگوش می رسید. ناگهان چند گلوله شیشه های اطاق را شکست و به دیوار و نزدیک سقف اصابت نمود. دکتر مصدق روی تخت خواب نشست و بود. خونسرد آرام به همکاریانش پیشنهاد می نمود جای خود را عوض کنند به طوری که در تیررس قرار نگیرند. به ایشان گفتم بهتر است از اینجا هر چه زودتر خارج شویم. جواب داد همه ی شما بروید ولی من میمانم و در این اطاق در راه نهضت ملی ایران کشته می شوم همانطور که به ملت ایران وعده داده ام ما گفتیم سزاوار نیست بدست دشمن کشته شویم و من پیشنهاد می کنم دسته جمعی خودکشی کنیم! هفت تیر خود را درآوردم و بمنظور اعلام آمادگی برای انتحار روی میز گذاشتم. مصدق گفت: من هرگز راضی نمی شوم شماها بدست خودتان یا دشمن از بین بروید مرا بحال خود بگذارید و از این جا خارج شوید. گفتیم ما نمی رویم و در کنار شما می مانیم و کشته میشویم. دکتر مصدق ناراحت شد و چون زیر بار نمی رفت که از آن محل خارج شود و روی پیشنهادش برای رفتن ما و ماندن خود پافشاری می نموده به این سبب تصمیم گرفتیم دکتر مصدق را اجباراً از آن محل خارج کنیم و به این تصمیم عمل کردیم. دسته جمعی دکتر مصدق را بغل کرده، به حیاط خلوت بردیم و با وجود مقاومت هائی که داشت با اتفاق او را بوسیله نردبانی پخانه همسایه انتقال دادیم...»

چندی پس از آن تاریخ یکی از دوستان دکتر مصدق خواسته بود نریمان را بقبول مدیریت عامل یک شرکت تجارتی دعوت کند. موضوع را با او در میان گذاشتم، پرسید، صاحبان سهام شرکت چه کسانی هستند؟ جواب دادم اکثریت صاحبان سهام ایرانی و بعضی از یاران دکتر مصدق هستند و به کار عام المنفعه ای در این شرکت اشتغال دارند و ۱۰٪ سهام متعلق به یک شرکت تجارتی امریکائی است که در ساختن محصولات شرکت همکاری می کند. نریمان گفت از قبول همکاری زیر ۱۰٪ سهام متعلق به امریکائیان است. امریکائیان با ما بدکردند، علیه دکتر مصدق کودتا کردند و با اینکه حساب یک شرکت تجارتی از حساب دولت آمریکا جداست معذالک برای من ناگوار است در شرکتی باشم که قسمتی از سرمایه آن متعلق به چند امریکائی است. شاید سهمی در سیاست هرگز نداشتند. ولی هنوز کودتای ۲۸ مرداد که توسط هندرس و دیگر امریکائی ها پایه آن گذارده شد برای من دردناک است. ببان نریمان نشانه کمال وطن پرستی و علو طبع و بی نیازی او بود. آن هم در شرایطی که در چنان اطاقی و با چنان شامی که گفته شد روزهای آخر عمر خود را در کمال سربلندی و مباهات طی می کرد و نمی خواست پرنسپ های خود را نادیده انگارد و به دریافت حقوق کلانی از شرکت تجارتی تسلیم شود و احیاناً عملی برخلاف معتقدات خود انجام دهد

محمود نریمان مردی شریف و یکی از پاکدامن ترین وزیران دارائی ایران بود که از مال دنیا کمترین بهره ای نداشت و در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۰ در عسرت و تنگدستی درگذشت. (برگرفته از زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق)

محاکمه محمود نریمان در دادگاه نظامی رژیم کودتا دنباله جلسه بیستم دادرسی در ساعت ۴ از ظهر مجدداً به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل گردید و پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه سؤالات زیر را از آقای دکتر مصدق نمود

رئیس: شما اظهار داشتید عده ای از نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه در منزل شما بوده اند، حضور آنان عادی بوده و کما فی السابق به بررسی لوایح تنظیمی شما و سایر ایرادات عادی می پرداخته اند. توضیح دهید آیا در آن ایام به اصطلاح روزنامه های موافق شما و حتی جراید بی طرف درباره یکسره کردن کار مملکت هیچ گونه مطالعه و مذاکره و اخذ تصمیمی از طرف

نمایندگان مستعفی مزبور به عمل آمده است یا خیر؟ دکتر مصدق: به هیچوجه برای یکسره کردن کار مملکت بین من و آنها مذاکراتی به عمل نیامده است. رئیس: آقای محمود نریمان پس از مدت مدیدی که به منزل شما نمی آمدند و هیچ گونه ملاقاتی نمی نمودند و از فراکسیون نهضت ملی مجلس شورای ملی نیز مدتی بود استعفا داده بودند برای چه امری در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه در منزل شما آمد و شد می کردند. دکتر مصدق: آقای محمود نریمان یکی از آن مردان صحیح و درست مملکت است که به جهاتی که نمی دانم از فراکسیون نهضت ملی استعفا کرده بود، ولی ارتباط آقای نریمان با من هیچ وقت قطع نشد.

(زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، نصرالله شیفته، ص ۱۸۰-۱۷)

محمود نریمان؛ الگوی شجاعت، وطن دوستی و ساده زیستی

حسین شاه حسینی واپسین روز زندگی محمود نریمان این گونه روایت می کند: در روز ۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۰ آقای دکتر صدیقی پیغام داد که من خود را برسانم به شورای جبهه ملی. اعضای هیأت اجرائی هم حضور داشتند. مرحوم حسن شمشیری و مرحوم ابراهیم کریم آبادی هم آمدند. هیأت اجرائیه جبهه ملی به چهار تن از اعضای سازمان های خود: مرحوم شمشیری، مرحوم کریم آبادی، حاج حسن قاسمیه و بنده مأوریت داد تا تمهیدات مراسم تشییع و تدفین و مراسم ختم آن مرحوم را آماده کنیم. هیچکس نشانی منزل نریمان را نمی دانست. سرانجام از طریق نشانی منزل ایشان را پیدا کردیم که در خیابان آذریباجان بود. کریم آبادی و من زیر نظر مرحوم شمشیری مأمور شدیم که به منزل ایشان برویم و ببینیم چه باید بکنیم؟ در آنجا یک ساختمان دو طبقه بود که منزل ایشان در طبقه دوم قرار داشت. نریمان مردی شریف و یکی از پاکدامن ترین وزیران دارایی بود که از مال دنیا کمترین بهره ای نداشت و تا آخر عمر در تنگدستی زندگی می کرد. حاج محمد حسن شمشیری توی سر خود زد و گفت شرمندم ام که نمی دانستم مرحوم نریمان چنین زندگی سختی دارند زندگی کارکنان چلوکبابی من از زندگی نریمان بهتر می باشد.

اجتماع عظیم مردم تهران در تشییع جنازه او و مراسم ختمش، نشانه سپاسگزاری و قدردانی مردم از این خدمتگزار صدیق و این مدافع سرسخت جنبش ضد استعماری بود. لازم است ذکر شود که حاج محمد حسن شمشیری هزینه کفن و دفن او را تقبل و برایش آرامگاهی در پارک زرگنده در جوار اما مزاده اسماعیل بنا کرد. این آرامگاه چندی بعد بدستور احمدی نژاد شهردار تهران تخریب شد و استخوان های پیکر محمود نریمان همراه دو تن دیگر که در زرگنده به خاک سپرده شده بودند بدر آورده و در جاجرو ریختند و روی مکانی که مزار نریمان بود یک غرفه برای فروش جزوه های مذهبی گذاردند تا نامی از نریمان نماند.

در روز پنجم فروردین ماه سال ۱۳۴۰ خورشیدی مردی از میان ما و از ایران زمین آسمانی شد که سده ها باید چشم براه بود تا مانند او فرد دیگری برای جامعه ایرانی بالیده شود. زنده یاد محمود نریمان سروری بود آزاده که از پا افتاد و با مرگ خود جامعه خردمندان و روشنفکران و آزادگان ایران را اندوهگین و سوگوار ساخت. انسان بزرگ و سره. من کمتر کسی به پاکی، درستی، آگاهی، رشادت، میهن دوستی و باورمندی محمود نریمان می شناسم. یادش در تاریخ مبارزه مردم ایران گرامی خواهد ماند. امید که زندگی نریمان نموداری باشد برای دولتمردان این دوران که با اندوه بسیار باید پذیرفت که بوئی از انسان بودن نبرده اند.

رفرانس ها:

۱. به یاد دوست، مجله یغما ص ۸۳-۸۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ خورشیدی.
۲. نادره کاردان، جلد اول ۱۳۹۷ نوشته ایرج افشار ۱۸۷-۱۸۸ خ.
۳. محمود نریمان از واد تاریخ ایران از یاران دکتر مصدق، نوشته جمال صفری. فروردین ۱۳۹۸ خورشیدی انتشارات مصدق-فاطمی.

از قمر تا پرستو؛ صدسال تابوشکنی زنان

م. پورمحمد، رادیو زمانه



هرچند محدود زنان و محدود تر زنان بی حجاب همزمان با درهم شکستن تابوهای مذهبی و سنتی بود.

روندی که در سال‌های بعد و تا پیش از پیروزی انقلاب ایران کم و بیش ادامه داشت و باعث حضور بیش از پیش زنان در مدارس و دانشگاه‌ها و عرصه هنر و فرهنگ ایرانی شد. اما با برآمدن جمهوری اسلامی در پی انقلاب ۵۷ این حرکت رو به رشد ناگهان متوقف شد.

با وضع محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی که یکی پس از دیگری از سوی حکومت جدید اعلام می‌شد به نظر می‌رسید زنان یکی از اهداف اصلی هستند. روحانیون شیعی پیش از انقلاب هم بارها نگرانی خود را از حضور زنان آن‌هم بدون حجاب در جامعه اعلام کرده بودند و بخصوص به دیده شدن تن آنان و شنیدن صدایشان در موسیقی و سینما بسیار حساس بودند.

در سال‌های اول حکومت جدید، حتی مردان هم در عصره موسیقی با محدودیت روبرو بودند. تنها تعداد معدودی از موسیقی‌دانان و خوانندگان مرد آن هم با توجه به تهیه و پخش سرودهای انقلابی در مخالفت با حکومت سابق توانستند از این بگیر و ببندها گذر کنند و آلبوم‌هایی در دهه اول انقلاب به بازار عرضه کنند.

با پایان جنگ ایران و عراق، مرگ روح‌الله خمینی و آغاز به کار دولت جدید، برخی از محدودیت‌های اجتماعی کم کم لغو شد و فضا تا حدودی بازتر شد، اما مقاومت روحانیون در برابر زنان نه تنها برای آواز خواندن که حتی در ساز زدن هم ادامه پیدا کرد.

در تمامی این سال‌ها خوانندگان زن مشهور مانند سیما بینا، پریسا و هنگامه اخوان یا مجبور به خانه‌نشینی و سکوت و آموزش موسیقی شدند یا به اجبار و با اکراه کنسرت‌هایی فقط برای زنان در داخل یا در خارج از ایران برگزار کردند.

خوانندگان دیگری هم که در پی انقلاب در ایران مانده بودند کم‌کم مانند حمیرا، لیلا فروهر، مرضیه و گوگوش با خروج از ایران موفق شدند در کشورهای دیگر برای مخاطبان نشان کنسرت برگزار کنند.

در این میان به جز مواردی معدود، اغلب موسیقی‌دانان و خوانندگان مرد به عدم حضور زنان اعتراض نکردند.

از جمله کسانی که به این موضوع اشاره کردند می‌توان به اظهار نظر حسین علیزاده، موسیقی‌دان و نوازنده شناخته شده اشاره کرد: «یکی از عواملی که باعث شد با قاطعیت روی هنمایی کارکنم ممنوعیت صدای زن بود. این ممنوعیت به من این انگیزه را داد که در آثارم، حداقل در شکلی که حضورش احساس

اجرای «کنسرت زنده شبانه» پریسا احمدی در «کاروانسرا»، هزاران نفر از ایرانیان در سراسر جهان را به تماشای خود کشاند. حامیان حقوق زنان و جنبش زن، زندگی، آزادی از سویی با دیدن آن به ابراز شادمانی و خوشحالی پرداختند و در مقابل حکومت ایران و طرفدارانش به آن تاختند تا آنجا که قوه قضائیه علیه او و گروهش اعلام جرم کرد.

از مردم روبرو شد.

قمر در ادامه روایتش از آن شب را با اشاره به گفت‌وگوی دوستانه‌اش با مأمور پلیس که خودش هم اهل موسیقی بوده را چنین ادامه می‌دهد: «یک‌کمی نگه‌تون می‌داریم و بعدش میری خونه، فقط باید زیر این ورقه رو امضا کنی. اونجا من باید تعهد می‌دادم که دیگه کنسرت ندیم و مخصوصاً بی حجاب جایی نرم...».

اما این بازداشت و تذکری‌هایی مانند «زنهار که به حکم شرع می‌کشیم تو را» نه تنها به معنای پایان کار خوانندگی قمرالملوک نبود که او در ادامه موفق شد در شهرهای همدان در حضور عارف قزوینی که در تبعید بود و مشهد هم کنسرت برگزار کند و پس از آغاز به کار رادیو ایران در سال ۱۳۱۹ از اولین خوانندگان رادیو شود.

در سال‌های آغازین سده گذشته اگرچه به نظر می‌رسید اصلاحات سیاسی و اجتماعی مورد نظر مشروطه‌خواهان به بن‌بست رسیده و عوامل داخلی و خارجی مانع تحقق آنها شده‌اند، اما رویاها و آرزوهای آنان در جذب نشانه‌های فرهنگ و هنر و آموزش مدرن در موسیقی و تئاتر و سینما کم کم راه خود را در جامعه ایرانی باز کرده بود که یکی از نشانه‌های آن حضور

آنچنان که بسیاری در این روزها گفته و نوشتند این کنسرت را می‌توان ادامه تلاش و مقاومت زنان ایرانی در صد سال اخیر در برابر جامعه و قوانین و حاکمان مردسالار دانست. تلاشی که از کنسرت قمرالملوک وزیری در ۱۳۰۳ آغاز شد و با اجرای پرستو احمدی در آذر ۱۴۰۳ به شکل‌های مختلف و متنوع، علیرغم محدودیت‌ها و محکومیت‌های سال‌های پس از انقلاب ۵۷ ادامه داشته است.

قمرالملوک وزیری

اولین زن ایرانی که بدون حجاب خوانندگی کرد

«بالاخره کار خودت را کردی»

«دم ماشین بودم اما همین‌که راننده در روبرو وارد سوار شدم، چند تا مأمور گردن کلفت او مدن سراغم و من رو بردن نظمیه. انگار خواب می‌دیدم. همه خوشی‌هام به طرف، این نظمیه و امونده به طرف! تو دلم گفتم زن نترس، بگیرم اعدامت کردن، مهم نیست. چون بالاخره کار خودت رو کردی. کم کم آرام شدم...»

این روایت قمرالملوک وزیری از اولین اجرای زنده‌اش در سال ۱۳۰۳ آن هم بدون حجاب اسلامی در کنسرت گراندهتل تهران است که با استقبال هنرمندان و روشنفکران و مخالفت وسیع روحانیون و بسیاری

شود، صدای زن وجود داشته باشد.»

محمدرضا شجریان، استاد آواز و موسیقی هم با بیان اینکه «صدای زن از موسیقی ایرانی حذف شدنی نیست» در مصاحبه‌ای گفته بود: «بخشی از موسیقی ما نیست. بخشی از صدای موسیقی ما نیست. مانند این ساز که چهارسیم دارد و سیم اول را برداریم. این صدا را می‌خواهیم، این صدای زن است.» اما به رغم این اعتراضات گاه به گاه و مقطعی، مخالفت با اجرای موسیقی زنان تا جایی پیش رفت که امامان جمعه در شهرهایی مانند مشهد و اصفهان به رغم مجوز وزارت ارشاد اسلامی با حضور زنان در گروه‌های موسیقی مخالفت کردند و پخش صدای مبهم و گنگ چند ثانیه‌ای یک زن از موسیقی متن یک فیلم در یک برنامه تلویزیونی، منجر به عذرخواهی مقامات رادیو و تلویزیون دولتی ایران شد.

«محور مقاومت» در «تاریخ آزادی»

«من، پرستو؛ دختری که می‌خواهم برای مردمی که دوست‌شان دارم بخوانم. این حق است که نمی‌توانستم از آن چشم‌پوشم؛ خواندن برای خاکی که عاشقانه دوستش دارم. این‌جا، در این نقطه از ایران عزیزمان، در این تکه‌ای که تاریخ و اسطوره‌های ما به هم پیوند می‌خورند، صدای من را در این کنسرت فرضی بشنوید و خیال کنید، این وطن زیبا را...» این یادداشت‌های پرستو احمدی در کانال یوتیوب‌اش درباره اجرای کنسرت «کاروانسرا» است. امیر هوشنگ افشاری‌راد نویسنده و پژوهشگر فلسفه در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی فارسی با اشاره به اینکه «خود زن بودن در جمهوری اسلامی یعنی مقاومت»، با «ستایش از شجاعت انجام چنین کاری» درباره هزینه‌ها و پیامدهای این‌گونه فعالیت‌ها می‌گوید:

«در حکومتی که بیرون آمدن چهارتار موی یک زن ممکن است باعث مرگ او شود، یک نفر کنسرتی اجرایی کند که حتی می‌تواند جانش را به خطر بیندازد. اگرچه ممکن است حکومت آسیبی هم به او نرساند، اما به همان میزان هم ممکن است به او آسیب بزند. آنها به راحتی و در یک بازداشت‌گاه معمولی یا در زندان سر متهم را به دیوار می‌کوبند. همانطور که قبلاً شاهد سرنوشت زنانی مانند زهرا بنی‌یعقوب و زهرا کاظمی در بازداشتگاه‌های جمهوری اسلامی بوده‌ایم.»

در این اجرا که احسان بیرقدار، سهیل فقیه نصیری، امین طاهری و امیرعلی پیرنیا نوازندگان همراه پرستو احمدی بودند اشعاری از مهدی اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج و ابوالقاسم لاهوتی و چند ترانه فلکلور و قدیمی هم خوانده شدند.

زنان در ایران حق خوانندگی به تنهایی را ندارند و اجرای پرستو احمدی واکنش‌های گسترده‌ای برانگیخت.

عبدی کلانتری نویسنده و منتقد در یادداشتی اینستاگرامی نوشت: «کنسرت غیرمجاز پرستو احمدی با اجراگری بدن در یک موقعیت ویژه، ادامه حرکت ویدا موحد و آهودریایی است. موسیقی‌اش هم ادامه کار استادانی چون محمد نوری... یا هنرمندانی چون مینو جوان، سیمین قدیری و پری زنگنه که برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خوانده بودند و با انقلاب اسلامی به خاموشی محکوم شدند.»

آقای کلانتری با اشاره به اجرای حرفه‌ای این گروه از «نورپردازی مینیمال نارنجی در طاق‌های کاروانسرا و فرش‌هایی که لیه سکو را پوشانده» تا «حرکت‌های نرم دوربین و یک سه پایه و لیوان آب» نوشته است: «بنیانگذار جمهوری اسلامی گفته بود «این‌ها از آزادی اینا می‌خوان»، دقیقاً. محور مقاومت ماست. تن پوش بلند و نازک شب، بی‌آستین و شال، گردنبندی سبک بر پوست برهنه، تنی موزون و پر انرژی، طنز و طنازی و به سخره گرفتن مردان قدرت با حنجره‌ای پرتوان.»

خانم احمدی پیش از این هم با اجرای قطعه «از خون جوانان وطن» عارف قزوینی در جریان اعتراضات ۱۴۰۱ و «هوای آزاد» در ۱۴۰۳ با شعری از فاطمه دوگوه‌رانی که به گفته خودش ادای دینی به جنبش «زن، زندگی، آزادی» بود مورد پیگرد قضایی قرار گرفته بود.

او برای اجرای دوم به دادرسی امنیت تهران احضار و با هجوم مأموران به منزل، وسایل شخصی‌اش توقیف و آوازه‌هایش از اینستاگرامش برداشته شد. با این حال او، با انتشار ترانه‌ای با شعر هوشنگ ابتهاج سکوت چهار ماهه خود را شکست. داستان زنان خواننده هم چون خود پرستو احمدی در ایران است.

پروین اردلان نویسنده فعال فمینیست در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید: «این تنها یک اجرای هنرمندانه نیست، خلاقیتی شورش‌آمیز است. ثبت صدا، حرکت بدن و مقاومت در بستر جامعه است. این همان انقلاب در حال شدن ژینا مهسا امینی است که زنده و جاری و سرکوب نشدنی است. جنبشی است که هر بار در یک بدن، تصویر، صدا، حرکت بازتاب می‌یابد و استبداد را می‌خراشد. علیه آن لایحه و قانون و جرم می‌نویسند و می‌سازند، شلاق می‌زنند و زنان را به در و دیوار می‌کوبند، اما نمی‌دانند که انقلابیون این جنبش چند صدایی آمده و آگاه به پیامدهای حرکت‌شان پا بر صحنه می‌گذارند.»

هر بار از جایی برمی‌کشند و فرود می‌آیند، غافلگیر می‌کنند، تکثیر می‌شوند و در خاطره جمعی ما ثبت و تکرار می‌شوند. آنها نه تنها از ترس عبور کرده‌اند و بلکه لرزه بر اندام سلطه انداخته‌اند و زیباترین شکل را از جنبش را ثبت می‌کنند.» به گفته این فعال فمینیست: «جنبش در حال حاضر در بی‌سرتین و قدرتمندترین دوران خود است چون در همه بدن‌ها و جنسیت‌ها منتشر شده است. تاریخ امتداد است از یک سنگر به سنگر دیگر در میدان جنگی که همیشه علیه زنان در جریان بوده و هست. استراتژی‌های مشترک با تاکتیک‌های گوناگون.

آنها ترس را می‌درند، تخیل را قدرت می‌بخشند و با اقدام‌شان تخیل آینده را با اقدام حال‌شان یکی می‌کنند. این خود عین مبارزه است که با سکوت و مصلحت بیگانه است. پرستو احمدی، آهودریایی، زارا اسماعیلی، ویدا موحد همین‌طور ادامه دهید تا ته تاریخ حضور، در این امتداد هستند.»

پیش از این اجرا، زنان خواننده بارها به اشکال مختلف این خط‌شکنی‌ها و تابوشکنی‌ها را بخصوص در سال‌های اخیر انجام داده بودند که گاه پیامدها و نتایج تلخ و سختی هم برای آنان به همراه داشته است. فراواز (فاطمه ساریان‌ها)، جاستینا (فریما) و پرریان (مشیدی) از جمله خوانندگان زن ایرانی بودند که در این سال‌ها با محدودیت‌ها و فشارهای زیادی برای انجام فعالیت‌هایشان روبرو بودند و در نهایت مجبور به ترک خاک ایران شدند.

زارا اسماعیلی هم یکی از این خوانندگان زن بود که بدون پوشش مد نظر حکومت ایران در اماکن عمومی مانند شهرک اکباتان، باغ فردوس تهران و مترو آواز می‌خواند و بسیاری در شبکه‌های اجتماعی کارهای او را دنبال می‌کردند. فعالیت‌هایی که در ادامه منجر به بازداشت او و انتقالش به زندان فشافویه و حذف آوازه‌هایش از اینستاگرام شد.

حسام سلامت جامعه‌شناس اجرای این کنسرت را «تبلور ایده آزادی می‌خواند» و می‌گوید: «از کنسرت قمرالملوک وزیری در گراند هتل تهران که با «سر باز» برای نخستین بار در جمهور مردم آواز خواند تا کنسرت آنلاین پرستو احمدی و دوستانش در ۱۴۰۳ که یک ایران را از هر کجای جهان پای خود نشان داد ایده زنده (که با وجود همه زخم‌ها و شکست‌هایش هیچگاه از زنده بودن دست نکشید) دما دم دست‌خوش شکوفایی بوده است: ایده آزادی... ضیافت سرخوشانه‌ای که به واسطه به صحنه آوردن آزادی (و آزادی امروز به زنانگی خود می‌بالد) همه مردگان و زندگان راه آزادی را یک‌جا گردآورده است تا سهم آنان در «تاریخ آزادی» را تصدیق کند.»

سایشی «ز، س، ش» در سراسر ابیات ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۰ آهنگ شعر گوش نواز شده است. فرخی سیستمی که مؤید مصرعی از مطلع یک قصیده‌وارا در پایان شعر خود تضمین کرده، این وزن را برای وصف بهار به کار گرفته و سروده است:

هنگام گل‌ست‌ای به دورخ چون گل خودرو
هم‌رنگ رخ خویش به باغ اندر گل جوی
هم‌رنگ رخ خویش تو گل یابی لیکن
همچون گل رخسار تو آن گل ندهد بوی
مجلس به لب جوی برای شمشه خوبان
کز گل چو بناگوش تو گشته ست لب جوی

آیا این روح و لحن شاد در وصف برف و زمستان که در چکامه مؤید محسوس است زاییده حالت درونی شاعر در زمستان ۱۳۱۲ ش بوده است؟ گمان می‌رود چنین باشد. وگرنه ممکن بود مثلاً از احوال بینوایان در برف‌ریزان سخن گوید.

منوچهری دامغانی جوان و شادی دوست نیز در خزان زردرنگ زیبایی‌های بسیار می‌بیند و نگارگری‌های او از خزان طربناک است.

اما مسعود سعد سلمان در محنت زندان، ستارگان فروزان آسمان را هم دشمن خویش می‌انگاشت و از آنها کله داشت. در هر حال شعر برف مؤید، از این لحاظ از نظایر خود ممتاز است.

در این قصیده آن شیوه واقع‌گرایی (رنالیسم) و سادگی در وصف طبیعت که از ویژگی‌های سبک خراسانی است مشهود است. شاعر آنچه را دیده به صورت تابلویی زیبا و جاندار نقش کرده است.

مؤید ثابتي در مقدمه دیوان خود نوشته است: «سلامت گفتار و روانی بیان و سادگی الفاظ و فصاحت کلام و دانستن طریق استعمال کلمات و به کار بردن آنها در جا و محل خود اصولی است که همیشه مورد علاقه من بوده است.»

انصاف آن است که شعر وی از حیث الفاظ و ترکیبات خوش تراش و لطف هم‌جواری آنها با یکدیگر و حسن استفاده از تکرار و تجانس (ب ۴) و هم‌آهنگی‌های لفظی و معنوی (ب ۵ و ۷) و بافت موزون سخن از جلوه و جلای بسیار برخوردار است. شعر او از یک سو روشن و گویاست که به سخن گفتن ساده می‌ماند و از یک سو چنان فصیح و خوش ترکیب است که گویی همه اجزاء و واژه‌ها را به‌گزینی کرده در کنار هم با دقت و حسن سلیقه نشانده‌اند و این ویژگی برای او توفیقی بزرگ است. کافی است یک بار دیگر ابیات آغاز قصیده را بخوانیم....

به یاد وطن

نقد شعری از

علی مؤید ثابتي

با عنوان «برف»

برگرفته از کتاب چشمه روشن،

اثر دکتر غلامحسین یوسفی

بس گوهر ارزنده و بس لولؤه شهوار
کز برف بود بر ز بر تارک تیهو
منقار پر از برف کند زاغ تو گویی
کز شیر بیالوده دو لب بچه هندو
از باد برهنه شده یک باره تن بید
وز برف گرانبار شده شاخه ناو
زی باغ بیابید و بیرسید ز دهقان
کان دولت دیروزی امروز تو را کو؟
آیا ز چه بر باد شد آن نوگل شاداب؟
و آخر چه خاموش شد آن مرغ سخنگو؟
در باغ از امروز دگر تا مه اسفند
یک سبزه نورسته نبینی به لب جو
خوش زی که بهار آید امسال به از پار
گیتی شود آراسته و خرم و نیکو
در کشت همی نعره زند بلبل بی‌دل
در دشت همی خنده کند لاله خود رو
آن رعد همی کوس زند سخت به قوت
وان ابر همی تیغ کشد سخت به نیرو
آن برق جهان همچو یکی نیزه زرین
کو را فکنی هر دم ازین سوی بدان سو
گیتی شود از سبزه و گل چون پرتاووس
بلبل به نشاط آید و قمری به تکاپو
از سبزه نو خیز برآید گل و سنبل
بر سبزه نو نیز برآییم من و تو
گل باز کند روی و مؤید به تو گوید:
«هنگام گل‌ست‌ای به دورخ چون گل خودرو»

ملاحظه می‌کنید که شعر مؤید حالتی شاد و سرخوش دارد و به همین سبب وزن آن نیز در بحر هزج نشاط‌آور و دل‌انگیز است. تعدد هجاهای کوتاه آهنگ شعر را گرم‌پوی و تند دارد و مضامین ابیات نیز با این حرکت همراه و همگام است. موازنه اجزاء و بافت مصرع‌ها در برخی ابیات (ب ۲، ۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰) این حالت را در شعر تقویت کرده است و نیز بر اثر پراکندگی و حسن ترکیب حروف

بیست و چند سال پیش، در اوائل زمستان، نیمروز یکشنبه، در پیشه بلونی (گردشگاهی در پاریس) با دوستی فرانسوی بر نیمکتی نشسته بودم و با هم سخن می‌گفتم.

هوا ابری و آسمان کدر بود. کم‌کم برف باریدن گرفت. کسانی که بر نیمکت‌ها آسوده بودند، برخاستند و به راه افتادند. تنی چند نیز باقی ماندند. ما دو تن از آن جمله بودیم. دوست من مانند آن که در بستری حریر آرمیده باشد بر نیمکت یله داده بود. گویی از ریزش نرم برف بر پیرامون خویش و بر سر و اندامش لذت می‌برد و در حالی که به پهنه گسترده پیش روی خود چشم دوخته بود از زیبایی برف و رقص ذرات آن در فضا و فرود لطیف و نوازش‌گونه آن بر زمین آرام آرام سخن می‌گفت.

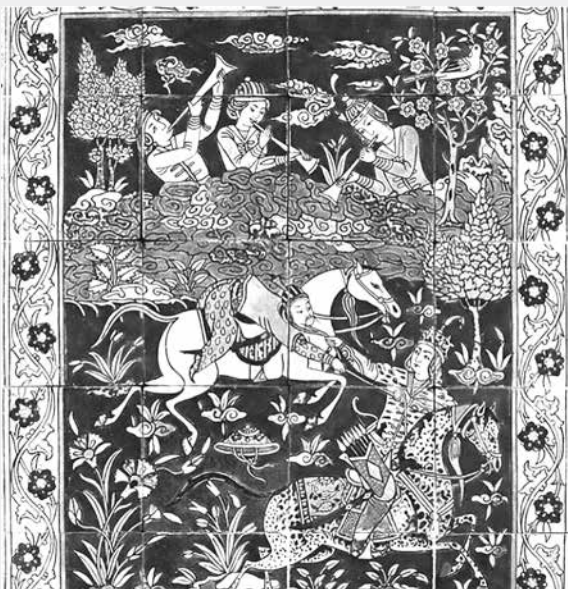
من نیز مجذوب شده بودم. بی‌اختیار قصیده «برف» مؤید ثابتي به یاد آمد و آن گرمی و نشاط که در آن چکامه منعکس است، برخلاف بسیاری از اوصاف برف در دیوان دیگر شاعران که آهنگ و حالت خمود و افسردگی دارد و بدان می‌ماند که کسی سردر گریبان فرو برده است و در صددست خود را هر چه زودتر از برف دور نگاه دارد.

برخی از ابیات قصیده مذکور را برای دوست خود ترجمه می‌کردم و توضیح می‌دادم که چگونه شاعر مانند وی از تماشای برف به وجد آمده و آن را شادمانه توصیف کرده است. او نیز از شنیدن این مضامین به نشاط می‌آمد.

از قضا الان هم که این سطور را می‌نویسم دی ماه است و دو روزی است که نخستین برف زمستانی از آلودگی هوای تهران کاسته است و از این حیث نیز باید آمدن برف را گرمی شمرد. از این رو باز به یاد قصیده مؤید ثابتي افتادم که از این قرار است:

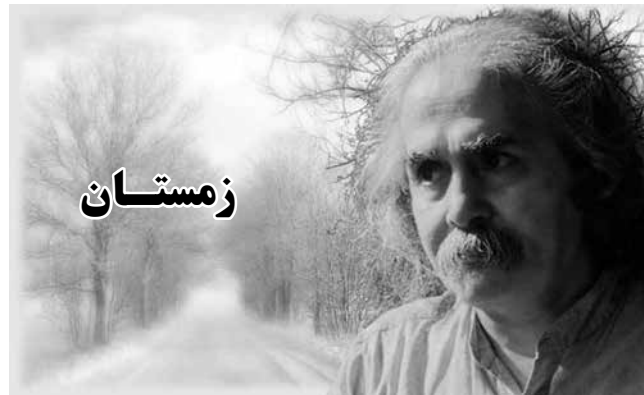
برف آمد و سرکرد به هر برزن و هر کو
امسال گرمی ست بسی آمدن او
گیتی ز سپیدی شده چون سینه شهباز
گردون ز سیاهی شده چون پر پرستو
مردم همه بگریخته از برزن و بازار
پنهان شده در خانه چو زنبور به کندو
از سبزه گرایید به گلخانه گل سرخ
وز باغ خرامید به مشکو گل شب‌بو
آن شاخ پر از برف تو گویی ز ره ناز
کرده ست عیان سیم‌بری ساعد و بازو
پوشیده به تن سرویکی پیرهن از سیم
چون پیرهن دخترکان تا سر زانو
تا دامنش از برف و گل آلوده نگردد
بالا زده دامن و فرو چیده ز هر سو
از برف گرانمایه شده خوابگاه رنگ
کورات کنون بستر و بالش ز پر قو

غزلی از دیوان سعدی



آن سرو که گویند به بالای تو ماند
هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند
دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست
با غمزه بگو تا دل مردم نستاند
زنهار که چون می‌گذری بر سر مجروح
وزوی خبرت نیست که چون می‌گذراند
بخت آن نکند با من سرگشته که یک روز
همخانه من باشی و همسایه نداند
هر کاو سر پیوند تو دارد به حقیقت
دست از همه چیز و همه کس درگسلاند
امروز چه دانی تو که در آتش و آبم
چون خاک شوم باد به گوشت برساند
آنان که ندانند پریشانی مشتاق
گویند که نالیدن بلبل به چه ماند
گل را همه کس دست گرفتند و نخوانند
بلبل نتوانست که فریاد نخواند
هر ساعتی این فتنه نواخته از جای
برخیزد و خلقی متحیر بنشانند
در حسرت آنم که سرو و مال به یک بار
در دامنش افشانم و دامن نفشانند
سعدی تو در این بند بمیری و نداند
فریاد بکن یا بگشاید یا برهاند

زمستان



سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
سرها در گریبان است
کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و
دیدار یاران را
نگه جز پیش پا را دید، نتواند
که ره تاریک و
لغزان است
وگر دست محبت سوی کسی یازی
به اکراه آورد دست از بغل بیرون
که سرما سخت سوزان است
نفس،
کز گرمگاه سینه می‌آید برون،
ابری شود تاریک
چو دیدار ایستد در پیش چشمانت
نفس کاین است،
پس دیگر چه داری چشم
ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟
مسیحای جوانمرد من!
ای ترسای پیر پیرهن چرکین
هوا بس ناجوانمردانه سرد است
... آی
دمت گرم و سرت خوش باد
سلام را تو پاسخ گوی،
در بگشای
منم من، میهمان هر شبت،
لولی‌وش مغموم
منم من، سنگ تپیاخوردی رنجور
منم، دشنام پست آفرینش،
نغمه‌ی ناجور
نه از روم، نه از زنگم،
همان بی‌رنگ بی‌رنگم

بیا بگشای در، بگشای، دلتنگم
حریفا! میزبان!
میهمان سال و ماهت
پشت در چون موج می‌لرزد
تگرگی نیست، مرگی نیست
صدایی گر شنیدی،
صحبت سرما و دندان است
من امشب آمدستم وام بگزارم
حسابت را کنار جام بگذارم
چه می‌گویی که بی‌گه شد، سحرشد،
بامداد آمد؟
فریت می‌دهد،
بر آسمان این سرخی
بعد از سحرگه نیست
حریفا! گوش سرما برده است این،
یادگار سیلی سرد زمستان است
و قندیل سپهر تنگ میدان،
مرده یا زنده
به تابوت ستمبر ظلمت نه توی
مرگ‌اندود، پنهان است
حریفا! رو چراغ باده را بفروز،
شب باروز یکسان است
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
هوا دلگیر، درها بسته،
سرها در گریبان، دست‌ها پنهان
نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین
درختان اسکلت‌های بلور آجین
زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه
غبار آلوده مهر و ماه
زمستان است

سرطان وطن

مجتبی کاشانی

تو مَپندار که در فکر تتم
نگرانِ سرطانِ وطنم

او که بیمار شود ما همه نیز
من که بیمار شوم، یک بدنم

وطنم از تن من خسته تر است
درک کن دردِ مرا از سُخْنم

به تو سوگند که از غُصّه خویش
لحظه‌ای پیش تو من دم نزنم

من از آن یوسف گم‌گشته خویش
مالک بوی خوشِ پیرهنم

کی برون آید از این چاه وطن؟
کاش روزی که در او زنده منم!

غرب در راحت و من در صدِ
آب در هاوَنِ خود کوفتم

من شفا می طلبم بهر وطن
نه شفای بدن خویشتم

هرکجا جان مرا یار گزید
جسم اما بگَزیند وطنم

و پس از من بگذارید کمی
خاک ایران به میان کفن‌ام

گرچه بی شعله و بی دود روم
عشق تائید کند سوختم

شعله شهر فرو خفت ولی
من پی شعله برافروختم

مجتبی کاشانی روز ۲۳ آذر
۱۳۸۳ در تهران در اثر بیماری
سرطان معده درگذشت.

طبیعت ایران، زنده‌یاد نیکول فریدنی،
بنیادی را بنا نهادند که بعدها به
جامعه‌ی یآوری فرهنگی معروف گشت
و کارش ابتدا دادن خدمات درمانی و
بعدها مدرسه‌سازی برای مناطق بسیار
محروم جنوب خراسان بود.
این تشکل در زمان حیات
کاشانی بیش از ۲۰۰ مجتمع آموزشی
ساخت، ولی با مرگ مجتبی به پایان
نرسید و تاکنون ۹۰۰ مدرسه ساخته
است.

در قسمتی از وصیت‌نامه
کاشانی آمده: «من کاری نتوانستم
برای مردم انجام دهم، حاصل عمر
من برای ملت و کشورم ۲۰۰ مجتمع
آموزشی است که با پول مردم و دوستانم
در انجمن یآوری ساختم و شش کتاب
شعر که برای مردم و به عشق آنها
سروده‌ام».

شعر و شعور مجتبی کاشانی
و دو تار عثمان در کنار تصاویر
نیکول در معرفی فقر و مسکنت در
روستاهای جنوب خراسان و اثرات
مثبت مدرسه‌سازی، توانست **جامعه
یآوری فرهنگی** را به کمال برساند.
مجتبی کاشانی شیعه، عثمان
محمدپرست سنی و نیکول فریدنی
ارمنی بود

درس برای ما:

- عثمان هیچگاه برای نواختن موسیقی پول نگرفت و اگر پولی گرفت صرف کار خیر و مدرسه‌سازی کرد. ما کدام توانمندی‌مان را وقف بسط نیکویی و خلق زیبایی و نشر دانایی می‌کنیم؟
- در نگاه اول همه ما فکر می‌کنیم این دیدار (مجتبی و عثمان) یک اتفاق تصادفی بوده است. اما در این جهان هیچ اتفاقی، اتفاقی نیست! اگر اندیشه خیری در وجود ما باشد دیر یا زود درها گشوده می‌شود.
- این سه یار غیر هم دبستانی، شاگرد سه مکتب مختلف بوده‌اند که جهان را مطلوب‌تر کردند و جان‌شان متعالی‌تر شد.

سه یار غیر هم دبستانی!

دکتر محمد رفیع جلالی

مجله اینترنتی اسرار نامه

می‌گوید: باید بیایی خانه خودمان.
بد نمی‌گذرد.

به منزل راننده می‌روند.
همین‌طور که دارند حرف می‌زنند، از
خستگی به خواب فرو می‌روند. زمانی
بیدار می‌شوند که اهل خانه دارند سور
و سات شام را آماده می‌کنند. بعد از
شام راننده اشاره‌ای به پستوی خانه
کرده و با سر اشاره‌ای به پیچه‌ها می‌کنند.
به درون پستو می‌روند و اندکی بعد با
یک بسته دراز، پیچیده در یک پارچه
قلم‌کاری شده باز می‌گردند. بسته را
جلوی راننده می‌گذارند. راننده به
آرامی و با احترام بسته را باز می‌کند.
حالا نوبت جوان است که متعجب شود.
داخل بسته یک دو تار است. راننده
دست چپش را سوی کوک دو تار می‌برد
و با ناخن‌های دست راست بر سیم‌ها
زخمه‌ای چند می‌زند. پس از چند بار
بالاخره مطمئن می‌شود که ساز کوک
است؛ می‌نوازد و سپس می‌خواند:

نوائی، نوائی، نوائی، نوائی
همه با وفابند، تو گل بی‌وفایی
الهی برافتد نشان جدایی

تازه اینجا است که جوان از
بهت بیرون می‌آید و بی اختیار دست
می‌اندازد به گردن راننده و او را
بوسه باران می‌کند! آن راننده عثمان
محمدپرست- نوازنده بزرگ خراسان-
است و آن جوان هم **مجتبی کاشانی**
شاعر و مدرسه ساز بزرگ سال‌های
بعد!

در همان خوف بود که پیوند
میان عثمان و مجتبی شکل گرفت.
این دو یار و در کنار یار دیگرشان،
پدر عکاسی نوین و سلطان عکاسی

همه صندلی‌ها پر شده بودند.
اصرار داشت که سوار شود. راننده که
عمامه‌ای به سبک خراسانیان اصیل
بر سر داشت، وقتی اصرار جوان را
دید، چارپایه چوبی کنارش را نشان
داد و گفت: بیا بالا بنشین و دست
خودم. مقصد نهائی خوف است!
هنوز به شریف‌آباد نرسیده بودند که
راننده می‌پرسد: خُب جوان برای چه
می‌خواهی به خوف بروی؟ کسی را
آنجا می‌شناسی؟ کار واجبی داری
که اینهمه اصرار داشتی سوار شوی؟
و جوانک می‌گوید نه! راننده بیشتر
متعجب می‌شود و می‌پرسد: پس
می‌خواهی بروی خوف چه کار کنی؟
آنجا که چیزی برای دیدن ندارد.
وسط کویر است! و جوانک می‌گوید:
هیچ! می‌خواهم بروم آنجا را ببینم!
فقط همین!

راننده جلوی یک قهوه‌خانه
متوقف می‌شود تا گلوپی تازه کنند.
دست جوان را هم می‌گیرد. چای اول را
که سر می‌کشند، جوان شعری را زمزمه
می‌کند! گوش‌های راننده تیز می‌شود.
شعر زبان حال راننده و مسافران است
و این جاده‌های خراب و خاکی!! با این
مضمون که چرا با این همه ثروت باید
جاده‌های ما این چنین باشد و وضع
مردمان مان این گونه؟

راننده تعجب می‌کند. آن چه
این جوان می‌خواند، نه شعر است و
نه محاوره معمولی. در عین اینکه
قافیه ندارد ولی فکر می‌کنی شعر
است! سرو ته دارد و گوش نواز است!!
می‌پرسد این‌ها را کجا خواندی؟ و جوان
می‌گوید: از جایی نخواندم؛ خودم
سروده‌ام!! یعنی این‌ها شعر بود؟ و
جوان جواب می‌دهد بله به این‌ها می
گویند شعرنو! قشنگ است! نشنیده
بودم. راننده خیلی از جوانک خوشش
می‌آید.

وقتی به خوف رسیدند راننده
پرسید: خُب ببینم! در خوف کجا
می‌خواهی بمانی؟ اینجا مسافرخانه‌ای
چیزی ندارد. جوانک می‌گوید:
نمی‌دانم. بالاخره یک جائی پیدا
می‌شود. خدا بزرگ است. راننده



گفتگویی با

محمد معین فر

سردبیر فصلنامه باغ خوشان،

نویسنده، هنرمند و هنرشناس

بخش دوم

شاهرخ احکامی

شما با صنعت قالیبافی هم آشنایی زیادی دارید. درباره‌ی آن و قالیبافی در قوچان بگویید.

وقتی می‌خواهم درباره‌ی موضوع صنعت فرش در قوچان با شما صحبت کنم حقیقتاً بغض کهنه و دیرینه‌ای در وجودم بروز می‌کند. علت آن هم کاملاً روشن است. در زمانی که سن من شاید ۶ سال هم نشده بود وارد کارگاه فرش شدم. تصمیم بزرگترها این بود که من فرش باف بشوم تا یک محصل درس و مدرسه. برابر قوانین وزارت کار و کارگری در ایران دوره پهلوی که فکر می‌کنم الان هم شاید این موضوع یا حداقل این ماده قانونی در قوانین کار و کارگر وجود داشته باشد نمی‌بایست کمتر از ۱۲ سال سن وارد کارگاه فرش باشی بشود. اما از آنجایی که سرپرست کارگاه از وابستگان من و شوهر خواهرم بود، و به خاطر منافع شخصی شان من کودک زیرشش سال وارد کارگاه شدم. هنر فرش در قوچان به صورت کارگاه‌های غیرمتمرکز فعال بود و فرش‌های مصرفی برای زیرپا تولید می‌شد. افرادی مانند آقای مقصود واژگو- شوهر خواهرم - در منزل شخصی خود فرش تولید می‌کرد که فرش‌های کم ارزشی بود یعنی با رجشمارهای پایین تولید می‌شد و ارزش اقتصادی کمتری داشت. ظرافت و تراکم فرش را با تعداد کره در واحد عرضی شش و نیم یا هفت سانتی متری می‌سنجیم. که این واحدها مربوط به مناطق فارسی‌باف مثل خراسان و ترکی‌باف مانند آذربایجان است. در قوچان بیشتر رجشمار ۲۵ بافته می‌شد. بعدها تا رجشمار ۵۰ و ۵۵ هم در قوچان فرش بافته شد. اما سال تقریباً ۴۱ یا ۴۲ با باز دیدی که شخصی به نام حاج آقای حریری وارد کارگاه خصوصی و غیرمتمرکز آقای واژگو شد، که من نیز مدت کوتاهی بود در این کارگاه شروع به آموختن فرش کرده بودم. بعد از دیدن این کارگاه به آقای واژگو پیشنهاد شد که مدیریت و سرپرست داخلی کارگاه بزرگ فرش بافی را به عهده بگیرد که بعدها شد کارگاه متمرکز شهر قوچان با ۴۰۰ هنرمند فرش باف. سرمایه‌گذار اصلی و صاحب آن کارخانه‌ی پارس مینو، علی خسروشاهی یکی از برادران خسروشاهی‌ها که آذری زبان بودند در قوچان تأسیس شد. این کارگاه متمرکز در انتهای خیابان انوشیروان که امروز به نام ولیعصر خوانده می‌شود و نام محلی آن به بازار سبزوار مشهور است و قبل از بلوار منتهی به جاده سنتو یا جاده اصلی عبور اتوبوس‌های تهران به مشهد، تقریباً در یک واحدی حدوداً نیم هکتاری تشکیل شد. این زمین ۵۰۰۰ متری مربع مستطیل با چند سالن بزرگ که محل جمع آوری کشمش‌هایی بود که از محصولات انگور این شهر حاصل می‌شد و به اصطلاح کارخانه‌ی کشمش پاک‌کنی بود. یکی از سالن‌ها را اختصاص دادند به شروع کار فرش بافی. تقریباً هفت یا هشت نفر بودیم شامل دو استادکار و پنج شش نفر هم به اصطلاح خودمان بافنده‌ی ساده‌ترین کارگاه بودیم. در طی تقریباً ۱۴-۱۵ سال این کارگاه از ۸ نفر به ۴۰۰ نفر رسید و استادان بسیاری از نقاط

مختلف استان خراسان و برخی از استان‌های فرش بافی به ویژه از مشهد و کارگاه بزرگ صابر و از کارگاه‌های آذربایجان به ویژه تبریز می‌آمدند و در این کارگاه متمرکز قوچان فرش تولید می‌کردند. فرش‌های بافته شده در قوچان به اقصی نقاط ایران برده و فروخته می‌شد.

تعداد ۴۰۰ نفر در این کارگاه مشغول تولید فرش بودند که ۶۰، ۷۰ نفر آن‌ها آقایان بودند و بقیه از بانوان و دوشیزگان شهر قوچان بودند. این کارگاه تا انقلاب فعال بود و بعد از انقلاب و خارج شدن خسروشاهی از ایران، این کارگاه و اموال سرمایه گذاران مانند بسیاری از کارخانه‌های صنعتی و تولیدی دیگر کشور که امروز به خاک سیاه نشسته‌اند تعطیل و تبدیل به انبار شده‌اند. به دست انقلابیون افتاد و مصادره شد. باقیمانده‌ی تعدادی از داراها و فرش‌های نیمه‌کاره به دست استاد فقید مشهدی رحیم آقایی به پایان می‌رسد و این کارگاه به طور کلی برچیده می‌شود. هیچ کسی بعد از انقلاب موفق به تشکیل کارگاه متمرکز نشد.

عشق و علاقه‌ی بی‌انتهای شما به تاریخ ادبیات ایران و نویسندگی قابل تحسین است - در این زمینه بگویید.

عشق و علاقه‌ی من به تاریخ ادبیات ایران فکر می‌کنم که مشترک است بین همه اهالی فرهنگ و ادب که در این کشور زندگی کرده و رشد و نمو داشتند. چرا که ادبیات ایران مترادف با هویت ایرانی است. علاوه بر آنچه که عرض کردم یک فاکتور دیگر را باید اضافه کنم. صادقانه بگویم که آن هم عقده‌ای شخصی بود، چون من در دوران کودکی از بسیاری از امکانات از جمله درس و مدرسه محروم بوده‌ام. علت اینکه من به ادبیات علاقه مند شده‌ام بیشتر به سبب ارتباط در ۵۳ سال اخیر با افراد اهل فرهنگ و ادب و تاریخ است که در تمام دوران نوجوانی و جوانی‌ام از آن‌ها محروم بوده‌ام. به عبارتی این محرومیت یعنی دوری از هویت ملی...

بعد از اینکه در سال ۸۵ یعنی بعد از خدمت سربازیم که منجر می‌شود به آشنایی من با افراد خاصی و به ویژه سال‌هایی که در مرکز گیلان بودم دوستان زیادی پیدا کردم. همین‌طور که احتمالاً اشاره کرده‌ام، گیلان و ماژندران را یکی از مناطق بسیار روشنفکر می‌دانم و دسترسی من به کتاب و ادبیات از همین سال‌ها شروع شد. به خاطر اینکه مدتی به عنوان یک کتاب‌فروش سیار در سطح شهر رشت برای تأمین معاش زندگی شخصی‌ام به فعالیت پرداختم. کنج‌کاوی‌های من و دیدن عناوین و تیتروهای که در کتابفروشی‌ها می‌دیدم در آن بساطی که خود من برپا کرده بودم و در واقع اشتیاق و تشنگی مردم در سال‌های اولیه بعد از انقلاب به ویژه در رشت موجب شد که من هم به ادبیات علاقه مند بشوم. به ویژه ادبیات روس در آن سال‌ها که آزادی‌های زیادی نصیب مردم بخصوص جوان‌ها شده بود. کتاب‌های مهمی که با ترجمه‌های افرادی که اندیشه‌های چپ داشتند.

مثل محمود به آذین موجب شد با برخی از آثار غیر ایرانی آشنا بشوم. کتاب‌هایی مانند: جان شیفته، دُن آرام، و داستان‌ها و رمان‌های عاشقانه و تاریخی، مانند بلندی‌های بادگیر امیلی برونته شاعر نویسنده انگلیسی، کلبه عمو تام اثر هریت بیمچراستو نویسنده آمریکایی... در آن زمان که بسیاری از مردم تشنه‌ی مطالعه بودند و کتاب بسیار ارزان بود. از این دست داستان‌ها که اگر فهرست ذهنی من الان بخواد پیاده بشود، فراوان از این عناوین در ذهنم دارم. با اینکه بسیاری از واژگان را واقعاً من نمی‌فهمیدم و ممکن بود حتی اشتباه بخوانم اما اشتیاق و تشنگی که نسبت به دانستن و در واقع کشش این کتاب‌ها در من به وجود آورده بود موجب شد که به منابع ادبیاتی هر روز بیشتر از دیروز علاقمند بشوم. به تبع آن نویسندگان و مترجمان بسیاری را بشناسم. اعتراف می‌کنم که من چپ و راست را نمی‌شناختم و هنوز هم چپ و راست را نمی‌فهمم. احزاب فعال را نه در گذشته و نه امروز هم نمی‌شناسم.

واقعا این اندیشه‌ها از کجا آمده و چگونه می‌شود فهمید که فلانی چپ است و بهمانی راست...؟ شاید در این سال‌های اخیر مقداری به محتوای داستان‌ها و رمان‌هایی که خوانده‌ام پی به اندیشه‌های چپ‌گرایان ایران که حالا بر اثر مطالعه از بعضی فعالیت‌های حزبی که در ایران اتفاق می‌افتاد کم‌کم آشنا شدم. به ویژه از زمانی که دنیای جذاب دیجیتالی و اینترنتی و مرورگرهای پر قدرتی مثل گوگل آمد من هم توانستم با جستجوهایم در منابع اینترنتی که در دسترس همگان است کمی آشنا شوم. سال‌های اولیه انقلاب می‌توانم بگویم که خیلی مذهبی بودم، یعنی به صورت سنتی مذهب و دینم را دوست داشتم، ولی تحقیقی نکرده بودم. اما طی سال‌های اخیر به مرور هرچه انباشت و اطلاعات در ذهنم بیشتر می‌شد، متوجه می‌شدم که تضادهایی بین آنچه که من دارم یا شنیدم یا خواندم و آنچه که در جامعه دارد اتفاق می‌افتد باید به داشته‌ها و دریافت‌هایم شک کنم. با اینکه من سیاسی نیستم و سیاست‌مداران را اصلاً دوست ندارم، اما برخورد‌های به اصطلاح سیاسی و اجتماعی را وقتی می‌بینم ناراحت و غمگین می‌شوم. در نهایت من به ادبیات ایرانی به ویژه متون کلاسیک قدیم گرایش دارم و علاقه‌مند هستم. اشعار حافظ، سعدی، مولانا و قصه‌های شیرین نظامی گنجوی و از شاعران معاصر عماد خراسانی، مهدی اخوان ثالث، رهی معیری، رسول مهربانی‌ها فریدون مشیری، معینی کرمانشاهی و بسیار دیگر هستند که دوست دارم‌شان. در این دو دهه‌ی اخیر تمام تلاشم این بوده که اهمیت مشاهیر خراسان به ویژه قوچان را به سایر نقاط ایران معرفی و بشناسانم. به عنوان یک معلم احساس این را داشتم که باید رسانی در این حوزه داشته باشم و این رسالت را شناساندن مفاخر و بزرگان اهل ادب و تاریخ و فرهنگ منطقه و ایران را بیشتر به نسل جوان معرفی کنم. این بوده که سعی کردم در این زمینه مطالعاتی داشته باشم و همین مطالعات موجب شد که من به فکر کار مطبوعاتی بیفتم که اگر چنانچه در این زمینه سوالی باشد من در خدمت‌تان خواهم بود.

مجله باغ خبوشان در دوران حیات چاپی‌اش و پس از آن در دوره دیجیتالی‌اش از نشریات ارزشمند بوده است - درباره‌ی باغ خبوشان و دشواری‌های گوناگونی که گرفتار این حرفه‌ی عاشقانه‌تان بودید و هستید بگویید.

این سوال برای من بسیار پیر ارزش است. چون فرمتی را که برای این مجله در نظر گرفته‌ام بسیار حائز اهمیت است. از اینکه شما حسن نظری به مجله‌ی باغ خبوشان داشته و دارید بسیار سپاس‌گزارم. اگر اجازه بفرمایید می‌خواهم درباره‌ی مجله کمی بیشتر صحبت کنم. امیدوارم که زیاده‌گویی نکنم و بتوانم پاسخ مناسبی برای شما داشته باشم. چون محدودیت صفحات مجله‌ی وزین میراث ایران را باید در نظر بگیریم، چرا که میراث ایران برای من بسیار قابل احترام

و ارزشمند است. طرح و ایده‌ی اولیه مجله‌ی باغ خبوشان برمی‌گردد به دو سال پایانی خدمتم در آموزش و پرورش قوچان. من فکر می‌کردم بعد از بازنشستگی باید یک کتاب فروش خوب در شهر قوچان باشم. یک کتابفروشی که در تاریخ قوچان نظیر نداشته باشد. اما از طرف دیگر در فکر این بودم که از داشته‌هایم در مطبوعات استفاده کنم. این بود که خودم را تست کردم و دو شماره از مجله‌ی باغ خبوشان را با عنوان «گاهنامه‌ی باغ خبوشان» در آموزش و پرورش و به صورت یک نشریه‌ی داخلی شروع و در تیراژ محدود چاپ کردم. به اصطلاح پیش شماره‌های ۱ و ۲ را در هنرستانی که تدریس داشتم آغاز کردم. شماره دوم گاهنامه‌ی باغ خبوشان که از چاپ درآمد، یک روز در اتاق رئیس اداره آموزش و پرورش بودم که به من گفتند: معاون فرماندار اینجا بوده، این مجله را روی میز کارم دیده و پرسیده آیا این مجله مجوز دارد یا خیر؟ و بعدها ایشان به عنوان معاون سیاسی فرمانداری نامه‌ای می‌نویسند به اداره ارشاد قوچان که فلان مجله در آموزش و پرورش منتشر می‌شود، آیا مجوز دارد؟ اگر ندارد منتشر نشود، و اگر مجوز دارد محتوای آن بررسی گردد! وقتی که این خبر به من رسید در پاسخ به رئیس اداره گفتم: بنویسید دیگر منتشر نخواهد شد، مسئول آن مجله بازنشست شد و دیگر از نظر ما هم منتفی ست. یک نامه از طریق هنرستانی که من آنجا تدریس داشتم زده شد رفت اداره آموزش و پرورش، اداره هم نامه‌ای پیوست کرد و رفت ارشاد و مجله نیز تعطیل شد. وقتی که از این جهت مطمئن شدم که معاون فرمانداری محتوای مجله را پسندیده و حائز اهمیت تشخیص داده - با اینکه به نظر خود من ارزش آنچنانی نداشت - پس باید من به فکر مجوز و کار اساسی باشم.

بر همین اساس گفتم ممکن است یک سری مسائل و مشکلاتی در پیش‌رو داشته باشم. ابتدا با فرزند ارشدم خانم هما معین فرایده‌ام را در میان گذاشتم و خواستم که مجوز را به نام ایشان بگیرم! ایشان هم فرد تحصیل کرده‌ی مهندسی

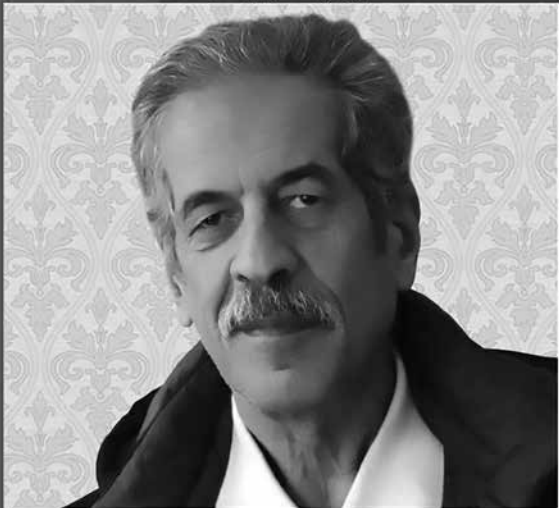
باغ خبوشان

فصلنامه فرهنگی، هنری - سال اول - شماره اول - پاییز ۹۴ - قیمت ۱۳۰۰۰ تومان
Quarterly: Cultural & Artistic - first year - First issue - Autumn 2015

همکاران این شماره:

ارح خواجهی - مجید فواد زاده - نادر شریف - صالح موسویان - هبه میرزاده - آذر ابر حسی - هما بین فر - سوزانک پوت - مهدی فوری
دکتر غلامرضا اسمعیلی - ابراهیم برای - سید رحیم خوسین خوسین پور - محمد بین فر - ایدام - شریب سوار علی - موسی ارمای پوری - اکرم جباری بدم
مهدی رحمانی فوجی - دکتر قاضی برای - عباس فرهادی نوکنکو - سید لکری - دکتر زما قلانی - دکتر علی امیر ارجی - حسن میری - رضا جلی
حجت - پات - جلال لوفان - صادق میری - مهدی لسانی - علی اکبر بروغان - علی اکبر رضوی - حمید بیگلریک - صادق منصوری - جعفر لاجین

ویژه ارج نامه دکتر میران صدر السادات



شش متری در چندین نقطه از سطح شهر اطلاع رسانی کردم و حدود ۲۸۰ تا ۳۰۰ نفر مدعو داشتیم. خوشبختانه با استقبال مواجه شد.

شاگردان ایشان آمدند و نقاشان آشنا به هنر نقاشی ایشان دعوت شدند، بسیاری از مسئولان شهرستان از فرماندار، شهردار، شورای شهر و اهل فرهنگ و هنر و کتاب خوان ها را دعوت کردم. بسیاری از دبیران مقطع متوسطه‌ی آموزش و پرورش دعوت شدند، در نهایت مجله مورد توجه واقع شد و روزنامه نگاران و خبرنگاران حضور داشتند. قدم اول را به قول یکی از اهل ادب برای اولین بار که این مجله را دیده بود با عبارت «آغاز خوشی دارید» به من دلگرمی داد و بسیاری از دوستان اهل کتاب و اهل مطالعه عنوان می کردند که این مجله در تاریخ مطبوعات خراسان نظیری نداشته است، اولین است و هیچ سابقه‌ای با چنین کیفیت و با چنین محتوایی تا به الان در خراسان نداشتیم. این تعاریف موجب خوشحالی و خوشنودی من شد و موجب دلگرمی بیشتر بود. سعی کردم که باز هم گامی فراتر بگذارم و کار بهتری بکنم از جمله، برخی از دوستان و مسئولان کتابخانه ها می گفتند که این مجله بخارای دوم ایران است. - در همین جا لازم می دانم که با افتخار بگویم، الگوی من در کار مطبوعاتی عالی جناب آقای علی دهباشی است - من هرچه پیش می رفتم بیشتر علاقمند می شدم به این کاری که کردم و بیشتر دلگرم می شدم به قدمی که در راه احیای فرهنگ و هنر منطقه برداشته ام. در شماره‌ی دوم و سوم به یکی دیگر از مفخر شهر قوچان زنده یاد محمد جابانی پرداختم که در ۵۳۲ صفحه و در تیراژ ۱۰۰۰ نسخه چاپ شد و در شماره‌ی چهارم تا ششم به سراغ آقای رمضان علی شاکری رفتم که در ۹۰ صفحه و تیراژ ۷۵۰ نسخه به چاپ رسید. متأسفانه استقبال خوبی در بین اهل مطالعه در قوچان نداشتیم. در شهر قوچان با ۱۲۰ هزار نفر جمعیت تنها ۵۰ نسخه از هر شماره به فروش رفت و بیش از ۳۰۰ نسخه اهدا شد. مثلاً در شهر مشهد تنها در کتاب فروشی آقای رجب زاده - انتشارات امام - در چهارراه دکتر ۵۰ نسخه به فروش می رسید که بهترین فروش مان بود. در سایر نقاط مشهد هم تعداد کمی به فروش رفت. اما مطلوب ما نبود. علتش این بود که مراکز پخش خوبی در اختیار نداشتم، برای توزیع و معرفی به تهران رفتم تا مجله را بیشتر معرفی کنم، بعد از کلی تلاش، تنها توانستم با انتشارات طهوری و انتشارات توس که قدیمی ترین کتاب فروشی های تهران با سابقه‌ی ۷۰ ساله هستند به توافق برسم. اما انتشارات ققنوس که یکی از بهترین توزیع کنندگان کتاب در سطح کشور است، حاضر به همکاری نشد. ققنوس بیش از ۵۰۰ فروشگاه را در سطح کشور در اختیار داشت. نظر آقای حسین زاده مدیریت انتشارات ققنوس این بود که مجله شهرستانی ست و در تهران موفق نیست. مدیریت نهاد کتابخانه ها معتقد بود مجله‌ی باغ خوشان مجله‌ی تخصصی است، امکان خرید ندارد و به من توصیه می کردند که برو مجله‌ی عمومی منتشر کن تا ما هم بتوانیم با خریدمان از شما حمایت کنیم.

وقتی رئیس نهاد کتابخانه‌های کشور می گوید مجله شما تخصصی است و توصیه می کند که مجله عمومی منتشر کن، به عملکرد خود مطمئن می شوم و فکر می کنم که راه را درست رفته ام، از طرفی غمگین می شوم که چرا یک مسئول مرتبط با کتاب و فرهنگ توصیه

می کند که «مجله زرد» منتشر کنم. من نمی توانستم چنین توصیه‌ای را بپذیرم. مجله‌ی باغ خوشان هیچ گونه آگهی نداشت. در صورتی که مجلات دیگر در تهران فقط بابت صفحه‌ی پشت مجله بالای ده میلیون تومان حق آگهی می گرفتند، اما بنده در پشت مجله یکی از مفخر و ادیبان را معرفی می کردم. تمام تلاشم این بود که باغ خوشان با دانشگاه ها و دانشجوین در سطح کشور ارتباط بگیرد و مقالات پژوهشی منتشر کنم. اما مسئولان می خواستند فقط کاغذ سیاه کنم، بدون هیچ تحقیق و تحلیلی، یک سری اخبار و یادداشت های معمولی را چاپ کنم مانند روزنامه هایی که فردا سر از کارخانه های کارتون سازی و یا سر

شیمی، اما غیر مرتبط با دنیای مطبوعات است، اما بیکار و با محبت است. ایده‌ی من را پذیرفت و مدارک را به نام ایشان به وزارت ارشاد ارسال کردم و بعد از حدود شش ماه مجوز به نام ایشان صادر شد. در نیمه‌ی سال ۹۴ اولین شماره این مجله درآمد. اولین شماره‌ی مجله‌ی فصلنامه‌ی باغ خوشان با تصویر روی جلد ویژه‌ی ارجنامه‌ی دکتر مهران صدرالسادات که از هنرمندان پرافتخار شهر قوچان هستند به چاپ رسید. ایشان هنرمندی است تحصیل کرده‌ی ایتالیا در حوزه نقاشی و صاحب سبک و بسیار اطلاعات خوبی در حوزه نقاشی داشتند که دکترای افتخاری در حوزه نقاشی گرفته بودند. به هر روی این شماره با یاری بسیاری از دوستان که محبت کردند در اولین شماره با من همکاری داشتند و مقالاتی ارسال کردند، با مطالبی که آقای صدرالسادات در اختیار سردبیر گذاشتند، اولین شماره چاپ شد. این شماره حدود ۳۰۰ صفحه و در تیراژ ۱۵۰۰ نسخه به چاپ رسید و از طریق روزنامه خراسان در ۲۰ شهر از استان های خراسان توزیع شد.

متأسفانه در توزیع موفق نبودیم. به خاطر اینکه مجله نه تبلیغی داشت و نه تبلیغاتی شده بود و نه پشتیبان مالی داشت، همه‌ی هزینه ها و همه‌ی عملکرد به عهده‌ی خودم بود. یعنی بنده و دو نفر از دخترانم کار کردیم که به تبع آن خانواده در مشکلات اقتصادی با من مشارکت داشتند. نهایتاً به فکر این بودم که برای معرفی بیشتر این مجله رونمایی بگیرم و برای شخصیت روی جلد نکوداشت برگزار کنم. حال که شخصیت روی جلد را آقای صدرالسادات قرار دادیم و از نسل امروز قوچان کسی ایشان را نمی شناسد، بهتر است با رونمایی از اولین نشریه سراسری و کشوری در قوچان، هم ایشان را معرفی کنیم و هم مجله‌ی باغ خوشان را به جامعه‌ی فرهنگی بشناسانیم. سعی کردم که بزرگداشتی برای ایشان بگیرم و مهمانانی را دعوت کنیم که از دوستان ایشان هستند. آن شب بیش از ۱۰۰ نفر را بعد از مدت ها به قوچان کشاندم. برای اینکه این اتفاق بیفتد با نصب بنرهای

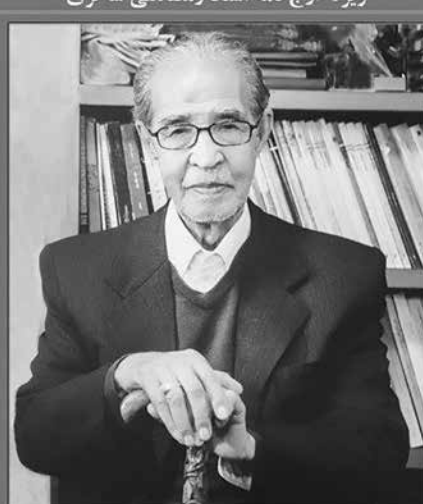
یادداشت ها و آثار از:

ابرج افشار، مهدی بحقیق
ابوالقاسم زرنگ با
محمد مهدی هراتی، عبدالحمید آذرک
محمدحسین پایلی بزدی
محمدحسین گنجی، سیدمحمد آواز
تیدکدواد فادلووری، قیدلی سراسی
محمدفرات لکمانی، محمدجعفر باغی
یوسف مولی حنیفی
محمد مهدی، زکی بزدی
عبدالله جوادانی، ابوالحسن حبیب آبادی
فاطمه جهان پور، پوراحمد
علی شاکری، حمید شاکری
محمد مهدی صاحب محمد رضا زاده محمد
علی مولی و آوران دهباشی
کاتب موسوی بهروردی، هادی خانیکی
سیدجلال الدین آشتیانی
علی باقرزاده، محمدحسین ساکت
رستمعلی اسماعیل پورلوچانی
محمد تقی نوبختی، علی نوبختی
عبداللین افشار، محمد جابانی
علی اکبر اسماعیلی فوجانی
رضا افشاری، کاخونا اسماعیلی
موسی اوزا فوری، جهان صدرالسادات
امید بام، محمد رضا صافیان
جلال رفیع، علی اصغر ارجی
مهدی بکوانی، علی اکبر بروجان
علی رضا جنتی سرباب، محمدحسین جواد
مهدی رحمانی فوجانی، سید ارجانی
حسن بری، حاجت آبادی
جلال ارغوان، محمد کرمانی
قاسم نعمت پور، فرید جانی بابی
پوران صفا، جواد وانی، عباس شهزاد
مهدی، محسن، احمد باغی، محمد لکری
شهرزاد دهباشی، علی حیدر اکبری
حامد لرومند، فوجانی، نظرمنا زکری
نوراله بشار، هادی باقری گلستانی
پروانه مولی رحمان اسرار زاده
هادی قلی پوراحمد، فلاح موسوی زاده
مهدی عطایی خاوه صافقی، فرید فراتی

باغ خوشان

فصلنامه، فرهنگ، هنر - سال اول دوم - شماره چهارم - زمستان ۹۴ - هجرت ۱۰۰۰ - ۱۳۹۴

ویژه ارج نامه استاد رمضانعلی شاکری



به ضمیمه آلبوم آثارکم نظیر از هنرمندان برجسته کشوری

صورت فیزیکی و کاغذی به چاپ برسد، و بعد از آن می‌شود برای استفاده بیشتر علاقه‌مندان نسخه‌های دیجیتالی هم در کانال‌ها و شبکه‌های اجتماعی و در اینترنت منتشر شود. اما امروز که با شما صحبت می‌کنم اتفاقات عجیب و غریبی بعد از شیوع کرونا طی این سه چهار سال اخیر افتاده که مجبور شدم برخی از مقالات را در فضای مجازی یا به قول ایرانی‌ها به صورت شبکه برخط منتشر کنم. جهت تکمیل عرایضم در ارتباط با این سوال‌تان باید عرض کنم که سه عنوان شناخت‌نامه ارزشمندی را تقریباً آماده چاپ دارم، چیزی حدود بیش از ۴۰۰۰ صفحه که عناوینش برمی‌گردد به مشاهیر و مفاخر قوچان، مانند زنده یاد آقای پروفیسور پرویز رجبی که بیش از ۲۰۰۰ صفحه آماده است، ولی هنوز بخش برون مرزی شخصیت ایشان و فعالیت‌های ایشان در دانشگاه‌های گوتینگن و ماربورگ آلمان و بخشی نیز مربوط به زندگی پرماجرایی مرحوم پدرشان که در سال‌های دهه ۲۰ و ۳۰ از ایران مهاجرت می‌کنند باقی مانده که اگر به شرط حیات بنده، امکان تهیه این بخش را داشته باشم.

طبعاً این کتاب، اثر ارزشمندی در شناخت ایشان خواهد شد. شناخت‌نامه‌ی دیگر مربوط به زنده یاد دکتر محمد مهدی هراتی است که حدود ۷۵۰ صفحه در شناخت زندگی فرهنگی و هنری ایشان هم آماده است. من مدیون بسیاری از دوستانی هستم که در این ارتباط با من همکاری کرده‌اند و مقالاتشان را ارسال نمودند. سومین عنوان هم که حدود ۸۰۰ صفحه است شناخت‌نامه فرهنگی و هنری یکی از هنرمندان حوزه خوشنویسی جناب آقای استادعلی اکبر اسماعیلی قوچانی است که خالق قرآن اکبر یا بزرگترین قرآن هنری جهان اسلام را تدارک دیده‌اند که متأسفانه به خاطر مشکلات مالی و عدم حمایت و اسپانسر، این آثار هنوز به چاپ نرسیده است.

ادامه دارد

از سبزی‌فروشی در بیاورد. به هر روی فصلنامه‌ی باغ خوششان از طرف دولت هیچ حمایتی نشد، حتی از یارانه‌ی قانونی کاغذ محروم شد. تنها یک نفر از همان ابتدای شروع کار با خرید تعدادی از مجله و معرفی آن به دوستان دیگر از مجله حمایت کرد که باید در همین جا از آقای حسین جیوار وکیل پایه یک دادگستری بسیار سپاس‌گزاری و آرزوی سلامتی کنم برای ایشان...

می‌خواهم یاد کنم از بانویی فرهیخته و پیشرو و پیشگام در کسب دانش و تربیت‌کننده‌ی فرزندان‌ی شایسته و افتخارآمیز برای شهر قوچان به نام عشرت موید قرشی که سبب آشنایی من با خانواده‌ی بزرگ احکامی‌ها شد. اولین شماره‌ی مجله باغ خوششان به همت سرکارخانم عشرت موید قرشی، مجله‌ی باغ خوششان در آمریکا به دست شما می‌رسد و موجب آشنایی من با شما می‌شود. با اینکه قبلاً فقط نام شما را در فهرست مشاهیر و مفاخر قوچان داشتم، اما بعد از رسیدن مجله با همت روان‌شاد مادر تان به دست شما، پیگیری‌های بیشتر بر من واجب شد تا خاندان بزرگ احکامی را بیشتر بشناسم. و امروز بسیار خوشحالم که با شما گفت‌وگو می‌کنم. روح مادر گرامی‌تان شاد و روانش انوشه و مینوی باد. بسیار خوشحالم که از سال ۹۴ تا به امروز همشهریان و دوستان خوبی را در خارج از مرزهای ایران پیدا کردم تا تبادل فرهنگ و ادب اصیل ایرانی را در ورای مرز داشته باشم. امیدوارم این دوستی‌ها تداوم داشته باشد.

در ارتباط با باغ خوششان دیجیتالی باید عرض کنم که من حاضر نبودم، این مجله در فضای دیجیتالی و برخط منتشر شود، اما با توجه به مشکلات عدیده‌ای که پیش آمد مجبور به انتشار برخی از مقالات شدم. یکی از بهترین پژوهشگران و یاران تحریری‌ی مجله‌ی باغ خوششان آقای مهدی رحمانی قوچانی است که مقالات ارزشمند و کم نظیر او همچنان در کانال رسمی باغ خوششان منتشر می‌شود. همواره معتقد بودم که مجله‌ی باغ خوششان باید حداقل یک بار به



OMID

Multicultural Institute Irvine, CA

FOR STRONGER FAMILIES

Save a Mind Saves Lives

Serving the Persian Community in Orange County, CA

مؤسسه غیرانتفاعی امید

در خدمت جامعه ایرانی در ارواین کالیفرنیا

949 502 4721

or visit our website:

www.omidinstitute.org

VISITS ONLY WITH APPOINTMENT

2101 Business Center Dr. #105, Irvine, CA 92612

ما اینجا هستیم تا برای بهبود

زندگی آسیب‌پذیرترین افراد کمک کنیم.

مؤسسه غیرانتفاعی امید به دو زبان

فارسی و انگلیسی

آماده کمک به شما جهت تأمین سلامت ذهن و روان،

و حل مشکلات خانوادگی، شخصی و اجتماعی در همه

گروه‌های سنی (پیر و جوان و نوجوان) می‌باشد.

We provide the following services:

- * Mental Health Services
- * Educational Classes on Parenting
- * Alzheimer + Dementia Education
- * Crisis Counseling Assistance + Training
- * Social Services Linkage



گفتگو با کامران خاورانی

آرشیست و نقاش صاحب‌سبک

شاهرخ احکامی

در سفر اخیرم به کالیفرنیا، چند روزی را در لس‌آنجلس گذرانیدیم. اقامت در لس‌آنجلس توفیق دور از انتظاری را نصیب ما کرد و آن دیدار با آقای کامران خاورانی، هنرمند شایسته و استثنایی، عارف و آرشیست برجسته بود. البته بیش از هر چیزی که آنچه موجب شهرت ایشان از غرب تا شرق آمریکا، همین طور جهان شده است، نقاشی‌های خاص ایشان است. امروز تابلوهای آقای خاورانی، در بسیاری از موزه‌های هنری کشورهای مختلف و همچنین کلکسیون‌های خصوصی جای گرفته‌اند در چند ساعتی که همراه همسرم، نزد استاد بودیم، نه تنها نقاشی‌های سحرانگیز استاد خاورانی، که هر کدام نیاز به زمانی طولانی برای تماشا و کاوش داشت، بلکه دم گرم ایشان و تسلط و ارادتش به فردوسی و مولانا جلال‌الدین بلخی بیش از هر چیزی ما را مجذوب خود کرد. برای آشنایی با ایشان، چه بهتر که از زبان خودشان بخوانیم. آنچه می‌خوانید گفتگوی بسیار مختصری با ایشان است اما قطعاً آنچه لازم است و می‌شود از این هنرمند برجسته هم‌وطن خود آموخت، بسیار بیش از این‌هاست.

هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمايید» توجه مرا جلب کرد و این انگیزه در من پیدا شد که آن صورت بی‌صورت را بکشم. وقتی این نقاشی‌ها را کشیدم برای نام‌گذاری‌شان سعی کردم کلماتی را پیدا کنم که دقیقاً این تناقض و تضاد صورت بی‌صورت را بیان کند. در نتیجه رسیدم به Abstract Romanticism. آبسترکت به معنای بی‌چهره و رمانتیسیسم یعنی معنادار، صورت دار. این دو کلمه متضاد هم هستند، در نتیجه می‌شود همان صورت بی‌صورت.

چطور به این نام رسیدید؟
یک خانم نقاش آمریکایی در حالی که در تدارک برای اولین نمایشگاه نقاشی‌ام بودم، به محل نمایشگاه آمد. وقتی تابلوها را نگاه کرد، در

کرده‌اید؟
بله. من کارهای کلاسیک بسیار زیادی دارم و پرتره‌های سیاه قلم مرا می‌توانید در فیس‌بوک یا وب‌سایت من ببینید.

چطور با اشعار مولانا فردوسی و حافظ آشنا شدید و این آشنایی چه تاثیری در نقاشی‌های شما داشت؟
راستش من دیده بودم که برای اشعار خیام نقاشی‌های زیادی شده است: پیرمردی با دختری در کنارش جام می‌در دست. اما وقتی با اشعار مولانا آشنا شدم، متوجه شدم که کسی درباره اشعار مولانا نقاشی نکرده است. آن بیت معروف مولانا که: «گر صورت بی‌صورت معشوق ببینی /

آقای خاورانی از این که قبول کردید این گفتگو را باهم داشته باشیم، از شما تشکر می‌کنم. اجازه بدهید یک راست برویم سراصل موضوع و از شما بپرسم که کار نقاشی را از چه زمانی و چگونه شروع کردید.
من از ۹ سالگی دو سال شاگرد استاد علی اصغر پنگر، نقاش برجسته معاصر و بعد دو سال هم شاگرد رضا صمیمی، نقاش معروف بودم. در تمام دوران دانشکده معماری هم به اتفاق آقای مهندس سیحون به کار نقاشی ادامه دادم. در واقع قبل از معماری نقاشی می‌کردم.

هیچ وقت به سبک کلاسیک هم کار

وجود دارند اما این طبیعتی که کامران کشیده در طبیعت وجود ندارد. او چیزی را کشیده که وجود ندارد. چیزی که دل ما (احساس ما) وجودش را لمس می کند، اما عقل ما نه. در نتیجه «آبسترکت رمانتیسیم» این جوری پیدا شد.

با چه چیزی نقاشی می کنید؟

من با کف دست و یک انگشتی نقاشی می کنم و رنگ روغن را به روی کاغذ منتقل می کنم. وقتی دستم را داخل رنگ می زنم و بعد روی کاغذ می گذارم، خودم نمی بینم که کف دستم در حال زدن چه طرح و نقشی است. و تنها زمانی که دستم را از روی کاغذ برمی دارم، می بینم که دستم چه کارکرده است. یعنی، اینکه عقل من کاری نمی کند، بلکه این دلم است که نقاشی می کند.

پیش تر گفتم که من از کودکی نقاشی کلاسیک می کشیدم. کارهای کلاسیک فوق العاده دقیقی می کشیدم. در کارهای کلاسیک مهارت دست خیلی مهم است. و خوشبختانه من همیشه دست توانایی داشته ام. از زمانی که با اشعار مولانا، حافظ و فردوسی آشنا شده ام، دل من با یاری این دست توانا این نقاشی ها را می کشد. عقل من نقشی ندارد. بعد از پایان هر نقاشی، با تعجب به آن نگاه می کنم از خودم می پرسم، این را چه کسی و چطور کشیده است؟ و اصلاً چطور شد که چنین چیزی کشیدم؟ از این رو هرگز نمی توانم نقاشی خودم را تکرار کنم.

بزرگ ترین عشق زندگی تان چیست؟

الان، بزرگ ترین عشق من، سه نوه ام هستند که برای شان نقش پرستار بیجه را بازی می کنم. و این بزرگ ترین عشقی است که در قلب و دل من هست. امیدم این است که تا می توانم تتم را سالم نگه دارم تا به آنهایی که دوست شان دارم خدمت بیشتری کنم و در عین حال آنها را در آینده گرفتار نگهداری از خودم نکنم.

درخشان ترین فلسفه زندگی شما چیست؟

من در هر لحظه از زندگی بهترین بازی خودم را در زمان حال انجام می دهم. این روش زندگی من از سالیان بسیار دور بوده است. در نتیجه دستاوردهایی که در زندگی داشته ام برای خودم حیرت انگیز است. برای اینکه همیشه بهترین بازی زندگی را در همان لحظه انجام داده ام. در نتیجه اگر از لحظات یأس و افسردگی در زندگی ام بپرسید، با قاطعیت می گویم که من در زندگی لحظات مأیوس نداشته ام. همیشه چه در شرایط سخت و در چه شرایط خوب بهترین

اشتباه کردی!

گفتم: توصیه پروفیسور بویم بود. گفت: باشد، او هم اشتباه کرده است. پرسیدم: چرا؟ گفت: تو نمی توانی خودت روی چیزی که نقاشی کرده ای نامی بگذاری. خود آن نقاشی باید بگوید که چیست؟ و ادامه داد: تو نمی توانی یک اتوبوس درست کنی، اما بگویی که اسمش درخت است. آن اتوبوس، خودش می گوید که من اتوبوسم، اگر صندلی درست کردی، خودش می گوید که من صندلی ام.

پرسیدم: پس سبک این نقاشی ها به نظر تو چه می تواند باشد؟ بگو. گفت: من اول با پروفیسور بویم صحبت می کنم و نام پیشنهادی ام را با او در میان می گذارم. اگر پسندید آن وقت به خودت خواهم گفت. و تأکید کرد که می خواهد تنها با پروفیسور صحبت کند. آنها یک ساعت باهم صحبت کردند. بعد از این گفتگوی دو نفره، پروفیسور بویم آمد و گفت، کاملاً حق با خانم روشن پروین هوبارد است. او درست می گوید. بدهید آن شعر را برایتان بنویسند و روی دیوار نمایشگاه بزنید.

فهمیدم که خانم پروین هوبارد شعر مولانا را برای پروفیسور خوانده و معنی کرده بود. همان شعر «گر صورت بی صورت معشوق ببینی / هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما ببید» را. و توضیح داده بود که نقاشی های من همان صورت بی صورت است. نقاشی هایی که هرچند در آنها نشانه هایی از طبیعت

حالی که من مشغول نصب تابلوها روی دیوار بودم، از من پرسید، سبک کار شما چیست؟ گفتم: نمی دانم. گفت: چطور می شود در حالی که دارید نمایشگاه برگزار می کنید، اما خودتان ندانید که سبک کارتان چیست. این خوب نیست. یعنی قشنگ نیست که ندانید سبک کارتان چیست. گفتم، خوب نمی دانم، عقلم به جایی نمی رسد.

خانم نقاش گفت، در دانشگاه یوسی ال ای، دیپارتمان هنر، پروفیسور آلبرت بویم (Albert Boime)، که متخصص تاریخ هنر و از اساتید بسیار مشهور و شناخته شده در جهان است، می تواند به شما در این مورد کمک کند تا نامی برای سبک کارهایتان پیدا کنید. گفتم، من ایشان را نمی شناسم. گفت، مشکلی نیست من شماره تلفن استاد را به شما می دهم.

فورا شماره را به من داد و در همان لحظه به پروفیسور آلبرت بویم در یوسی ال ای زنگ زدم. خودش گوشی را برداشت و پرسید که چه کسی هستم و شماره او را از کجا پیدا کرده ام. داستان را توضیح دادم که، بله من یک نقاش ایرانی هستم و نمایشگاهی دارم، اما سبک کارهایم را نمی دانم. می توانم از شما خواهش کنم به نمایشگاه بیاوید و به من در این مورد کمک کنید. قبول کرد.

پیشنهاد کردم که بروم دنبالش. گفت نه لازم نیست. پیاده می آیم، اما برگشتن باید مرا با به خانه ام برسانی چون تا آن ساعت دیگر حتماً اتوبوس را از دست داده ام. با تعجب پرسیدم، مگر ماشین ندارید؟

گفت، نه. همیشه با اتوبوس رفت و آمد می کنم. آقای آلبرت بویم آمد. پیرمردی بود قد بلند، از من هم بلندتر. عرض ادب کردم. وارد نمایشگاه شد و تابلوها را یکی بعد از دیگری در حالی نگاه کرد بسیاری از آنها هنوز روی زمین بودند و به دیوار نصب نشده بودند. چهارزانو نشست زمین و به یکی از نقاشی ها خیره شد. بعد گفت: من تا به حال نقاشی های این طوری ندیده ام. باید فکر کنم تا بتوانم نامی برای سبک آنها پیدا کنم. تشکر کردم. بعد پرسید، خودت چه نامی در نظر داری؟ من تا به حال چنین چیزی ندیده ام. پس باید خودت نامی پیدا کنی و آن می شود نام سبک نقاشی تو. من هم یک نامی انتخاب کردم و به ایشان اطلاع دادم. پروفیسور بویم در پاسخ، با همان نامی که خودم انتخاب کرده بودم، نامه ای برای من نوشتند. من این نامه را در ورودی نمایشگاه نصب کردم.

در شب افتتاح، خانم روشن پروین هوبارد، از دوستان قدیمی من در ایران، به نمایشگاه آمد. از من پرسید، این اسم را چه کسی روی این نقاشی ها گذاشته است؟ گفتم: خودم. گفت:

ای فلک تا چند از این داستان و مکاری تو،
گر یکی دم خوش نشیند یار با یاری چه شد
گویب از سر او ناگفتنی ها گفته ای،
چند گویی چند گویی گفته ام آری چه شد.
گر میان عاشق و معشوق کاری رفت رفت،
تو نه معشوقی نه عاشق مر تو را باری چه شد



بازی زندگی‌ام را کرده‌ام. الان هم افتخار می‌کنم در خدمت‌تان هستم.

نکاتی که شما درباره احساسات و سبک کارتان گفتید، برای من بسیار جالب بود و مرا به فکر فرو برد. شما همیشه صحبت‌هایتان را با اشعاری از مولانا و فردوسی شروع می‌کنید و تمام می‌کنید. و از صلح و آرامش، از دوستی و وفاداری صحبت می‌کنید. گذشته و آینده را در نظر ندارید و همان‌طور که گفتید به الان و همین دقیقه و لحظه‌ای که در آن هستیم، توجه دارید. این برداشت من از گفتگو با شما بود و خودتان هم الان آن را تأیید کردید.

یکی از غم‌انگیزترین و همین‌طور یکی از شادترین اتفاقات زندگی‌تان را برای ما بگویید.

شادترین مورد اینکه، یک روز بعد از آنکه پروفیسور بوم کارهای مرا دید، به من زنگ زد و گفت که می‌خواهد مرا ببیند. رفتم یوسی‌ال‌ای، دفتر ایشان. گفت که می‌خواهد کتابی درباره من بنویسد. البته به روشنی نگفت که کتاب. گفت می‌خواهد چیزی درباره من بنویسد. فکر کردم، حالا می‌خواهد یک دو صفحه‌ای، چیزی بنویسد. ولی وقتی گفتگوی مان را شروع کردیم، حدود ۴۰ ساعت طول کشید. من به دفتر پروفیسور بوم می‌رفتم. و به سؤالات ایشان درباره نقاشی‌هایم پاسخ می‌دادم. او این گفتگوها را ضبط می‌کرد. بوم بعداً از روی این ۴۰ ساعت گفتگو کتابی را نوشت که در سایت یوسی‌ال‌ای هم گذاشته شده است.

کتاب را که به من نشان داد، گفت: وقتی دنیا نقاشی‌های تو را بشناسد، تاریخ هنر را تحت تأثیر قرار خواهد داد. به همین دلیل پشت کتابی که به من داد، نوشت: Art for New Humanity (هنر برای بشریت نوین).

پروفیسور بوم، نویسنده ۲۶ کتاب است که کتاب من، ۲۶مین آنهاست و کسی است که حدود ۱۲ تا ۱۳ هزار صفحه درباره تاریخ هنر نوشته است. او برجسته‌ترین و شناخته‌شده‌ترین تاریخ‌نگار هنر دنیاست. البته خودش به من گفت، نگو بزرگ‌ترین. بگو شاید. من هم گفتم، چشم، می‌گویم: شاید.

تعریف هنر از دید شما چیست؟

از قرن نوزدهم که آبستراکت آمد و پیکاسو و امثال این‌ها آمدند، گفتند که هنر، بیان و

بازتاب هنرمند است. حالا ببین چقدر باید ابلهانه باشد که بگوییم که عدالت بیان و بازتاب آدم است. یک نفر همه‌جور ظلم عالم را می‌کند، بعد می‌گوید من دارم عدالت را نقاشی می‌کنم. عدالت نمی‌تواند بازتاب روح هنرمندی باشد. عدالت یک معنای ازلی و ابدی است که به انسان‌ها تعلق ندارد، بنابراین هنر هم نمی‌تواند بیان هنرمند باشد.

باور من هم همین است. یک بار در بی‌بی‌سی فارسی گفتم، اینکه فردوسی می‌گوید: «هنر نزد ایرانیان است و بس / ندادند تاج کیان را به کس»، یعنی چه؟ یعنی فقط ایرانیان بلد بودند تار بزنند و هنرمند بودند و دیگر ملیت‌ها و نژادها بلد نبودند؟ توضیح دادم که: کلمه هنرمند در زبان فارسی دارای دو بخش است: «هُن» (به انگلیسی Hi)، هو، حَی و حاضر. ما می‌گوییم: یا هو. هو یعنی خوبی، نیکی. «ن» یعنی اثرگذار. در نتیجه «هنر» در زبان فارسی می‌شود نیکی اثرگذار. اگر شما با دیدن یک تابلوی نقاشی احساس خوبی کردید، به همان میزان احساس خوبتان، دارید هنر را می‌بینید.

اما من وقتی کار پیکاسو را می‌بینم حالم بهم می‌خورد، فکر می‌کنم اگر این کار پیکاسو را مجانی هم به من بدهند و بگویند ماهی هزار دلار هم به تو می‌دهیم، اما نمی‌توانی تابلویی را که قیمتش صد میلیون دلار است بفروشی؛ به‌خدا اگر من حاضر باشم آن را نگاه بکنم. این تابلو آدم را مریض می‌کند.

در میان پرده خون عشق را گلزارها،
عاشقان را با جمال عشق بی‌چون کارها
عقل گوید شش جهت حدست و بیرون راه نیست
عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها
عقل بازاری بدید و تاجری آغاز کرد
عشق دیده زان سوی بازار او بازارها
عقل گوید پا منه کاندرا فنا جز خار نیست
عشق گوید عقل را کاندرا تو است آن خارها
هین خمش کن خار هستی را ز پای دل بکن
تا ببینی در درون خویشتن گلزارها



این حرف‌ها را من در چهار کنفرانسی که در چین، و در ایتالیا در شهرهای رم، فلورانس و ونیز داشتم و همین‌طور در محافل دیگر مطرح کرده‌ام. و در این محافل، طی صحبت‌هایی که با مردم داشتم، از آنها می‌پرسیدم، آیا می‌دانید معنی هنر چیست؟ سقراط می‌گوید اگر متضاد معنایی را نداریم، آن معنا وجود ندارد. اگر من ندانم سرد چیست، از کجا بدانم که گرم چیست. اگر ندانم بالا چیست، چه بدانم که پایین یعنی چه.

در نتیجه وقتی از آنها می‌پرسم، What is the opposite of art (چه چیز متضاد هنر است؟) چنین چیزی در فرهنگ انگلیسی وجود ندارد. من برای آن در انگلیسی یک واژه ساخته‌ام: (Personal) پرسونال. یعنی وقتی یک آقای ایتالیایی مدافع خود را در یک قوطی می‌گذارد و می‌گوید این «آرت» من است، من این را می‌گویم: پرسونال. این شخص (پرسن) که می‌گوید این «آرت» من است، می‌گویم، باشد این پرسونال این آقاست، نوش جان!

اگر من با نوه‌ام به موزه بروم و آن جعبه را نشان بدهد و از من بپرسد که بابا این هنر است؟ خواهیم گفت، نه این هنر نیست. این را این آقا می‌گوید که «آرت» من است ولی معنی یونیورسال ندارد.

اوج زیبایی در کارهای شما هست، مسئله رنگ‌هاست. به نظرم در استفاده از رنگ‌ها خلاقت بالایی دارید. وقتی به نقاشی‌ها با دقت و تأمل بیشتر نگاه می‌کنم، منی که با کارهای آبستره‌آشنایی ندارم، حسی شبیه هیجان، یا طغیان در خود احساس می‌کنم. آیا این حس من درست است یا نه؟

کاملاً درست است. چند سال پیش، فکر کنم سال ۲۰۱۵ بود. خانم پریسا امیرمستوفیان روانشناسی که با این مسایل آشنا بود به گالری من آمد و بعد از دیدن کارها، گفت: وقتی داشتم می‌آمدم اینجا غمگین بودم، ولی حالا با دیدن این نقاشی‌ها حالم خوب شد. بعد ایشان با استادش هلن لندگارتن در دانشگاه لویولا مریمونت صحبت کرد و از استادانی که «آرت تراپی» را پایه‌گذاری کرده بودند، دعوت کرد که به گالری من بیایند. وقتی این استادان آمدند و تابلوها را دیدند، همگی گفتند که عجیب است آنها هم از دیدن تابلوها احساس خوبی تجربه کرده‌اند. استادان «آرت تراپی» از همین خانم روانشناس خواستند تا یک پژوهش میدانی درباره کارهای من انجام دهد. به این ترتیب که صد نفر بیایند و نقاشی‌های مرا ببینند و بعد

به این سؤال پاسخ بدهند که پیش از آمدن به گالری چه احساسی داشته‌اند و بعد از دیدن تابلوها چه احساسی.

نمایشگاهی در یوسی‌ال‌ای، که نزدیک موزه‌ای هم هست، برگزار کردیم و به جای ۱۰۰ نفر، ۳۸۰ نفر از آن بازدید کردند. وقتی از آنها درباره حس و حال شان قبل از آمدن به نمایشگاه و بعد از دیدن نقاشی‌ها پرسیده شد، ۹۸ درصد پاسخ دادند که بعد از دیدن این نقاشی‌ها حال شان بهتر شده است. نتیجه این پژوهش به یک کنفرانس بین‌المللی در رم فرستاده شد. در این پژوهش گفته می‌شد که این نقاشی‌ها دارای پتانسیل درمانی (Meditate Power) هستند. در کنفرانس از نقاش و زمان حیات او پرسیده شده بود. وقتی فهمیدند که نقاش زنده است، قرار شد که مرا به رم دعوت کنند. رفتم رم و سخنرانی کردم. برگزارکنندگان سمینار بعد از سخنرانی و دیدن تابلوها، آنقدر تحت تأثیر قرار گرفته بودند که مرا به عنوان سخنران اصلی برای کنفرانس سال بعد در ونیز دعوت کردند.

در ونیز برای بیش از ۴۰۰ نفر از تاریخ‌نگاران هنر از سراسر جهان صحبت کردم. آنقدر این برنامه برایشان جالب بود که فرماندار توسکانی مرا به قصر خود دعوت کرد و گفت واقعاً حیرت‌انگیز است. شنیدم که تو چنین کاری کرده‌ای. سال بعد هم مرا به عنوان سخنران اصلی در کنفرانس «هنرو انسانیت» در فلورانس دعوت کردند. در این کنفرانس هم ۴۰۰-۵۰۰ نفر از همه دنیا حضور داشتند.

گویا داستان‌هایی هم درواشنگتن داشتید

چندان بنالم ناله‌ها چندان برآرم رنگ‌ها
تا برکنم از آینه هر منکری من زنگ‌ها
بر مرکب عشق تو دل می‌راند و این مرکبش
در هر قدم می‌بگذرد زان سوی جان فرسنگ‌ها
بنما تو لعل روشننت بر کوری هر ظلمتی
تا بر سر سنگین دلان از عرش بارد سنگ‌ها
با این چنین تابانیت دانی چرا منکر شدند
کاین دولت و اقبال را باشد از ایشان ننگ‌ها



که آن هم خیلی مورد توجه قرار گرفته بود.

درواشنگتن، چند تا از تابلوها را به سازمانی که الان نامش یاد نمی‌آید، هدیه دادم. آنها این نقاشی را به حراج گذاشتند و ۳۰۰ هزار دلار فروش رفت و پول آن برای درمان چند نفر از افغانستان که احتیاج به عمل جراحی قلب باز داشتند، اختصاص داده شد. چند سال پیش، فکر کنم، ده دوازده سال پیش بود که قرار بود کنگره آمریکا عید نوروز را به رسمیت بشناسد و تصمیم بر این بود که به کسانی که نوروز را در کشورشان جشن می‌گیرند، هدیه‌ای بدهند. وقتی

کتاب پروفیسور بوم را دیدند، از من خواستند که برای ده رئیس جمهور و ده سفیر این کتاب را با درج نام هریک از آنها در کتاب امضا کنم و بفرستم. یکی از آنها پوتین، رئیس جمهور روسیه بود. در این کتاب یک نقاشی هست که نوشته‌ام آن را به ملت آمریکا هدیه می‌کنم. وقتی آن را دیدند از من می‌پرسیدند که چطور این تابلو را به ملت آمریکا هدیه کردی. گفتم چطور باید این کار را بکنم. در خانه همسایه‌ام را بزنم و بگویم که این را به او به عنوان ملت آمریکا هدیه کرده‌ام؟! از من خواستند تا این نقاشی را به واشنگتن ببرم. بردم. این تابلو را بنا بر قانونی که در کنگره آمریکا تصویب کردند، در لابی کنگره نصب کردند. بعد این افتخار نصیب شد که طراحی نشان ملی آمریکا به من سفارش داده شد. طراحی نشان را آماده کردم. این طرح آنقدر مورد استقبال واقع شد که تصمیم گرفتند که اولین دریافت‌کننده این نشان، خود من باشم.

گفتید که الان از کلاس می‌آیید. شما که دانش فراوانی درباره ادبیات، نقاشی، معماری و هنر دارید، و در شناخت عرفان و ادب هم در مدارج بالایی قرار دارید. چطور هنوز کلاس می‌روید و مشتاق یادگیری هستید؟

من این را آموختم که هرچه بیشتر بیاموزم، بیشتر شاگرد می‌شوم. باور کنید، به خدا!

بله، هرچه درخت پربارتر باشد، افتاده‌تر است.

سایه خاطرات
مجید قوام‌زاده



کی بیارد بر تن من
قطره‌ای از شب‌نم تو
می‌روم تا بار دیگر
با تو باشم

سایه‌ای از خاطرات
روزگاران تو باشم
ای پناه خستگی‌هام
ای توان شعر و شورم
در شب تاریک و تنها
تک چراغ روشنم باش.

۱۳۸۳

ای نشسته در نگاهم
چون ستاره در شب من
یادی از روز نخستین
روزگار رفته من
شاید امروز هم
هم‌آوازم تو باشی
یک ترانه
در بهارنم تو باشی

ای همیشه سبز و جاری
ای درخت پر گل من
من کویری خشک و تنهام